-۲-

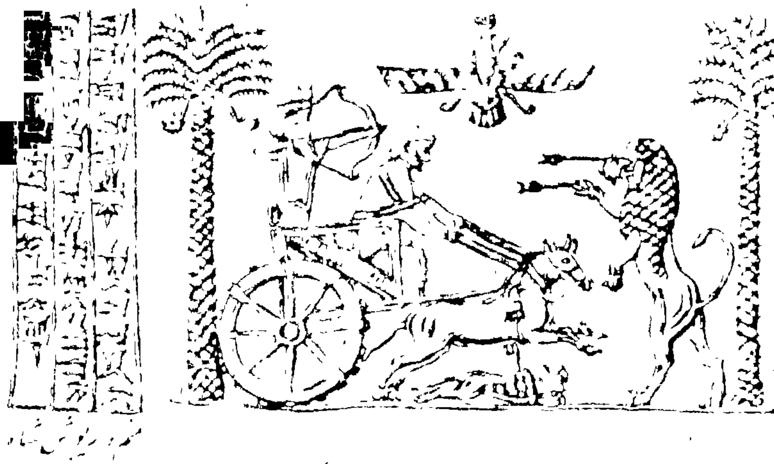
مجلهٔ ایرانشناسی

نشریه دیگری که بدست‌مارسید جلددوم شماره‌اول‌مجلهٔ «ایرانشناسی» می‌باشد که بمناسبت یادگار نخستین کنگره ایرانشناسی ۱۱ - ۱٦ شهریور ۱۳٤۹ توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی‌دانشگاه تهران منتشر گردیده است . این مجله بقطع وزیری در ۲۱٦ صفحه تدوین شده یکصد صفحهٔ آن فارسی‌و۱۱٦صفحهٔآن به زبانهای فرانسه و انگلیسی میباشد.

درصفحه نخست مجله درمورد هدف از انتشارآن چنین ذکر شده است «هدف از انتشارمجله ایرانشناسی آن است که نشریه‌ای درسطح جهانی‌شامل هرگونه تحقیق تازه در زمینه های تاریخی ، باستان شناسی ، زبان شناسی ، ادبی ، فلسفی ، عرفانی ، دینی ، علمی ، هنری و مردم شناسی مربوط به ایران چاپ گردد » .

با انتشار این مجله گام دیگری درباره تحقیقات ایران شناسی برداشته شده وامید است که این نشریهٔ وزین بتواندآنچنان که شایسته مقام علمی و فرهنگی ایران است مثمرثمرباشد خاصه که بخشی از آن بزبانهای دیگر اختصاص داده‌شده واین امر، محققان و دانش‌پژوهان سراسر جهان را بیشتر با فرهنگ وتمدن درخشان ایران‌آشنا میسازد.

بررسی های تاریخی



بررسیهای تاریخی

سال پنجم

شماره ۴

مهر – آبان ۱۳۴۹

(شماره مسلسل – ۲۸)

مجله
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ ۲ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ـ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
بخش تحقیقات تاریخی

جای اداره : تهران ـ میدان ارك
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲٤۲۲

بهای هرشمارهٔ مجله	برای نظامیان و دانشجویان	۳۰ ریال
	برای غیرنظامیان	٦۰ ریال
بهای اشتراك سالانه ٦ شماره در ایران	برای نظامیان و دانشجویان	۱۸۰ ریال
	برای غیرنظامیان	۳٦۰ ریال

بهای اشتراك درخارج ازکشور : ٦ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به‌حساب ۷۱٤ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی: کتابفروشیهای ، طهوری ـ شعبات امیرکبیر ـ نیل

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

مجلهٔ بررسی های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران ـ بخش تحقیقات تاریخی

Presented to Jamia Central Library
Mohibbul Hasan
October 1971.

شمارهٔ ٤ سال پنجم
شمارهٔ مسلسل ـ ۲۸

مهر ـ آبان ۱۳۴۹
اکتبر ـ نوامبر ۱۹۷۰

گراورها وکلیشه‌های چاپ شده دراین شماره (۱۷ قطعه‌رنگی و۷۹ قطعه سیاه)
در گراورسازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی تهیه وآماده شده است

« ذکر تاریخ گذشته از واجبات است بخصوص در
مورد ملتهائی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملّی را دارند
جوانان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفهٔ حساس و فوق العاده بعهدهٔ آنها
است . »

از سخنان شاهنشاه آریامهر

بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران ارکان مدیره مجله بررسی‌های تاریخی بشرح زیر میباشد

الف ـ هیئت رئیسه افتخاری :

تیمسار سپهبد اسدالله صنیعی (وزیر جنگ)	تیمسار ارتشبد فریدون جم (رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران)	جناب آقای دکتر علینقی عالیخانی (رئیس دانشگاه تهران)

ب ـ هیئت مدیره :

تیمسار سپهبد غلامرضا ازهاری	جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سپهبد علی کریملو	معاون هم‌آهنگ کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
تیمسار سپهبد حسین نگار نامدار	رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران

پ ـ هیئت تحریریه

آقای دکتر خانبابا بیانی	استاد تاریخ در دانشگاه تهران
آقای دکتر عباس زریاب خوئی	رئیس گروه تاریخ در دانشکده ادبیات تهران
آقای سید محمد تقی مصطفوی	استاد باستانشناسی
سرهنگ ۲ یحیی شهیدی	مدیر مسئول و سردبیر مجله بررسیهای تاریخی

در این شماره

فرمان شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران بمناسبت روز تاریخی ارتش
پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران بمناسبت گشایش جلسات سخنرانی وبحث دربارهٔ زبان فارسی

بخش دوم

Table Contents:

TABLE DES MATIERES

برای ثبت در تاریخ معاصر

فرمان مطاع و خجستهٔ اعلیحضرت همایـون شاهنشاه آریامهر بـزرگ ارتشتاران درروز بیستم آبانماه امسال شرفصدور یافت . بموجب این فرمان خجسته ، روز ۲٦ آبانماه هرسال بنام روز ارتش نامیده شد زیرا در چنین روزی بودکه اعلیحضرت رضاشاه کبیر در سال ۱۳۰۰ خـورشیدی ارتش متحدالشکلی را بوجود آوردند و این ارتش توانست در اندك زمانی نظم و امنیت رادرسراسرکشور برقرارسازد.

اینك مجلهٔ بررسیهای تاریخی افتخار دارد فرمان خجستهٔ شاهانه را که خود از فرماندهان بزرگ تاریخی ایران بشمار میآیند بـرای ثبت در تاریخ معاصر زیب سرلوحهٔ این شمارهٔ خود قرار دهد .

بررسی های تاریخی

فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر
بزرگ ارتشتاران

بیست و ششم آبان ماه روزی است که بفرمان پدر تاجدارمان ارتش نوین ایران پی ریزی گردیده و بدین سبب هر سال یادبود این روز فرخنده و خجسته را گرامی میداریم .

خرسندیم که افسران . درجه داران و سربازان ما همواره دلبستگی خود را به حیثیت و سربلندی ارتش شاهنشاهی نشان داده و ثابت نموده اند آماده جانبازی و فداکاری در راه سوگند و پیمان خود میباشند .

بموجب این فرمان درود بی پایان خود و ارتش شاهنشاهی را بروان تابناک پدر بزرگوارمان اعلیحضرت رضاشاه کبیر فرستاده و باخوشوقتی - می بینیم که ارتش شاهنشاهی ایران با تصمیم قاطع و سرعت مدارج ترقی را می پیماید .

برای همه افسران - درجه داران - سربازان و کارمندان ارتش . شاهنشاهی سلامتی و موفقیت از درگاه خداوند مسئلت نموده و امید است با فداکاری بیش از پیش خود را شایسته اعتماد و محبت ما نشان دهند.

پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران بمناسبت گشایش جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی در آبان ۱۳۴۹

تشکیل جلسات سخنرانی و بحث در بارهٔ زبان فارسی از طرف وزارت فرهنگ و هنر با شرکت گروهی از زبان شناسان و دانشمندان کشور موجب خوشوقتی ماست.

زبان فارسی که به گواهی تاریخ ایران همواره مورد نهایت دلبستگی تمام ایرانیان بوده است از نظر تاریخ و پیشینه، زبانی است کم نظیر که مراحل و تحولات آن در طول بیش از بیست و پنج سده مطالعه و کاملا شناخته شده است و با آنکه در این فاصله زمانی بزرگ دگرگونیهای فراوان یافته و هنوز پایگاه والای خودرا بعنوان یگانه زبان فرهنگی و رسمی و همگانی ایرانیان حفظ کرده است درصورتی که بسیاری

از زبان هـای جهان در همین مـدت
یکسره فـرامـوش شده انـد و اینك
سخنگوئی ندارند. این پیوستگی خاص
زبان ما نیست بلکه یکی از ویژگیهای
فرهنگ ملی ایران است کـه در آن
بسیاری از معتقدات ارزندهٔ باستانی
بزندگی خویش ادامه داده و میدهد .
چنین واقعیتی بهترین سند وحدت و
همبستگی ملت ایران و ارزش مفهوم
ملیت در جامعهٔ ایرانی است.

زبان ملی ما که در اصطلاح علمی
زبان شناسی در برابر دومرحلهٔ پیشین
اینزبان، یعنیفارسیباستانی وفارسی
میانه یـا پهلوی زبان فارسی نویـن
نامیده میشود و به همت سخنسرایان و
نویسندگان پارسی وبا اتکاء بهسرمایه
بیمانند ادبی و شاهکار های جاودانی
نظیر شاهنامهٔ فردوسی نه تنها در خود
ایران بصورت یکی از اصیل ترین و
غنی ترین زبان های جهان ریشه یافته
بلکه در طول قرون دربخش پهناوری
از قارهٔ آسیا و حتی افریقا نفوذ یافته
است . میدانیم که این زبان در حدود

هشت قرن در شبه قارهٔ هند و پاکستان زبان رسمی درباری یا زبان ادبی فرهنگی بود و در این مدت هزاران اثر دراین منطقه وسیع ازجهان بدین زبان نوشته‌شد. همچنین‌درسرزمینهای پهناور آسیای مرکزی دیر زمانی پارسی زبان رایج فرهنگی وعلمی بود و در همان زمان در جانب غرب ایران باگسترش امپراتوری‌عثمانی این زبان به‌کشورهای دورتر تا قلب اروپا راه یافته بطوریکه هنوزنفوذآن‌درزبانهای بالکان آشکار است .

این نکته درخور توجه خاص است‌که اگر چه آفتاب فرهنگ ایرانی هیچگاه غروب نکرده ولی درخشندگی وشکوه آن بیشترمتعلق به‌ایامی‌بوده‌که رهبری و ادارهٔ کشور در دست خود ایرانیان بوده است . در چنین دوره هائی بوده که پایه‌های فرهنگ ما استوارترشده و برای پیشرفت وگسترش آن‌کوششهای اساسی و صحیح انجام گرفته است و اگر هم در دوره های دیگر ستارگان درخشانی در آسمان این فرهنگ

تابیده‌اند باید بنیاد و مایهٔ آنها را در همان ادوار جستجوکرد . این حقیقت بویژه در زبان فارسی دردوران معاصر در روزگار شهریاری پدر بزرگوار ما تجلی‌کرد . در آن زمان که تأثیر تمدن صنعتی باختر و تحولات اجتماعی‌ناشی از آن در زندگانی و زبان ایرانیان روز بروز محسوس تر میشد و بیم آن میرفت که این زبان پایگاه‌کهن خویش را بعنوان یك زبان توانای فرهنگی از دست بدهد و نفوذ زبان های دیگر به هماهنگی و توانائی و زیبائی‌آن‌آسیب رساندبفرمان رضاشاه‌کبیرفرهنگستان ایران بمنظور آماده نگاهداشتن زبان فارسی برای ادای مفـاهیم گوناگون صنعتی و فنی و فرهنـگی و نظامی تأسیس گردید و این مرکز علمی در چندسالی‌که امکان فعالیت‌یافت‌خدمات مهمی دراین مورد انجام داد وتوانائی این زبان را در پیمودن مسیر طبیعی خود دربرابر هرگونه پیشرفت وتحولی آشکار ساخت .

باید متوجه بود که همان مسائل

اکنون نیز در برابر زبان فارسی قرار دارد و نه تنها ازمیان نرفته بلکه نمایان تر شده است زیرا زندگانی مادی و معنوی جهانیان در نتیجه پیشرفتهای صنعتی و تحولات اجتماعی حاصل از آن در سی سال گذشته دگرگونی روزافزون یافته و پیدایش مفاهیم تازه در رشته های گوناگون وسعت گرفته است و به ناچار باید برای نگاهداشت زبان پارسی بصورت یك زبان فرهنگی توانا که آمادگی تمام مطالب گوناگون امروزی و آینده را داشته باشد کوشش دامنه‌داری بکار رود که اساس آن شناخت بیشتر خود این زبان و بررسی مسائل گوناگون مربوط به آن وپژوهش در زبان های کهن و گویش های ایرانی کنونی است که با آن ازیك ریشه‌اند ومیتوان از آنها در تأمین این هدف بهره‌گیری کرد.

خوشبختانه اینك کشور ما از وجود گروهی دانشمند زبان‌شناس برخوردار است و طبعاً شایسته است این وظیفهٔ

مهم به عهده آنان گذاشته شود تا این فعالیت ها برپایهٔ موازین علمی انجام پذیرد . به همین دلیل بود که ما به وزارت فرهنگ و هنر مأموریت دادیم که با توجه به مسائل و شرایط کنونی زبان پارسی طرح متناسبی برای فرهنگستان ایران تهیه نماید .

در بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان های ایران که فرمان تأسیس آن صدور یافته و بنیاد نامهٔ آن به تصویب ما رسیده است به دلیل مقام والای زبان فارسی در ملیت و فرهنگ ایران و اهمیت و ضرورت پژوهش در این زبان و زبانها وگویشهای ایرانی‌دیگر فرهنگستان زبان ایران منظورگردیده است‌که امیداست سخنرانی‌هاومباحثات این جلسات برای فعالیت های آن که بزودی آغاز خواهد گردید مفید واقع شود .

موفقیت دانشمندانی راکه در این برنامه شرکت دارند در وظیفهٔ مهمی که بعهده گرفته‌اند خواستاریم .

تأثیر حقوق ایرانی روزگار ساسانی

در

گسترش حقوق اسلامی

بقلم

امام شوشتری

یادداشت مجله

مجله بررسیهای تاریخی لازم دید در باره گفتار محققانه‌ای که همکار دانشمند ما در زمینه تاریخ تدوین‌علم حقوق‌اسلامی‌درروزگارعباسیان،نوشته‌اند ودر این شماره بچاپ رسیده ضمن سپاسگزاری از نویسنده فاضل‌آن، نکات زیررا یادآوری کند .

۱ـ منظور از فقه یا حقوق اسلامی که در باره تاریخ آن در این گفتار بحث شده است ، فقه عامه است که مدار کارهای حکومت اسلامی در عصر عباسیان بوده .

۲ـ فقه‌جعفری که‌بیشتر به‌عبادات وعقود وایقاعات میپردازد ، چنانکه‌نویسنده گفتاردرضمن سخن‌بارها به‌آن اشاره کرده‌اند ، ازموضوع مقاله بکلی بیرون است و این نکته راطلاب‌فقه جعفری باید دقیقاً در

نظر گیرند تا خلط و لبسی پیش نیاید.

۳- بر پایه همین نکته است که مآخذ این بحث (در پایان مقاله) همه از کتابهای فقهی عامه، بویژه فقه حنفی بر گزیده شده، زیرا تا آنجا که میدانیم‌ وقت در گفتار نیز نشان میدهد، نویسنده دانشمند مقاله، علاوه بر اطلاع کامل از مبانی فقه‌جعفری، در فقه عامه نیز دارای اطلاع کافی هستند و از موارد اختلاف فقیهان مذاهب اربعه و فقه شیعی آگاهی بسیار دارند.

بهرحال بحثی که در این گفتار یاد گردیده در بارهٔ تاریخ حقوق اساسی و اداری حکومت است که آنرا «الاحکام السلطانیه» میگویند نه‌علم فقه‌بطور مطلق و خواننده باین نکته توجه خواهد کرد که منظور از تاریخ تدوین حقوق اساسی و اداری در فقه اسلامی، فقه عامه بویژه حنفی است که در دستگاههای دولتی‌عصر عباسیان‌مورد عمل بوده‌است و آن خود یك بحث تاریخی است نه دینی.

بررسی‌های تاریخی

تأثیر حقوق ایرانی روزگار ساسانی

در گسترش حقوق اسلامی

بقلم

سید محمد علی امام شوشتری

در آغاز گفتاری که زیر عنوان ، « تسویه یاتفضیل » در حقوق اسلامی ، چندی پیش نوشته بودم و در مجله،معارف اسلامی ، بچاپ رسیده است دومطلب رابعنوان مقدمه‌سخن یاد کرده بودم که بجاست بار دیگر در اینجا به آنها اشاره کنم .

نخست اینکه : غرض نویسنده ازواژه «حقوق» همه‌ـ گونه‌های موضوعهائی است که در فقه اسلامی « بجز عبادات » بگفتگودرمیآید،خواه‌از گونه حقوق‌اساسی باشدمانندمسائل مربوط بخلافت و دولت . یا اداری ، مانند سازمان های دیوان‌ها و آئین آنها . یاحقوق

مالی مانند احکام زمینهای کشاورزی و خراج وجزیه وعشور وماننداینها که در کتابهای خراجیه والاموال ازآنها گفتگو میشود . سرانجام احکام مدنی وجزائی واحوال شخصیه یا حقوق‌خانواده .

درفقه اسلامی ازهمه اینها به‌تفصیل‌بحث شده است وهر کس در این علم واصول‌آن درسی خوانده وچیزی فهمیده ودرنگریسته است ، میداندارو پا با همه پیشرفتهائی که درزمینه علوم اجتماعی در سده‌های اخیرداشته است، بازنتوانسته چیزهای زیادی برآنچه درفقه اسلامی واصول‌آن بوده، بیفزاید.

دو دیگر : پیغمبر گرامی اسلام در سیزده سالی که مردم رادرمکه‌بدین حنیف دعوت میفرموده ، دست بایجاد حکومت نزده است وهمه کوششهایی که در آن مدت برای پیشرفت اسلام بکاررفته، جنبه پایه گذاری و زمینه سازی را دارا بوده است. در همه‌آن دوره نه لشکری برای جنگ بادشمن بجایی فرستاده شده و نه مالیاتی گرفته گردیده .پرداخت‌زکات که مهمترین مالیات بعهده مسلمانان‌آن روز گاربود، تاپیش ازهجرت‌رسول‌اکرم به‌مدینه اختیاری بود وجنبه دستگیری از برادر مسلمان بی‌برگ ونوارامی‌داشت‌نه مالیات مقرر ومعلوم که اگرمودی نداد مأموران ویژه بابکار بردن زور از او بگیرند .

حکومت‌اسلام‌پس‌از «بیعت‌عقبه» وهجرت‌پیغمبر(ص)ازمکه‌به‌یثرب(مدینه) بنیاد نهاده شده و مبدء تاریخ هجری سرآغاز این حکومت بشمار میآید . درباره وضع این تاریخ نویسنده هواخواه روایتهائی‌ام که‌درآنها وضع‌تاریخ هجری‌به شخص پیغمبراسلام نسبت‌داده شده، نه روایتهایی که‌وضع این‌تاریخ راتازمان خلیفه دوم‌پایین آورده‌اند.

براین دومقدمه که باردیگر بکوتاهی بآنها اشاره کردم، بجاست‌مطلب دیگری نیز افزوده گردد . و آن اینکه هرعلمی موضوعی‌دارد و موضوع‌علم حقوق روابط اجتماعی انسانها بایکدیگر است هم‌در فراخنای جهانی وهم‌در درون کشورها .

در هراجتماعی ازانسانها ، هرچندوضع اقتصادی و اجتماعی پیشرفته‌تر باشد ، روابط اجتماعی که موضوع علم حقوق است ، گسترده‌تر و پیچیده‌تر خواهد بود .

دراجتماع‌های ساده که زندگانی از ترازگاه شبانی بالاتر نیامده‌است، روابط آدمیان بایکدیگر بسیار ساده است و تکلیف این روابط درقالبهای « عرف وعادت» مشخص‌میشود. حتی در کارهای عمومی. درمثل آب فلان‌ده‌از جویی فراهم میشود که همه مردم ده‌از آن بهره میگیرند و سالانه بایدآنرا لاروبی کرد .درچنین‌دهی‌اززمانهای‌بسیار باستانی‌رسم‌چنین‌برقرارشده که‌در روزهای معینی ازسال هرخانواده که درآن ده‌نشیمن میدارد، یك نفر بیلدار برای‌یك روز یاچند روز به‌بیگارده‌د واین افراد بایکدیگر جوی‌عمومی ده رالاروبی کنند تاآب روان ازآن ده بریده نشود .

اینگونه رسمهادرحقیقت کهن‌ترین شکل مالیاتی‌است که آدمیان‌بشکل « کار» برای راه‌بردن زندگی اجتماعی که درآن می‌زیسته‌اندمی‌پرداخته‌اند و ما هنوز در بسیاری ازجاهای جهان می‌توانیم‌نمونه‌هائی ازآن رابه‌بینیم.

زندگی اجتماعی و اقتصادی بشر هر چند باگذشت زمان پیشرفته تر شده روابط اجتماعی گسترده‌تر و پیچیده‌تر گـردیده است و باز بفراخور پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی زندگی در ملتها ، شکلهای تازه‌تری پیدا کرده‌است وبه‌همین انگیزه عرف‌ها وعادت‌هاازیك‌سو گسترده‌تر گردیده واز دیگرسوقاطع‌ترشده‌است‌و گونه‌های‌بسیارپیدا کرده.سپس‌عرفهاوسنتهابادست اندیشمندان و دانایان در چنبر قاعده‌های کـلی گروه‌بندی شده و مدون گـردیده است . در این زمان است کـه آنها را قانـون یا باصطلاح فقهی «حکم» نامیده‌اند.

زمانیکه‌دین‌مبین‌اسلام‌درعربستان ظهور کردزندگی‌مردم‌درآنجا،بویژه‌در بخش‌حجاز وبادیةالعرب‌ازترازگاه شبانی وبیابان‌گردی چندان بالاتر نرفته

بود. بازرگانی مردم مکه که پایان‌سیر کاروانهای زمستانی و تابستانی ایشان از حدود یمن و کناره‌های شام و عراق آنسوتر نمی‌رفت، چنان گستردگی نداشت که سبب پیدایش روابط اجتماعی پیچیده و عرف و عادت محکم گردد. مانند روابطی که در ایران و روم برزندگی مردم حکومت داشت. همچنین زندگی مردم مدینه از اندك کشاورزی و نخلستانهای کمی که در پیرامون آن شهر بزحمت پدید آورده بودند، میگذشت و در اینجا نیز وضع اقتصادی و اجتماعی نه‌چنان بود که انگیزه پدید آمدن روابط اجتماعی گسترده و پیچیده شود.

راز اینکه می‌بینید با اینکه زادگاه دین مبین اسلام حجاز است اما خاستگاه فقه اسلامی و اصول آن عراق[1] بوده، همین نکته است که گفته شد و همین نکته سبب گردیده که همه مذهبهای فقهی اسلامی در عراق پدید آید و رشد کند بجز مذهب مالکی که پیشوای آن مالك بن انس باز از ربیعة الرای ایرانی کوفی، فقه آموخته بوده است. زیرا در ایران در زمینه اقسام خرید و فروخت و اجاره و شرکت و مضاربه و مساقات و برده‌داری و دیگر پیوندهای اقتصادی، روابطی پیچیده از باستان زمان پدید آمده بود.

در حکومت اسلام که چنانکه اشاره شد، در آغاز هجرت رسول اکرم بمدینه بنیاد نهاده‌شده، نخست سازمان قضایی بمعنی درست این واژه، چنانکه در ایران روزگار ساسانی بوده، وجود نداشته است و کسانی که گاهی در فیصله دادن منازعات مردم دخالت می کرده‌اند مانند عبدالله بن مسعود صحابی معروف در کوفه، و معاذ بن جبل در یمن و انس بن مالك در بصره، هر کدام در یکی از لشکرگاههای مسلمانان «قاضی لشکر» بوده‌اند و هر کدام نیز مطابق ذوق و فهم خود گاهی فتوائی داده و اگر کسی بآنان رجوع میکرد نظر خود را ابراز می‌نموده‌اند.

---

[1]- منظور از عراق در اینجا عراق روزگار ساسانی و اوائل عصر اسلامی است که به «دل ایرانشهر» بمعنی مرکز کشور ایران نامیده میشده است و این نام تا زمان خلافت عباسیان رواج داشته است.

حاکم بر روابط تا مسلمانان با یکدیگر ، درشام و ایران همان سنتها وقانونهای پیش‌ازاسلام بود که سالیان دراز جریان داشت . بسویژه در عصر بنی‌امیه که اسلام رابشکل حکومتی خودکامه وستم پیشه درآورده بودندو ازآن‌دین وعنوان‌خلافت، جزتاراج کردن‌ملتهای‌غیرعرب چیزی نمی‌فهمیدند ونمی‌خواستند بفهمند.

کاراین‌آشفته فکری درآخر روزگارامویان بسیار بالاگرفته بوده ودر هرشهر هرقاضی فتوایی میداده که دیگران آنرا نمی‌پذیرفتند و هرچه بر شماره مسلمانان درایران وشام وسورستان افزوده میشد این آشفته فکری بیشترمیگردید. حتی‌دریك‌شهر،فتواهای‌رنگارنگ‌روابط اجتماعی‌مسلمانان را بیش‌ازپیش آشفته میکرد وروابط مردم باحکومت وحکومت بامردم نیز بهتر از آنچه گفته شد، نبود.

دانشمندان ایرانی تازه مسلمان که‌وارث فرهنگی بسیار کهن وپیشرفته وروابط اجتماعی واقتصادی گسترده‌ای بودند ، باافسوس بسیار بااین‌آشفته‌ـ فکری می‌نگریستند وگزندی راکه ازآن ممکن بود بجامعه اسلامی زده شود، نیك دریافته ودرپی چاره‌جوئی‌برآمده‌اند.

نامه مشروح روزبه پسر دادبه که پس ازمسلمان شدن خود را بنـام «ابومحمد،عبدالله» نامیده است وبابن مقفع مشهورشده ، خطـاب به منصور عباسی، حکایتی گویاازچنین آشفته‌فکری است‌وچاره‌اندیشی که‌این‌دانشمند ایرانی کرده و کوشیده‌است، بسابرای مشکلی که جامعه اسلامی باآن‌روبرو شده بود،راه‌چاره‌ای پیدا کند، ازدیدگاه‌تاریخ‌فقه اسلامی‌بسیاردلکش‌است.

مابرای‌آگاهی خواننده ترجمه بخشی ازنامه اورا که بنام « رسالةـ الصحابه» موسوم‌است وخطاب به منصور دومین خلیفه عباسی‌ست و میتوان گفت همین نامه یکی ازانگیزه‌های تدوین فقه‌اسلامی و پدید آمدن « علم الحدیث» شده بنقل از کتاب «فلسفةالتشریع فی‌الاسلام» درپایین‌می‌آوریم.

«... ازچیزهائی که امیرالمؤمنین باید درنظر گیرند همین اختلافات بسیار در احکام‌است که‌دراین دوشهر (بصره و کوفه) ودیگرشهر ها بجاهای باریکی کشیده‌است. اگرامیرالمؤمنین موافقت کنند وفرمان دهند همه این احکام متناقض درکتابی فراهم‌شود ونیزهر گروه‌دلیل‌فتوای‌خود رااز کتاب وسنت بنویسند وامیرالمؤمنین آنهارا درترازوی نگرش وپژوهش بگذارد ودرهرمسئله رای خویش رااظهاربدارد وسپس فرمان دهددیگربرخلاف آن رأی هیچکس رفتارنکند، ازاین راه کتابی‌فراهم خواهدشد که امیدواریم‌از همه این‌احکام درآمیخته‌ازدرست ونادرست، یك‌قانون درست فراهم آید. وامیدمندیم‌ازهمرایی‌در فتواها که بااندیشه وزبان امیرالمؤمنین پدیدخواهد آمد، همداستانی ویك زبانی درملت اسلام پدیدار گردد.»[۱]

منصوردومین خلیفه عباسی (۱۳٦-۱۵۸هـ)بسیار کوشید بربنیاد پیشنهاد روزبه قانون یگانه‌ای برای‌دولت اسلام، مانندآنچه درروزگارساسانیان رایج بوده برمبنای قرآن وسنت پیغمبر پدیدآورد حتی‌مالك‌بن‌انس‌را در مدینه که زیربارچنین اندیشه‌ای نمیرفت مدتی‌زندانی کرد. هرچند تنظیم قانون لازم‌الاجرای یگانه‌ای‌بشکلی که روزبه پیشنهاد کرده بود میسرنشده، لیکن این اقدامات انگیزه تدوین فقه اسلامی و کوشش در بدست آوردن پایه‌هائی بجهت احکام ازسنت‌وقرآن‌واجماع وقیاس واستحسان ودرمذهب جعفری عقل گردیده است.

اگر کسی موضوع‌های فقهی را (بجزبخش عبادات) بویژه فقه حنفی را که هوا خواهان‌آن‌بنام «اصحاب‌الرای» معروفند، با مسائل‌فقهی عصرساسانی، بویژه در حقوق‌اساسی واداری ومالی‌بشکل‌علمی‌آنگونه که‌درحقوق‌تطبیقی آمده‌است، مطابقه کند وبایکدیگر به سنجد باین نتیجه خواهد رسید که اثرحقوق‌ایرانی درهمه شاخه‌های حقوق اسلامی بسیارآشکاراست. حتی‌در

۱- ص ٦۰ چاپ بیروت ۱۹۵۲میلادی

برخی‌موارد همان است که ازقدیم بوده. نهایت آنکه‌فقیهان کوشیده‌اندبرای آنچه هست، یك پایه‌شرعی از کتاب یاسنت یا اجتماع پیدا کنند واگربدست نیامده بقیاس حتی استحسان‌نیز توسل‌جسته‌اند. زیراچنانچه گفته شد روابط اجتماعی برخاسته ازچگونگی زندگی‌اجتماعی‌است وهیچگاه نمی‌توان در جامعه‌ای آن روابطرا بآسانی وخیلی باشتاب در قالب دلخواه بریزند و بشکلی که‌دوست‌میدارند، دربیاورند.

اجازه دهیدبرای‌اثبات‌نظری که گفته شدنمونه‌ای راازموضوعهای مالی در حقوق اسلامی نشان دهم تا ثابت شود آنچه بوده‌است دست کم بحال‌خود مانده وتنها فقیهان کوشیده‌اند برای‌آنها بقوه اجتهاد واستحسان پایه شرعی پیدا کنند.

مسئله‌ای که میخواهم بعنوان مثال‌درپیرامون آن سخن گویم مالیات گمرکی درحقوق مالی اسلام است که در کتابهای «خراجیه» و «الاموال» از آن به «عشور» تعبیر کرده‌اند.

میدانیم که درروزگاراشکانیان وساسانیان درایران مالیات گمرکی‌در مرزها ازکالاها میگرفته‌اند. درپیمان‌نامه‌ای که میان خسرواول انوشروان و امپراطوری بیزانس بسال ۵۶۰ میلادی بسته شده ، نقاط مبادله‌کالاها درمرزدو کشورمعین‌شده‌ودرماده‌چهارم آن‌پیمان،مأموران‌سیاسی‌هردو کشور هنگام رفت‌وآمدبکشورهای یکدیگر ازپرداخت مالیات گمرکی معاف شده‌اند. این‌پیمان دلیلی‌است که درروزگارساسانیان گرفتن مالیات گمرکی درمرزها ازکالاهائیکه واردیاخارج می‌شده، رواج داشته‌است.

ازدیگرسو، در کتابهای خراجیه مانند کتاب‌الخراج‌قاضی‌ابی یوسف که بشکل‌نامه‌ای‌خطاب‌به‌هارون‌الرشیدعباسی‌نوشته‌شد،یا کتاب‌الخراج‌یحیی‌بن‌آدم‌القرشی‌یا کتاب‌الاموال ابی‌عبیدقاسم‌بن سلام‌بغدادی ومانند اینها درباره مالیات گمرکی‌یاباصطلاح رایج‌درآن کتابها«عشور» مقرراتی پیش‌بینی کرده و کوشیده‌اند برای این‌مالیات درعصراسلامی پایه شرعی پیدا کنند.

قاضی ابی یوسف در کتاب الخراج بطور خلاصه چنین میگوید: ابو
اشعری (عبدالله بن قیس) که پس از اتهام مغیرة بن شعبه والی بصره بز
بازن شوهرداری بنام (ام جمیله) والی بصره شده است، بخلیفه دوم چنین
مسلمانانی که بسرزمین کفار (دارالحرب) کالا میبرند از ایشان «عشریه» میـ
عمر پاسخ نوشت از بازرگانان آنان که بدارالاسلام می آیند تو نیز عشر یا

برای روشن کردن نامه‌ای که این قاضی از عبدالله بن قیس والی بصره
است، باید افزود که درعصر ساسانی بزرگترین بندردرشمال خلیج
«بندر» ابله- (بضم اول ودوم وشد دوم وفتح سوم) بوده است که درجنوب
بصره کنونی نهاده بوده وسرانجام درتاخت وتاز تاتارها ویران گردید

اگراین روایتها درست باشد بگمان ما والیان پیش از ابوموسی، ،
گمرکی بندر ابله را خود وبستگانشان میخورده‌اند وابوموسی نه
کسی است که حکومت مدینه را ازوجود چنین درآمدی آگاه کرده ا
مغیرة بن شعبه ثقفی از صحابیان بوده ولی مانند بیـ
ازایشان دنیاپرستی را بردینداری برترمیگرفته است. بگذارید داستا
اورا که میتواند مارا بروحیه سررشته داران آن روزگار که تازه آغاز بکار
بودند آگاه‌سازد و هم چشمی سختی که میان ایشان برای تاراج اموال م
گرفته بوده است، نشان میدهد بطور خلاصه یاد کنم.

زیاد بن ابیه ثقفی جوانی هوشمند بود که چون خواندن و نوشتن مید
وزیرك هم بود، کاردبیری لشکرگاه بصره رابدست میداشت. سرانجام ه
ومغیرة بن شعبه والی بصره تیره شدوزیاد که کارهای مغیره راپی جوئی م
آگاه گردید، والی بازنی «ام جمیله» نام که دارای شوهرهم هست، رابطه نام
دارد وام جمیله که گاه بخانه مغیره میآید. خانه زیاد در بصره روبروی
مغیره بودودرگاه غرفه آن در کوچه‌ای تنگ روبروی درگاه غرفه خانه
بازمیشد. روزی برادران زیاد: نافع ونفیع وابوبکره مهمان زیاد بودند

هوا گرم‌بود، زیادبرخاست ودرغرفه را باز کرد در آن هنگام در غرفه خانه مغیره که بازبود نمایان شد. زیاد دیدمغیره هماغوش جمیله است. بی‌درنگ مهمانان راصدا کرد و آمدندوهمه‌ایشان مغیره راوهماغوش اورا «کالمیل‌فی‌المکحله» مشاهده کردند.

زیادبن‌ابیه که درپی‌چنین‌فرصتی‌میگشت،بیدرنگ باسه‌تن‌دیگر بمسجد جامع روی آوردند وچون مغیره برای ادای نمازجماعت بمسجدآمد اورا دشنام گفتندوبراوریگ پاشیدند ومانع امامت مغیره‌شدند. سپس هرچهارتن برشتر نشسته بمدینه رفتند وداستان رابخلیفه دوم باز گفتند.

عمر فرمان عزل‌مغیره را بدست ابوموسی اشعری دادوباو گفت : بمحض درآمدن‌به‌بصره مغیره رابمدینه گسیل‌دارد. داستان‌محاکمه‌مغیره‌درمدینه و رهاساختن او از کیفر زناکاری یکی از مطاعنی‌است که برخلیفه دوم وارد کرده‌اند.

خلیفه دوم دوست‌نمیداشت یکی ازصحابیان، بنام ارتکاب زنای محصنه سنگ‌باران شود. ازاینرو چون‌سه‌گواه نخستین یکان‌یکان همزبان داستان راباز گفتند، سخت دلگرفته شدتاآنجا که زیادبن‌ابیه‌شاهدچهارم ازرخسار عمر دلگرفتگی اورادریافت. وچون‌زیاد وارد مسجدشد وحال‌عمررامشاهده کرد عمرباو گفت: چهره‌ای میبینم که گمان ندارم یکی ازصحابیان پیغمبربا زبان اوسنگسار شود.

زیاد که بسیارزیرك بود مطلب رادریافت وچنین شهادت‌داد: اوهمه‌آنچه را اینان گفته‌اند دیده ولی افزودبیادم هست که پاهای‌زن‌رنگ حناداشت‌اما چون‌صورت مغیره برصورت آن‌زن افتاده‌بود، وآنرا ازدیدمن میپوشانید، نتوانستم بدانم‌آن‌زن ام‌جمیله‌است که اینان گفتند یازن‌خودمغیره. وچون‌با این گفته(شبهه) پدید آمد بحکم «ادروءاالحدود بالشبهات» حدزنا ازمغیره ساقط گردید تابماند ودرزمان معاویه آن نیرنگبازیها را انجام دهد سه شاهدنخستین راهر کدام بکیفر «قذف» هشتاد تازیانه زدند.

باری چنانکه گفتم مالیات گمرکی دراسلام تاپیش ازخلافت‌عمر نداشته است‌ودرزمان این خلیفه اخذمالیات عشور رسمی شده است گرفتن آن‌در کتابهای فقهی که کهن‌ترین‌آنها درعصر عباسی نوشته ش بنیاد شرعی پدید آورده‌اند که بطورخلاصه چنین‌است:

آ ـ ازبازرگانانی که تابع کشور اسلام نبودند و باصطلاح‌آن «دارالحرب» کالا می‌آوردند ده‌درصد بهای کالا را برمبنای معامله متقا گرفتند واین همان نرخی‌است که درروزگار ساسانی نیز رایج بوده

ب ـ ازذمیان که تابع‌دولت‌اسلام‌بودند پنج‌درصدبهای کالا رامیگر برمبنای (صدقه مضاعفه) که خلیفه دوم جزیه‌نصرانیان بنی‌تغلب‌رابرآ داشته‌بوده است.

ج ـ ازبازرگانان مسلمان دوونیم درصد بهای کالا را میگرفتند نرخ‌زکوه عروض تجارت واموال باطنه(زروسیم).

از کالاهایی که خرید و فروش آنها بـرای مسلمانان حرام‌بود، مضاعف یاباصطلاح امروز (سورتاکس) میگرفتند.

درباره معافیتها وارزیابی کالاها وبازرسی ودیگرمسائل مربوط همان راهی رامیرفته‌اند که درعراق پیش‌ازظهور اسلام رواج داشته‌ا

نهایت‌آنکه ازدیدگاه نظری و در کتابهای فقهی مسائل خاص ع برقواعد جزیه و زکوة قیاس میکرده‌اند. مثلا برای بازرگانان ، شرط (حول) ونیز وام دارنبودن مودی ونیز نصاب اموال باطنه در مقررشده است هرچند کمترعمل‌میشده.

غرض من ازنگاشتن مسئله عشورنشان دادن نمونه‌ای بود ازتأ حقوق عصرساسانی ایران در پیدایش و گسترش حقوق مالی عصر اس کسانیکه خواهان اطلاعات وسیعتری در این زمینه اند میتوانند بـک که درفهرست زیر گفته‌شده و بنام‌آنها اشاره خواهد شد و مستند گف ماست رجوع کنند.

نکته‌ای که درپایان باید برآنچه گفته شد افزود آنست: چون در حکومت اسلام فقه شیعه مورد عمل نبوده است در کتب فقهی شیعیان بمسئله عشورتوجه نشده است.

نویسنده برای تکمیل بحثی که آغاز کرده‌ام چنانکه فرصت دیگری پیش‌آمد باز از زمینه های دیگر مالیاتی رایج در حکومت اسلام نمونه ها نشان خواهم داد وبحث را از دیدگاه حقوق تطبیقی که بتاریخ تمدن و فرهنگ ایران نیزپیوستگی بسیاردارد، دنبال خواهم کرد.

فهرست سرچشمه‌ها

الخراج	قاضی ابی یوسف	چاپ قاهره
الخراج	یحیی‌بن آدم	» »
الاموال	ابوعبید قاسم‌بن سلام	» »
اللباب فی‌شرح الکتاب	قدوری بغدادی	چاپ بغداد
ایران‌درزمان‌ساسانیان	آرتور کریستن سن ترجمه	چاپ تهران
تاریخ طبری	محمد بن جریرطبری	چاپ قاهره
فتوح البلدان	بلاذری بغدادی	» »
مروج الذهب	علی‌بن حسین مسعودی	» »
فلسفةالتشریع فی‌الاسلام	صبحی محمصانی	چاپ دمشق

نشانیهائی از گذشته دور
گیلان و مازندران

بقلم

جهانگیر سرتیپ پور

کتابهائی که تا کنون بنام تاریخ ایران نوشته شده است، غالباً از وقایعی یاد میکند که در زمان استقرار آریائی‌ها در این کشور روی داده است و از سر گذشت اقوام و طوایفی که پیش‌از ورود آریائی‌ها در این سرزمین میزیستند حکایت نمیکند.

با توجه باین مسئله که تاریخ هر ملت مجموعه سر گذشت های افراد و اقوام آن ملت است باید قبول کرد که سر گذشت اقوامیکه‌براین سرزمین میزیستند. جزئی از تاریخ کشورما محسوب‌خواهد شد.

ازجمله آن‌اقوام مردمانی

هستند که از زمانهای قبل از تاریخ درساحل جنوبی دریای خزر میز
وبعقیدهٔ بعضی ازمحققین ازجمله بنیاد گذاران‌تمدن بشری شناخته ش

روشن کردن گوشه‌ای ازسر گذشت این مردمان که سر زمینهایش
حال حاضر بنام های گیلان و مازندران نامیده میشود بمنزله رو
افکندن بتاریخ میهن ما و شاید مشرق قدیم است که البته آنقدرها
آسان نیست زیرا طول حیات تاریخی ایران این سرزمین را شاهد و
حوادث فراوانی کرده است که نظایر بعضی از آن رویدادها ملت ه
بکلی نابود یا نامشان را ازصفحه روزگاربرانداخته است .

ازجمله حادثات شکننده به‌مقابله باناجوانمردیهای فاتحانی بود
جنگها تنها بتملك اراضی وغارت ثروت و کوچاندن مردان‌وزنان‌کار
بکشورهای خود قانع نبودند بلکه کوشش داشتند کلیه سرمایه مع
مدنی مردم این سرزمین راتباه ونابود کنند. مبانی آقائی وسروری را
سازند و هر گونه ارتباط ما را با گذشته منقطع دارند و سرچشمه ا
غرورانگیز رابخشکانند یالااقل تیره کنند بدین منظور کتابها واسناد
ربودند دفترایام شاهنشهان ماراسوختند ، دانشمندان مارا کشتند ، سـ
نبشته‌های ماراشکستند ، زبان مارابستند ورشته آداب وسنن را گسـ
خلاصه بسیاری‌ازآثار هوش وذکاء پدران ونیاکان مارابیازی گرفتند و
نموده وبدست تباهی سپردند وراه تحقیق آیندگان راتاآن حد برید
ناچارمیباید یابمورخان غیرایرانی عهدقدیم توسل جوئیم ، یاآثاروشـ
دردل خاك وبن‌اطلال جستجو نمائیم .

متأسفانه دراین قسمت نیزازطرفی مداخله احساسات ملی مورخـ
قدیم که هم‌نژاد باایرانیان‌نبوده‌اند موجب تخلیط مسائل‌شده وازطرف
آثار هنری وصنعتی تاحدیکه بیدانشی تجویز میکرد ، بنام دیگران
بناحق ضبط‌شده است که‌کار تحقیق رادشوار ساخته است بااین مراتب
وسیع لازم است تابتوان بیاری صاحبنظران دشوارها راآسان کرد.

براساس این فکر ، کوشش سازمان‌ها ومؤسسات تحقیقات و بررسی‌های تاریخی را ، کوششی شایستهٔ تحسین میدانم زیرا بابی میگشایند که موجب میشود نتایج بررسی‌های هرمحققی درهرزمینه تاریخی وتاهرمرحله‌ای که تحصیل شده باشد درمجموعه‌ای گردآوری شود ودرمعرض بحث و انتقاد قرار گیرد .

☆ ☆ ☆

چنانکه‌پیشتر گفتیم بحث ما ، درباره مردمانی‌است که از ازمنهٔ پیش از تاریخ درطول ساحل جنوبی دریای مازندران درفاصله دریا ورأس الجبال البرز میزیسته‌اند . درتاریخهای‌داستانی‌ایران که عالیترین نمونه‌آن‌شاهنامه فردوسی است و مجموعه‌ایست از محفوظات مردمان قرنهای پیش از اسلام ، اشاراتی دربارهٔ مدنی‌بودن اقوام این سرزمین شده است .[1] اگرچه‌داستانهای شاهنامه بدلیل‌آنکه متکی بگواهی‌مردم زمان یانزدیك بزمان نیست ازنظر تاریخ مورد اعتنای شایسته قرار نگرفته‌است ولی گاهگاه که دست تصادف از عمق اطلال مدارکی بدست میدهد که مربوط به‌پیش ازازمنهٔ تاریخی‌است ودلالت برتمدن کهن بومیان سرزمینهای ساحل جنوبی دریای خزرمیکند، اشارات فردوسی متبادر بذهن میشود .

مثلاوقتی دررساله«تمدنهای‌اولیه»تألیف م‌ـژ.دمرگان«M.J.Demorgan» دانشمند ومحقق فرانسوی میخوانیم درزیر خاکهای رسوبی وشن‌دار «آمل» دندان کرسی‌فیلی کشف شده که نژادش دههاهزار سال پیش منقرض گردیده است [2] بخاطر میآوریم که دهها هزار سال پیش در نقاط شمالی ایران آب و هوائی مناسب زیست فیل یا پستاندارانی از نوع حیوانات منطقه جنگلی و گرمسیری وجودداشته است .

۱ـ بصفحات‌آینده نگاه کنید .

۲ـ ص ۵۹ ازکتاب «تمدنهای اولیه» م.ژ دمرگان

یاوقتی بگزارش علمی دکتر کارلتون . س . کون «n S. Coon
در بارهٔ اکتشافات غار هوتو دربهشهر مراجعه میکنیم طی گزارش آن
انسان باانسان‌هائی روبرو می‌شویم بادندانهای آسیائی ومربوط بد
خوارگی که دوران حیات آنان راتاحدود سی‌هزار سال پیش دانه
وبا خود می‌اندیشیم شاید نخستین کدخدائی که ازطرف فردوسی
مازندران و گیلان درآغاز عصرآهن معرفی شده است [۴] ، از اخلا
انسانی باشد که چندین هزار سال پیش‌تردر سواحل جنوبی دریای
میزیسته که نمونه یکی یا چندتن ازآنان کشف گردیده ا ـ .

مسلم‌این‌است‌خیلی پیشتر ازظهور فرمانروایان هخام ـی وقبل
پادشاهی مادیامدی که درحدودسالهای «۸۳۸ – ۱۰۰۰» قبل ازمیلا
از امراء آنها در کتیبه‌های آسوری ذکر شده است [۵] وح ـ پیش
آریائی‌های هندی ازآریائی‌های ایرانی که مهاجرت وتاریخ جداش
بین سالهای «۲۰۰۰–۱۴۰۰» قبل از میلاد یادداشت شده است [۶] در
ایران چه دراطراف دریای داخلی که اینك بصورت کویری درآمد
چه‌درسواحل‌جنوبی‌دریای‌مازندران مردمانی‌میزیستند که مانندمر
بحکم احتیاج برای غلبه‌برمشکلات حیات وتأمین ضروریات میکو
وبه‌تشکیل‌واحدهای‌اجتماعی نیز موفق شده‌اند .

آثار کوشش مدنی این مردمان چه درنجد ایران وچه درحاش
مازندران ازغربی‌ترین‌ناحیه‌خمسه طوالش اعم ازلنکران‌وآستارای
مرز، تانواحی کلات قلعه ونمین امیر تومان و شاهکل دره و حس

۳- گزارش رسمی هیئت تحقیقاتی دکترکارلتون کون بنام «تفحصات در
نسخه‌ای ازآن درموزه ایران باستان موجود است .

۴-نخستین خدیوی که کشورگشود سر پادشاهان کیومرث بود .

۵- کتیبه شلم‌نصر پادشاه آسور س ۱۶۹ ایران باستان

۶- اشاره به‌صفحات ۳۸ و ۳۹ و۱۵۶ ایران باستان پیرنیا



عکس شمارهٔ ۱
کشف شده از غار هوتو بهشهر

و آقااولر ، تاشرقی‌ترین مناطق مازندران که قسمتی ازخاکهای آنسوی‌آن درمسیر آمودریا قرار داشته است ، بدست آمده است .[۷]

مصنوعات سنگی وسنگ تراشیده و مسی وسفالین و مفرغی و زرین و شیوه های صنعتی و هنری هریك از آن آثار[۸] ، شاهدیست برسیر تدریجی تمدن آنمردمان ازمرحله‌ای بمرحله دیگر که شایان بررسی منظم ومستمر است . تاوجود ارتباط تمدن‌های منکشفه اینمردمان باتمدنهای کشف شده درواحه‌های‌اطراف دریای داخلی ومردم‌سرزمین‌های کوهستانی غرب ایران روشن ومعلوم گردد .

صرفنظر از مدارك و اسناد مذکور علی الاصول ناآشنائی ما باوضاع و احوال مردم‌ازمنه قبل‌ازتاریخ ، وجود آنان‌و کوششی‌را که قهراًبرای‌تحصیل شرایط بهتر زندگی‌داشته‌اند نفی‌نمی‌تواند کرد .

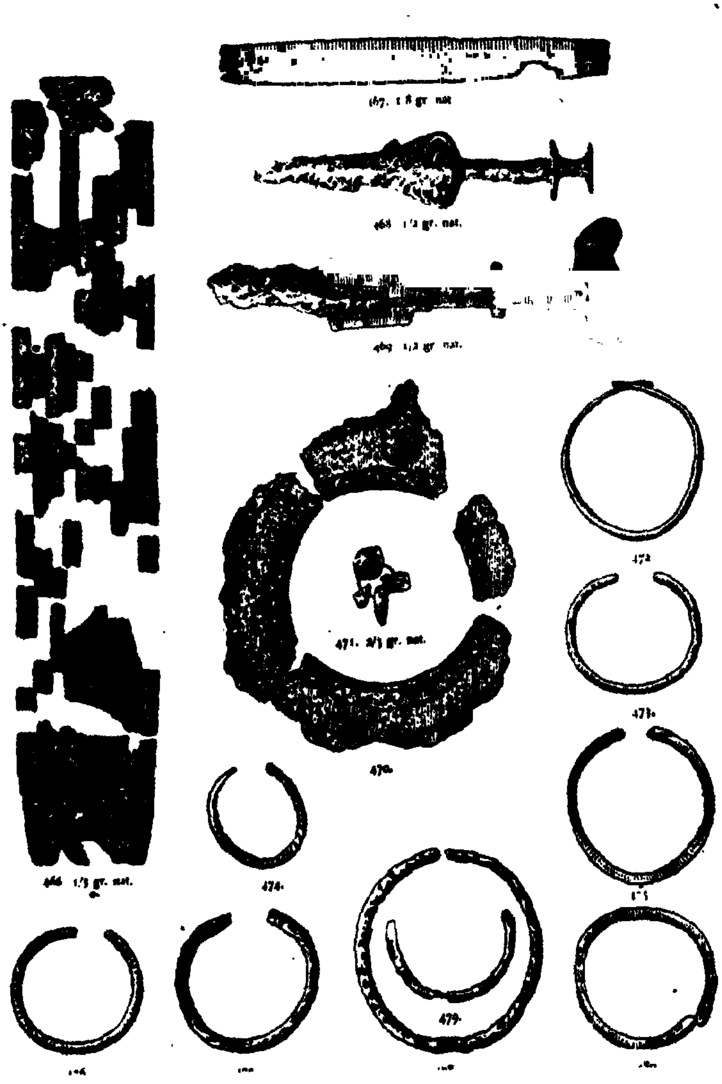
☆ ☆ ☆

گماندارم که داستانهای فردوسی که یقیناً ساخته‌وپرداخته‌یك‌نسل‌نیست و گواهی میلیونها مردمی‌است که حتی پیش ازعهد سلطنت‌ساسانیان‌اطلاعات خود را در لوح خاطر ثبت کرده و از نسلی به نسل دیگر انتقال داده‌اند . بایقین بتصرف و تحریفی که بمرور زمان درآن حکایات و نامهای‌قهرمانان داستانها بعمل آمده‌است ارزش آن راداشته باشد که نقطه شروع تحقیقات تاریخی شود .

براساس‌این گمان واندیشه یکی از نشانی‌های شاهنامه راکه مربوط به تشکیل دولتی در حاشیه بحر خزر و بردامن البرزکوه میباشد سر فصل تحقیقات تاریخی نمودم تامبنائی برای بحث وانتقاد فراهم شده‌باشد.

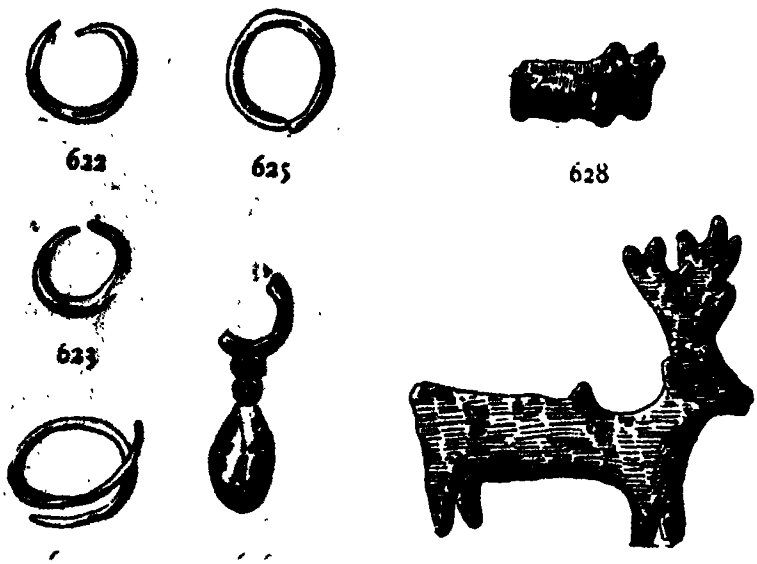
۷ ـ بشرح اکتشافات هیئت‌های مختلفه که‌نمونه‌هائی ازآن بشماره عکس۱و۲و۳همراه بن‌مقاله چاپ شده است

۸ ـ بشرح عکسهای شماره ۲و۳ مقتبس از کتاب تمدنهای اولیه دمرگان فصل مربوط بطالش



عکس شمارهٔ ۲

اشیاء زینتی و رزمی از مفرغ و آهن و نقوش تزئینی کشف شده در طالش گیلان
اقتباس از (کتاب تمدنهای اولیه)



عکس شمارهٔ ۳

کشف شده در طوالش وسیله دمرگان



عکس شمارهٔ ٤

آثار سنك سوراخ شده از گزارش هیئت علمی دانشگاه پنسیلوانیا که تحت عنوان «تفصحات در غار هوتو ـ ایران» در رسالهٔ مربوط امریکن «فیلوزو فیکال سوسایتی Filosophical Society» منتشر شده استخراج گردیده است «یك نسخه از این رساله در موزهٔ ایران باستان موجود است» این اثر را بدواً به هفتصد قرن منسوب میدانستند و اکنون قائلا احتمالا در حدود سیصد قرن پیش بوجود آمده است

در فصل دوم‌هم بگواهی‌های شت زرتشت درباره وجود دولت‌های‌وارن و مازن یاواحداجتماعی مقتدری در اراضی واقع‌بین دریای‌خزر والبرز کوه که توانستند مدتها راه برمهاجمین به بندنداستناد کردم که گزارش آن در کتاب‌دینی ایرانیان‌به تفصیل‌ثبت شده‌است .

فصل سوم‌یادداشت‌های تاریخ‌نویسان‌مشرق قدیم در باره اوضاع واحوال مردمان سواحل جنوبی بحرخزراست که بطور پراکنده درتاریخ‌مشرق‌قدیم ثبت گردیده بود که گرد آوری شده است .

سپس :بررسی آثار و شواهدی که درطول سالهای ١٢٦٩ شمسی‌تادوران کنونی‌در بسیاری مناطق گیلان و مازندران بوسیله هیئت‌های علمی ایرانی و غیر ایرانی کشف گردیده کــه تاحد قابل ملاحظه‌ای مؤید یادداشت‌های مذکور است که تدریجا درآینده در اطراف هریك‌ازآن بحث‌خواهیم کرد. اینك‌نگاه‌میکنیم بگیلان ومازنــدران از دیدگـاه حکیم ابوالقاسم

فردوسی طوسی

پـژوهنده نامه باستـــان ... که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کآئین تخت و کلاه ... کیومرث آورد و او بود شاه

درتاریخ داستانی اولین پادشاه بنام کیومرث معرفی میشودو هنگامیکه

کیومرث‌شد در جهان کدخدای ... نخستین‌بکوه اندرون کردجای

پس درون کوهی مقام گرفت .

از وقایع مهم عهد سلطنت کیومرث ، جنگ بادیوان بود کــه در آغاز بسرداری سیامك فرزند کیومرث درگیر شد و سرانجام سیامك بدست بکی زشت دیو .

تبه گشت و شد انجمن بی‌خدیو ... وجنگ‌به‌پیروزی‌دیوان‌منتهی‌شد

سالی بر این ماجرا گذشت که کیومرث آهنگ کین کشی کرد .

چو بنهاد دل کینه و جنگ را ... بخواند آن گرانمایه هوشنگ را

وباری دگرساز سپاه کرد وهوشنگ فرزندسیامك رابفرماندهی برگزید وبردیوان حمله برد وبرآنان غالب آمد .

چو آمد مرآن کینه را خواستار   سر آمد کیومرث را روزگار

وسلطنت به هوشنگ رسید بجای‌نیا تاج برسرنهاد باشناختن آتش ،

بآتش‌زآهن‌جدا کردسنگ آهنگری‌پیشه کرد زآهن‌تبراره وتیشه کرد.

باتوجه بشرح بالاکاشف آتش‌از نظرگاه فردوسی هوشنگ‌است یالااقل درعهد پادشاهی‌او ، آتش شناخته شده است[۹]. پس پادشاهی کیومرث مربوط باواخر عصرحجر و حیات اجتماعی‌کاملا در مراحل‌بدوی‌بوده‌استزیرا.

از آن پیش کاین‌کارها شد بسیج   نبد خوردنی ها جز ازمیوه هیچ

همه کار مردم نبودی ببرگ   که‌پوشیدنی‌شان ، همه‌بودبرگ

در چنین کیفیتی بی‌شك جنگهائی کـه بآن اشاره شده بین دو همسایه نزدیك رخ میداده که جهت تلاقی فریقین بطی مسافات بعیده ناچار نبودند. وقتی یك‌طرف قضیه‌دیوان معرفی‌شده باشند باشناختن سرزمین‌آنان،میتوان قلمرو پادشاهی کیومرث و هوشنگ را بقرینه معین کرد .

سرزمین دیوان : درتاریخ داستانی آمده است که کاوس کی بوسوسه رامشگری آهنگ تسخیرمازندران کرد .

سخن‌چون‌بگوش بزرگان رسید   ازایشان کس این رأی فرخ‌ندید

انجمن کردند وبمشاوره پرداختند ودرطی سخن گفتند .

فریدون پر دانش و پر فنون   مر این آرزو را نبد رهنمون

ز مازندران یاد هرگز نکرد   نجست از دلیران دیوان نبرد

براثرشورومشورت مصلحت‌دیدند اززال زرسرورسیستان‌بخواهند که در تختگاه حاضر شود وکاوس‌شاه را ازلشکرکشی بمازندران باز دارد وچنان کردند زال زر بدرگاه رسید وبا شاه چنین گفت :

۹ـ نگاه کنید بشاهنامه فردوسی و پیدایش آتش.

شنیدم یکی‌نوسخن ، بس گران / که شه دارد آهنگ مازندران
ز تو پیشتر پادشه بوده‌اند / مراین راه هرگز نه‌پیموده‌اند
که آن خانه دیو افسونگراست

ولی کاوس‌شاه فرمود :

جهان آفریننده یار من است / سر نره دیوان شکار من است

بر تصمیم خویش استوار ماند ولشکر به‌مازندران کشید .

کجا جای دیوان دژخیم بود / بدان جایگه دیو را بیم بود

در تصادم دولشکرکاوس از دیوان شکست خورد و اسیر شد که بعداً بدست رستم دستان ازجنگ دیوان رهائی یافت [۱۰] .

در این قسمت ازداستان شاهنامه می‌بینیم که سرزمین دیوان،مازندران بوده‌است و جنگهای عهد کیومرث وبعد از آن ، بامردم این‌سرزمین‌درگرفته است وبعدها متارکه گردید که تا آخر عهد پیشدادی از جنگ بـا دیوان سخنی بمیان نمیآید .

* * *

وقتی‌دانسته شد مازندران سرزمین دیوان بوده با ملاحظه ابتدائی‌بودن حیات اجتماعی وتوجه باینکه جنگ‌ها وپیکارها هفتادسال «بگفته‌شاهنامه» متناوباً ادامه داشته و در بسیاری نبردهـا شاه یـا ولیعهد بنفسه شرکت میکرده‌اند این معنی استنباط میشود کـه تختگاه شاهان پیشدادی دیوار بدیوار مازندران بوده‌است .

بدیهی است قلمرو پیشدادیان نمیتوانسته است در شمال باشد زیرا در شمال مازندران ، دریای خزر قرار داشته ، ازجـانب شرق ، بجلگه و دشت گرگان محدود بوده است وسرزمین مازندران ازجنوب هم بارتفاعات‌البرز منتهی میشده است که شرایط تشکیل واحـد بزرگ اجتماعی بعلت فقدان دریا ورودعظیم درآن‌ارتفاعات وجود نداشته است. پس تختگاه اولین‌دولتی

۱۰ ـ نگاه شود بشاهنامه فردوسی وداستان هفتخوان ورهائی کیکاوس

که به تعریف فردوسی در ناحیه کوهستانی و جنگلی و در کرانه دریا بوده است باید در جهت غربی مازندران جستجو شود که همان سرزمین است که امروز بنام گیلان نامیده میشود .

چنانکه در پیش گفته شد از داستانهای شاهنامه که ازقرنهای دورسینه بسینه منتقل شده منظم ونامنظم، مدون و نامدون بفردوسی‌رسیده‌است ازآن نظر استفاده کردیم که برای ترسیم دایره تحقیقاتی نقطه مبدائی در اختیار گرفته باشیم با این اندیشه که از هر داستان میتوان بخمیرمایه‌ای از سرگذشت‌های یك‌قوم‌دست‌یافت .

هر چند قهرمانان داستانهائی که در صفحات پیش یاد کردیم بگواهی نامهای آریائی که دارند ، عنصرآریائی شناخته میشوند و زمان داستانها نیز که مربوط باواخر عصر حجر و اوایل عصرآتش است با تاریخ ورود آریائی‌ها باین سرزمین مطابقت ندارد ولی یك نکته قابل دقت است که فردوسی ومردم‌قرنهای پیش ازفردوسی گیلان ومازندران را صحنه‌داستانهائی شناخته‌اند .

با آنکه در فلات ایران مخصوصاً مسیرآریائی‌ها ازسواحل‌آمو دریا تا دجله و فرات و از دریای خزر گرفته تا خلیج فارس مناطق بسیاری بوده که میتوانسته است از حیث شهرت و نامبرداری صحنه تجلیات قهرمانانه معرفی شود .

☆ ☆ ☆

بنظر میرسد در قرون بسیار پیش حتی قبل از ورود آریائی‌ها بایران ، گیلان و مازندران شاهد وقایعی بوده‌اند که از آن وقایع داستانهائی برزبان‌ها بوده‌منتها اسامی‌قهرمانان آن‌تدریجاً فراموش گردیده‌است‌ومردمان زمانهای بعد وقایع را با نامهای مأنوس‌زمان خود یادداشت و ثبت‌نموده‌اند

و بجای قهرمانان بومی گیلان و مازندران نام قهرمانان آریائـی را اختیار کرده‌اند .

حال میرویم که گیلان و مازندران را در مدرك و سند کهن‌تری بیابیم و معرفی کنیم پیش از آنکه وارد بحث شویم مناسب دانسته شد درباره دیو که در گذشته از آن ضمن داستانها سخن رفته و در آینده نیزطی‌اسناد دینی‌سخن خواهد رفت تعریف کرده باشیم .

در تاریخ داستانی و کتاب‌دینی ایرانیان مکرراز دیو و سرزمین دیوان صحبت شده است برای‌آنکه یادآوری شود که غرض از کلمهٔ دیـو اشـاره بموجودی عجیب‌الخلقه و شاخ ودمدار نبوده‌است توضیحی را لازم می‌دانیم.

دیو که دراوستا دیوا DAEVA و در پهلوی دو DEV و در هندی‌باستانی دوا DEVA خوانده میشود بنا به تعریف دانشمند محترم آقای دکتر معین و استاد فقید شادروان پورداود بگروهی از پروردگاران آریائـی اطلاق میشد [۱۱] ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورامزدا پروردگاران قـدیم یعنی « دیوان » گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند ولی کلمه دیو نزد همه اقوام هند و اروپـائی باستثناء ایرانیان معنی اصلی خـود را محفوظ داشته است

چنانچه‌دوا DEVA نزد هندوان‌بمعنی‌خداست زئوس ZEUS نام‌پروردگار بزرگ یونان است ودیو DEUS پروردگار لاتینی و دیو DIEU بمعنی خدادر فرانسوی از همین ریشه است ، در مزدیسنا [۱۲] نیز توضیح داده شده است که اهریمن دارای دو دسته پیروانند بنام‌های کماریکان ــ دیوان شماره دیوان مانند شماره‌ایزدان یعنی فرشتگان لایتناهی‌است که ازآنجمله‌اند دیومرگ، دیوخواب ، دیوبدبختی و دیو تاریکی و غیره .

استاد فقید شادروان پور داود نیز دیو را پروردگار باطل معرفی کرده

---

۱۱ ــ برهان قاطع به تصحیح آقای دکترمعین

۱۲ ــ صفحات ١٦٤ ــ ١٦٥

و دیو یسنا راپرستنده دیو دانسته‌اند و در توضیح این کلمه افزوده‌اند«دی
غیرایرانی» و بساباصفت دروغ پرست یکجا استعمال شده است[۱۳].

بااین‌تفصیل دیوبرمردمی اطلاق میشده که‌ازنظرایرانیان وبقول‌فردوس
یزدان شناس نبوده‌اند.

تو مردیو را مردم بد شناس   کسی کوندارد بیزدان سپاس

بلکه پرستنده‌پروردگاران باطل بوده و دینی غیردین آریائی‌های ای
سرزمین داشته‌اند.

مسکن‌چنین مردمی‌بفرموده فردوسی‌سرزمین مازندران بوده است‌وطب
اشارات زرتشت سراسر جنوب خزر و سرزمینهای گیلان و مازندران معر
شده است[۱٤] بدین تعریف، که از لحاظ سازمانهای اجتماعی بآن پایه‌رسید
بودند که میتوانستندسه ربع‌قرن‌باحریفان خود در جدال دسته جمعی‌باشن
که اسناد زیربصورتی که خواهدآمد مؤید این‌موضوع است.

« نظری به یشت ها و تفسیر اوستا »

ازجماه‌مآخذ قدیمه که‌منتسب بحدود ۶۰۰الی۶۵۰ سال‌قبل‌ازمیلاداس
اوستا و آثاریست که از شت زرتشت[۱۵] بیادگار مانده است که خوشبختا
قسمت‌هائی از آن‌از دستبرد حوادث مصون مانده و در زمان مابکوشش‌است
گرانمایه فقید پورداودبفارسی بر گردانده وتفسیرشده است.

چون‌این‌اسناد نسبت‌بشاهنامه‌فردوسی قدیمتر و مربوط‌بدوهزاروششص
سال پیش و شاید پیشتر است میتواند برای روشن کردن راهی که در پی
داریم مفید واقع شود.

---

۱۳ ـ صفحه ۲۸ از یشت‌ها

۱٤ ـ نگاه کنید به درواسپ یشت و رام یشت که در همین مقاله آمده است.

۱۵ ـ زرتشت یا زردشت ـ مصلح دین مغان بقول فردوسی بدربار گشتاسب رفت ی
از آذربایجان به سیستان شد و درحمایت و یشتاسب قرارگرفت، برخی از محققین تا
حیات وی را تا شش هزارسال پیش میبرند.

از فقره ۸۷ فروردین یشت : کیومرث در اوستا «کیه‌مرتن» آمده است در پهلوی «کیومرد» که در فارسی «کیومرث» گوئیم .

از فقره ۱۰ . یسنای ۳٦ فروهرهای مردان پاك را می‌ستائیم فروهرهای زنان پاك را میستائیم همه فروهرهای نیك توانای پاك پارسایان را از کیومرث تا به سوشیانت پیروزگر را می‌ستائیم ...

ازدو فقره یشت[١٦] و یسنائی که دربالا آوردیم معلوم میشود که اولا کیومرث یك عنصر آریائی است نه بومی وثانیا نخستین بشر است نه نخستین خدیو بهمین دلیل همه فروهرها از کیومرث که «نخستین بشر» است تاسوشیانت که بزعم زرتشت «آخرین خلقت و موعود مزدیسنا» است و باید درآخرالزمان ظهور کند ، بدان ترتیب یادشده است.

کیومرث از نظر بند هش : در بند هش آمده ـ کیومرث نخستین بشر را اهورمزدا بیافرید «ومدت سی سال در کوهساران تنها بسر برد» درهنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شد که وسیله اشعه خورشید تصفیه گردید.... الخ

اما در باره هوشنگ[١٧] در اوستا مکرر باسم هوشنگ پیشدادی بر ـ میخوریم نخست در فقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن درفقره ۳ از درواسپ ـ یشت در فقره ۷ ازرام یشت و در فقره ۲٤ از ارت یشت در هر چهار یشت «هوشنگ پیشدادی» را بالای کوه هرا «البرز کوه[١٨] نشان میدهد» که

١٦ ـ یشت که در اوستا «یشتی YACHTI آمده از ماده کلمه یسنا است که مفهوم ستایش و پرستش دارد مزدیسنا مزدا پرست است (YASNA) .

١٧ ـ ص ١٧٥ جلد اول یشت‌ها.

١٨ ـ وجه تسمیه البرز ـ نام اصلی البرز کوه هر و صفتش برزیتی یعنی هرای سر بر کشیده یا سرفراز بمرور دهور حرف «هـ» بالف و حرف «ر» بلام مبدل شده است و کلمه دیگر برزیتی است که مبدل بکلمه «برز» شده که دارای همان مفهوم سربر کشیده و سرفراز است «پورداود» ال برزیا هربرزیتی (HARABREZAITI) از دیدگاه ایرانیان قدیم محل دیده‌بانی خاص ایزد مهر بود که «ایزدخاص ایران» شناخته میشد .

سلسله جبال البرز تمام سرزمینهای سواحل جنوبی دریای مازندران را فراگرفته است دارای قله‌ایست بنام دماوند و بهیئت عقابی است پر گشوده که یك بال آن تا کوههای قفقاز ←

بایزدان یشت‌های مذکور که ناهید و گوش و وایو وارت‌باشند نیاز نموده و درخواست میکنند کـه ویرا بزرگترین شهریار روی زمین گـردانند ، که‌ویرا به‌دیوها ومردمان‌وجادوان وپریها و«کاویها» و« کرپانها» چیره‌سازند که همه دیوها ازاو بهراس افتاده و رو بگریز گذارند کـه او به‌دیوهـای مازندران ودروغ پرستان ورن « گیلان » دست یابد و همه را شکست دهد ایزدان خواهش هوشنگ را اجابت نموده واوراکامروا ساختند.

☆☆☆

بامراجعه بسطوربالا که مقتبس ازیشت‌هاوتفسیردانشمند فقید استادپور-داود است می‌بینیم هوشنگ هم که در اوستا اولین پادشاه معرفی شده است یك عنصرآریائی‌است، نه بومی مناطق جنوب دریای خزر، ولی صحنه‌داستان قهرمانیش باز در حدود گیلان ومـازندران ارائه شده است ، در «رام یشت» « کرده [19] می‌خوانیم .

بند ۷- اورا بستود هوشنگ پیشدادی دربالای کوه هرای بفلز پیوسته درروی‌تخت زرین برروی بالش زرین برروی فرش زرین نزد برسم گسترده باکف دست سرشار.

بند۸- از او درخواست نمود این کامیابی را بمن ده توای اندروای [20] زبردست که‌من دوثلث از دیوهای مازندران ودروغ‌پرستان ورن« گیلان»را برافکنم .

←
ممتد میشود وبال دیگرش پس‌از انحراف مختصری بین‌استرآباد وبسطام بسمت‌خراسان‌واز آنجا بمرغاب و کندوز امتدادیافته وبالاخره بسلسله کوههای هندوکش میرسد .

طول محوطه‌ایکه محدود بسلسله جبال البرز میشود « درقسمت مرکزی سلسله » از غربی‌ترین منطقه گیلان تاشرق‌مازندران وقسمت مختصری ازگرگان - ٦٥٤ کیلومتراست.

۱۹ ــ کرده ازکلمه اوستائی کرت CARETA میباشد که‌بمعنی کارد وخنجر وبرش . یك قطعه بریده‌شده آمده و مفهومی معادل « فصل» عربی دارد. کرده اول‌یعنی‌فصل‌اول.

۲۰ - اندروا = خرد مقدس که اراده‌اش هم برآفریده خرد مقدس مستولی‌است هم‌برساخته خرد خبیث .

بند۹- اندروای زبردست این‌کامیابی راباو داد تااینکه هوشنگ‌کامر گردید.

دراین قسمت‌ازسرودهاهوشنگ چیره گی‌بردوثلث ازدیوهای مازندر ودروغ‌پرستان ورن‌راآرزو میکند‌گوئی که‌بریك ثلث آنها مسلط شده‌ا یعنی بسرزمین مازن ووارن راه یافته است[۲۱].

در کتاب مقدس ایرانیان ازتهمورث که دومین پادشاه معرفی میشود بار یاد شده‌است نخست درفقرات۱۱ و ۱۳ رام یشت دوم درفقرات ۲۸ – زامیادیشت در رام یشت - تهمورث از فرشته هوا درخواست نمود که و بهمه دیوان ومردمان وجادوان وپریها چیره‌سازد، که وی اهریمن را به‌پیـ اسبی در آورده براوسوار شود تابدو انتهای زمین براند.

درزامیادیشت- فر کیانی مدت زمانی به‌تهمورث‌زنیاوند تعلق داشته پرتوآن او در روی هفت کشور پادشاهی نمود تا بدیوها و مردمان وجادو و کاویها و کرپانها دست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی درآورده در مـ سی‌سال بدو کرانه زمین همیتاخت.

از اعمال مشهور تهمورث که در اوستا ازآن یاد شده است رام کر دیوهاست دریکی ازقطعات اوستائی معروف‌به«رهائو کمدیجا» فقره ۹۱آ‌ه است تهمورث زنیاوند یونکهان که دیو دیوان را ببارگاه داشت هفت‌ق دبیری «خط» از او آورد.

« ازاین‌گزارش چنین‌برمیآید که‌پیش‌ازتهمورث هفت قسم خط «دبیر درجنوب دریای خزرشناخته شده و وسیله تفهیم وتفهم از راه دور بوده‌ا که تهمورث در عهد سلطنت خود بدان دست‌یافته‌است».

☆☆ ☆

همچنین درمینوخرد فصل ۳۷فقره۲۱ اشاره بهمین معنی‌شده ودر روا

۲۱- مازن ووارن به‌تفسیر برخی از محققین از جمله استادپورداود همان‌مازنا وگیلان است که درمقالات آینده دلایل‌کافی درباره آن خواهیم‌آورد.

منظوم موسوم « بادبیات پارسیان» که‌مستشرق معروف اشپیگل Spiegel طبع نموده راجع به‌تهمورث چنین آمده‌است .

تهمورث اهریمن را درمدت سی‌سال دربندداشت براو زین نهاد برپشت او سوار شد وهرروز سه‌بار گرد گیتی‌میگشته برسرش گرز پولادین میزد با او دریاو کوه وفراز ونشیب البرز رامی‌پیمود ووقتی که‌از گردش برمیگشت اورا دربند نموده‌جز زخم گرز گران‌آشام وخوراکی نداشته.....الخ .

دراین قسمت هم می‌بینیم تهمورث دومین پادشاه درحاشیه البرزاست ، دریا و کوه وفراز ونشیب البرزرا می‌پیماید.

در کرده٤ بند١٥ رام‌یشت جمشیدرادرقلهٔ‌البرز جائیکه رود«اردویسور از بالای آن‌ببلندی‌هزارقدآدمی سرازیر گشته‌وبدریای‌فراخکرت[22]میریزد» مشاهده میکنیم .

وهمچنین در کرده ٦ بند ٢٤ میخوانیم «اورا ستود فریدون پسر آبتین از خاندان توانا در مملکت چهار گوشه ورن... ازاو درخواست نمود که این‌کامیابی را بمن ده ای اندروای زبردست که‌من بآژیدهاك سه پوزه و سه کله وشش چشم‌وهزارمکر دارنده، ظفریابم. باین دروغ بسیار قوی وخبیث، فریفتار جهان ، این دروغ بسیارزورمند که‌اهریمن‌برضدجهان مادی بیافرید. از برای فنای جهان راستی... الخ

بند ٢٥ ــ اندروای زبر دست این کامیابی را باو داد ، تا اینکه فریدون کامروا گردید ..

نتیجه مقایسه

شواهدی که از اوستا وسرودهای مذهبی ایرانیان استخراج ودربالایاد کردیم همه حکایت‌از آن دارد که آریائیهاهنگام پیشروی درسرزمین‌ایران

٢٢ـ یسنا جلددوم‌ص ١٤٩ گوید: چثه چست«درياچه‌رضائیه» ازبن‌بادریای‌فراخکرت اتصال دارد که خود دلیلی‌است بر اینکه مراد از فراخ‌کرت همان دریای خزر است که در جانب شرقی چثه چست قرار دارد بگواهی پاره ٢ از فرگرد ٢٢» .

از همه‌جا بسهولت گذشتند ولی در ورن ومازن یعنی گیلان و مازندرا مقاومت شدید برخورد کردند که برای‌شکستن آن ناچار بودند با یز خود توسل‌جویند فدیه ونیاز بدهند و از نیروی ایزدان خود برای تحه پیروزی استمداد کنند .

هرچند نام قهرمانان نامبرده در ودا «Veda» کتاب مقدس آریائیهای نیز یاد شده است و با توجه بآنکه تاریخ ودا تا هزار و چهارصد سال ازمیلاد پیش‌میرود وطبعاً قدیمی‌تر ازاوستای زرتشت‌است، معلوم‌میگردد قهرمانان ، قهرمانان مشترك آریائیهای هند و ایران حتی قبل از جدائی دو دسته آریائی میباشند که برای‌تجلیل آنان هریك بزبانی وزمانی‌وم سخن از وصف پهلوانان‌خود کرده‌اند در اینصورت سرگذشت آنـان ارزش تاریخی میگردد ، ولی‌نکته‌ای که‌مورد استفاده است اشاراتی‌است دلیل اهمیت مناطق مازن و ورن « مازندران و گیلان » میباشد .

بطوریکه میدانیم اوستا متصرفات آریائیها را در ایران بترتیب‌پیشر بشرح زیر ذکر کرده است .

اول ایران واج یا کشور آریانها دوم‌سغد سوم مرو چهارم‌با پنجم نیسایه ششم هرات هفتم کابل هشتم غزنین نهم گرگان دهم ر یـازدهم‌صفحه هیلمند دوازدهم‌ری سیزدهم شاهرود چهاردهمین جا و پانزدهم پنجاب‌هند شانزدهم خاکهای مجاور زرنگ .

از طرز شماره‌بندی خط حرکت آریائیها از شرق بجنوب وانتشار در نجد ایران هویداست کـه هیچ یـك از مناطق بالا از نظر شت زرت شایستگی‌آن نداشته است که صحنهٔ تجلیات نامداران آریائی تعرفه شو این خود دلیل براین است که درزمـان زرتشت یعنی تقریباً هـزاروشش سال پیش‌شهرت و اعتبارمازندران‌و گیلان زبانزد عامه بوده‌است وداستانه از تشکیلات اجتماعی و سازمان‌های دولتی وتجارب جنگی و استعدادمن

ومردمش ازقرنها پیش بیادگار مانده‌بود که درتهیه سرودهای اوستا واحیاء نام قهرمانان آریائی مورد استفاده شت‌زرتشت قرار گرفته‌است.

باید این نکته را هم‌بخاطرداشته‌باشیم که‌زرتشت در زمانی ظهور کرد که‌عده‌ای قابل‌ملاحظه رقیب دانشمند ومطلع‌ومتنفذ که دردرجهٔ اول مغان بودند، درمقابل داشت.

چون زرتشت بصفت مصلح آئین مغان ومؤسس دین تجلی کرده بود و ظهورش منافی با مصالح و نفوذ مغها بوده است، لاجرم با حریفان بصیر و سرسختی روبرو بود، پس‌درانتخاب مضامین‌اوستا میبایدکمال‌دقت واحتیاط مرعی میداشت تا بهانه تخطئه وسفسطه بحرفای‌نامدار که عنوان رهبری‌قوم هم داشته‌اند نداده باشد.

با درنظر گرفتن این‌شرایط نمیتوان تصور کرد که انتخاب‌صحنهٔ گیلان ومازندران‌صرفاً بصرافت‌طبع شت‌زرتشت‌بوده‌است، بلکه‌بیشترمیتوان‌اندیشه کرد که انتخاب صحنه مزبور متناسب بادانش واطلاع مردم زمان ازاوضاع روزگاران‌پیش‌ومطابق بامحفوظات‌تاریخی‌وداستانی‌عامه‌بود، که‌ازنظرزرتشت قابل تأیید و ازنظر مغ‌ها غیرقابل تخطئه بوده‌است.

نکته دیگری که شایان دقت‌است اشاره‌ایست که درتعبیر کلمه دئویسنا شده است که درصفحات پیش گفتیم‌آنرا دین غیرایرانی دانسته‌اند. وقتی که مزدیسنا دین‌ایرانی معرفی‌شودطبعاً دئویسنا دین غیرایرانی‌یابعبارت دیگر دین بومی خواهد بود.

مضافاً چنانکه درپیش گفتیم‌این‌دین غیرایرانی دارای پیشوایانی‌نیزبوده است که‌بعنوان کرپانها[۲۳] وکاویها[۲٤] ، درآریائی بر گروه رهبران‌وپیشوایان

۲۳ـ کاوی و کرپان پیشوایانی بوده‌اند که مراسم دینی‌دیوها یادین‌غیرایرانی‌را بجا میآورده‌اند درگاتهای زرتشت مکرر ازآنان شکایت شده است که اسباب گمراهی مردمند ص۹۳ گاتها

۲٤ـ تشابه نام‌کاوی‌وکاوه که هردوبرهبری‌معرفی شده‌اند وداستان‌فریدون وضحاك که ←

اطلاق میشده، یاد گردیده وقهرمانان آریائی در ادعیه خود غلبه برآنها آرزو میکردند.

وجود دین و پیشوایان درناحیه مازن و ورن بگواهی شت زرتشت مردم زمان وی وهمچنین مردمان‌قرون پیش اززرتشت خود دلیل‌دیگری‌ که مردمان سواحل جنوبی بحرخزر ازلحاظ هم بستگی اجتماعی و رش فکری بمقامی رسیده بودند که وجود قوانین واحکام را برای بقای جام تکمیل شیرازه بندی لازم دانسته‌اند و توانسته بودند نظم و اطاعت را محصول رشد عقلانی واحترام بحدود وحقوق است بین خود جاری ساز درمقابل قوم دلیر وتازه نفس‌آریائی که ازایران واج سرازیر شده و سی استان یا کشور آن روزی را درهم نوردید ، مقاومت نمایند و دربین ک متصرفات‌آریائی‌های قبل ازتاریخ، امتیازقهرمانسازی را برای خود محف دارند.

⟵

شاهنامه و کتاب دینی ایرانیان‌آنرا منتسب بسرزمین ورن کرده این معنی رابخاطر می که ممکن است‌کاوه معروف نیزیکی ازکاویها یا پیشروان بومی بوده که برضحاك شو وفریدون را حمایت‌کرده است ، فقره ۳۳ ازآبان یشت گوید « فریدون در مملکت گوشه ورن برای ناهید و..... قربانی نمود و از او خواست‌که بآژی دهاك ...ظفری درس ۱۹۳ یشت‌ها و نیزدر بند هش فصل ۲۹ فقرات هشت ونه آمده است « این اژ که نیز بیوراسب میگویند ... درکوه دماوند زنجیر شده است » « ازکتاب دینی ت استاد پورداود »

از اشارهٔ که در اوستا شده‌است چنین برمیآید که کاویها نیزسلسله داشت چنانکه گویدکاوی دوم بنام «اوسه» Use از ایزد اردوی Ardvi میخواهد که فرمانروای‌بزرگ گرداند .

بهرتقدیر نام های کاوی ، کاوه ، کاوات. کاواتان از آنجهت که پیشوند نام آبادیهای گیلان‌است‌مانند کبته Kabate ، کاوك ده Kavak deh، کاوان‌کل ‎/an -Kol‎ قابل توجه است.

بافندگی و بافته‌های ایرانی

از

دوران کهن

بقیه از شمارهٔ پیش

بقلم

علی سامی

بخش دوم

بقیه بافندگی و بافته های ایرانی از دوران کهن

بابا کروسینکی لهستانی که از ۱۱۱۶ تا ۱۱۴۲ هـ. ق در ایران میزیسته است مینویسد که شاه عباس کارگاههای قالیبافی بزرگی در شیروان، قراباغ، گیلان، کاشان و استرآباد همانند کارخانه‌های قالی بافی اصفهان دابر کرده بود.

سرهربرت انگلیسی در بارهٔ بار یافتن «سرداد مورکارتون» دراشرف بحضور شاه‌عباس بزرگ مینویسد: «برزمین آن تالار چنان قالیهای بزرگ و گرانبهائی گسترده بودند که فقط درخورشأن شهریار ایران بود... »

شاردن ضمن توصیف شهر کاشان مینویسد: «. . . . اساس ثروت و حیات مردم کاشان از صنایع نساجی و ابریشم بافی و تهیه قطعات زربفت و نقره‌بافت تشکیل شده‌است. درهیچ یك از شهرهای ایران مصنوعات ومنسوجات مخمل وحریر وتافته و ابریشم وقطعات زربفت وسیم‌بفت وزریهای ساده و گلدار و ابریشمی بیشتر از کاشان وحومه آن تهیه نمیگردد.

تنها در یکی از نقاط حومه شهر هزارکارگر ابریشم باف وجود دارد. این آبادی که «آران» نام دارد، درفاصله دو فرسخی شهر واقع و از دور همچون شهرزیبائی جلوه‌گر است، ودارای دوهزار باب خانه وباغچه وششصد باغ زیبا میباشد [۶۹] ...»

آرامگاه شاه عباس دوم را چنین توصیف میکند: «مخازن و دالان و بارگاه مزار پوشیده ازفرشهای نفیس و گرانبها ولی قالیهای خود تالارزربفت وابریشمی است [۷۰] ظرافت وابهت این مقبره‌ها را حد وحصری نمیتوان شناخت و جلال وشکوه آنها در حقیقت بی‌نظیر است. . . .» [۷۱]

---

۶۹ ـ سیاحتنامه شاردن جلد سوم صفحه ۸۵ ترجمه آقای محمد عباسی سال ۱۳۳۶ تهران

۷۰ ـ قالی بزرگ ابریشمی دو قطعه منحصر بفرد مخصوص کف آرامگاه شاه‌عباس دوم وبیشتر قالیچه‌های آستانه‌های دوازده‌گانه آن هم اکنون درموزهٔ آستانه حضرت معصومه (ع) موجود و محفوظ است و چند قطعه دیگر قالیچه‌های مزبور و قالیچه ممتاز مخصوص روی صندوق اصلی مقبره در موزهٔ ایران باستان نگاهداری میشود.

۷۱ ـ صفحه ۷۱ جلد سوم همان کتاب

« . . . . خود مزار با پارچه‌های زربفت گرانبهائی‌ایرانی پوشیده شده است یك‌ذراع از این منسوجات نفیس هشتصد تا نهصد لیره ارزش دارد. عالیترین زربفت‌مرقد قطعه‌ایست ازیك پارچه ارغوانی که روپوش‌مزار بشمار میرود با منگوله‌هائی طلائی بر روی مقبره تعبیه شده است. روپــوشهای زربفت بانوارهای ابریشمین که از حلقه‌های زرین سنگین متصل بفرشهای زمین میگذرد . » [۷۲]

درباره مقبرهٔ شاه‌صفی اول‌درقم نیزشرح روپوش‌فرش‌ها را داده واضافه مینماید که‌درآنجا یك قطعه روپوش زربفت‌عالی‌دیده‌میشود که گرانبهاترین منسوج عالم بشمار میرود. [۷۳]

شاردن وضع صناعت وتجارت تبریزرا اینطورشرح میدهد: «....سرتاسر شهر پراز صنایع قماش وابریشم وزرگری است. عالیترین دستارهای ایرانی درتبریز تهیه میشود. بازرگانان بزرگ وعمده شهر برایم تعریف کردند که همیشه سالیانه شش هزار عدل ابریشم درکارگاههای این بلده بافته میشود. تجارت تبریز در سرتاسر ایران و تمام ترکیه ، در مسکوی (روسیه) در ترکستان، درهندوستان وممالك ساحلی‌دریای سیاه گسترده‌شده است..» [۷٤]

دربارهٔ خرگاه سلطنتی مینویسد: « بدستور شاهنشاه ایران خرگاهی ساختند که دو ملیون لیره برای تهیه‌آن خرج شده بود، چون درتار وپود خیمه طلای بسیار بکار رفته بود آنرا کاخ زرین خواندند. برای حمل و نقل این خرگاه دویست وهشتاد رأس شتراختصاص یافته بود وازهمین‌نکته میتوان بعظمت ووسعت واهمیت وارزش آن پی‌برد. دهلیز این خرگاه را از مخملی ساخته‌اند که متنش طلائی است ودرگیلوئی‌آن اشعاری با سطـور زری نوشته‌اند. [۷۵]

۷۲ ـ صفحه ۷۲ و ۷۳ همان کتاب

۷۳ - صفحه ۷٤ جلدسوم سیاحتنامه شاردن درایران ترجمه آقای محمد عباسی سال ۱۳۳٦

۷٤- صفحه ٤۰۹ جلد دوم همان کتاب

۷۵ـ صفحه ٦٤ جلد سوم همان کتاب

کارگاههای قالی‌بافی اصفهان را در اینزمان نزدیك کاخ سلطنتی و بین چهل ستون ومیدان شاه نوشته‌اند وازنظرنیازی که شاه عباس بمفروش ساختن کاخهائی که برای‌توسعه پایتخت مرتباً دردست ساختمان بوده داشت همچنین برای اهداء بسلاطین خارجی و ضمناً فرش خانه‌های اشراف و درباریان و افسران ارشد ، کارگاههای قالی بافی مرتباً درکار و در حال افزایش و گسترش بود.

قالیهای دورهٔ صفوی رااز روی نقشه‌های آنها طبقه بندی نموده‌اند و مهمترین نقشه‌ای که درقالیهای این عهد طراحی شده آنهائی است که ترنجی گرد یا بیضوی شکل دروسط دارد و ترنج وسط را نقشها و گلهای کوچکی که به گل شاه‌عباس نامیده شده ، دربر گرفته است ودر چهار گوشه قالی در هرطرف یك چهارم از ترنج وسط کشیده شده است. نمونهٔ برجسته و ممتاز این‌نوع قالی که ملاك سنجش سایرقالیها هم شده. قالی معروف‌اردبیل درموزهٔ ویکتوریاآلبرت لندن است که تعدادگره‌های آنرا به ۳۲ ملیون گره تخمین زده‌اند.

دراین فرشها گاهی هم تصویر حیوانات نقش شده وآنهابه‌قالی نقش حیوان معروف شده‌اند. حیوانات دوبدو یا درحال جنگ طراحی شده و انواع آنها حاوی تصویر شیر ، ببر ، یوزپلنگ، شغال ، آهو، بز کوهی ، الاغ ، گاو ، شتر ،گراز ، و پرندگان چون سیمرغ‌است وپاره‌ای از مناظر شکار هم درمیان آنها وجود دارد مانند قالی موزه پلدی پزولی[76] میلان کار غیاث‌الدین جامی بسال ۹۴۹ هـ . ق وقالی شکارگاه موزهٔ وین .

رنگ‌آمیزی قالی‌ها ملایم و از بکار بردن رنگهای بسیار تند وزننده وچشمگیر که مغایر با روح ملایم وشاعرانه ایرانی است ، پرهیز کرده‌اند لیکن درعین حال ذوق وسلیقه هنرمندان ایرانی رنگهای عمیق و مؤثری

---

76 - Poldi Pezoli

بکاربرده‌است که نه افراط دررنگ آمیزی تند وزننده کرده ونه صفا وجلاء آرامش وملایمت خاص هنر ایرانی فراموش گردیده است.

ازطرحهای جالب این عهد ، چندین‌ترنج متصل بهم میباشد که قالی‌را بچند قسمت مینماید. از این طرح درموزهٔ ویکتوریاآلبرت وموزهٔمتروپلیتن نیویورك نمونه‌هائی موجود است که خیلی ریز وظریف بافته شده و بعضی از آنها حتی ازقالی موزهٔ ویکتوریاآلبرت ریزتر بافته شده است .

درمجموعه شخصی بارون هتوانی[77] یکپارچه قالی عالی موجود است که عکس آن‌مانند یك قطعه مینیاتورجلوه مینماید وهمانندآن قالی‌بزرگ دیگری است که نصف آن درموزهٔ صنایع تزئینی پاریس و نصف دیگر در کلیسای بزرگ کراکوی[78] لهستان میباشد.

نیمه قالی‌موزهٔ هنرهای‌تزئینی پاریس باندازه ٤/١٠×٣/٥ متر ودارای حاشیه‌ای ارغوانی ومتن نخودی با ترنج برنگ قرمز در وسط میباشد. متن قالی نمودارباغی‌است با سروهای بلند و درختان میوه‌دار . حیواناتی‌چون پلنگ وشیردرحال‌حمله و کمین وسیمرغ وتذرو و روی درختان‌پرندگان چندی درمتن قالی طراحی گردیده‌است. آسمان فراز این منظره بالکه‌های کوچك ابر نمایانده شده است. آبشاری ازپای درختی روان میباشد.

درحاشیه اصلی یك درمیان غزال دونده‌وگل ختائی ودرزمینه ارغوانی حاشیه گل وبوته واسلیمی وآهو وتذرو وچند پرنده دیگر نقاشی گردیده است نقوش طراحی شده برروی این قالی فوق‌العاده زیبا وجالب میباشدو تاریخ‌آنرا ازلحاظ شباهتی که بقالی اردبیل دارد بحدود اوائل قرن یازدهم هجری تخمین زده‌اند.

77_ Baron Hatvany

78_ Cracowie

نوع دیگر که به قالیهای باغی معروف است، شامل طرح حوضی در وسط بوده اطراف آن بوسیله جویها بقسمتهای مربع مستطیلی تقسیم گردیده و با نقش گل و گیاه تزئین یافته است. قالی گلدانی شاه‌عباس عبارت از قالیهائی است که روی آن نقش یك گلدان طراحی گردیده است و از آن گل و شاخ و برگ بیرون آمده است و سرتاسر متن قالی را این گل و برگها فرا گرفته است برخی ازصاحب‌نظران این نوع قالیها را کار کرمان دانسته‌اند.

قدیمی‌ترین فرش از این نوع که نسبتاً سالم مانده، مربوط بقرن دهم هجری در موزهٔ مترو پولتین میباشد که متعلق به « دوك انهالت »[۷۹] بوده است، اندازه این فرش ۴ × ۸ متر با زمینه زرد طلائی روشن و حاشیه‌ها و ترنج وسط برنگ ارغوانی سیر و نقشهای دیگرش نیلی وسیاه‌وسفید است ودر نواحی شمال غربی ایران بافته شده‌است. (اوائل قرن دهم هجری).

معروفترین و پرکارترین قالی این دوره قالی‌معروف به قالی اردبیل کار مقصود کاشانی بتاریخ ۹۴۶ هـ . ق (۱۵۳۹ میلادی) سال سیزدهم سلطنت شاه طهماسب صفوی‌باندازه ۵/۳۴ × ۱۱/۳۸ مترمیباشد که برای مرقدبنیان گزار دودمان صفوی شیخ صفی‌الدین اردبیلی بافته‌شده است و درموزه ویکتوریا آلبرت نگاهداری میشود. ترنج ۱۶متر وسط آن نمودار خورشید وبعنوان منبع نیرو و آفرینندهٔ بهشت پر گل و گیاه دیده میشود. زمینه آن پرکارواز گل‌وبرگ پرشده ونمودار باغ فردوس است. درمیان‌ترنج آبگیر کوچکی است برنگ آبی مایل بسبزی مانند چمن که‌روی آن غنچه‌های‌نیلوفرشناور است. طرح قندیل‌آویزان دربالا وپائین قالی‌مینمایاند که آن فرش‌رابرای مکان مقدسی بافته اند. زمینه فرش سورمه‌ای و گلها و غنچه ها بارنگهای گوناگون روی آن‌زمینه‌بشکل برجسته‌بنظرمیآید. نقش‌حاشیه این قالی تا حدودی بانقش‌کاشی‌کاری دیوارصحن این‌مسجدیکسان میباشد. قالی‌اردبیل

۷۹- دیوك اوانهالت

از شاهکارهای هنری زمان شاه‌طهماسب صفوی و از گرانبهاترین و برجسته‌ترین قالیهای جهان است که چون دارای تاریخ ورقم بافنده‌است یك سند مهم و بدون تردیدتاریخی‌است. طرح و بافت این‌قالی معیار و ملاك سنجش سایرقالیهای ترنجی گردیده است ، وچنین‌حدس زده‌اند که‌شاید در تبریز بافته شده‌باشد جنس پشم قالی سبب اتخاذ این فرضیه شده‌است .

کارشناسان‌فن معتقدند که طرح‌عالی قالی موزهٔ ویکتوریا آلبرت‌نتیجهٔ کوششهای گروهی از طراحان و نقاشان و بافندگان است که‌در آن‌کارگاه گرد آمده‌بودند . دربارهٔ محل‌بافت این قالی پاره‌ای معتقدند که‌تبریز بوده ولی دسته دیگر برآنند که یادر قزوین که‌پس‌ازتبریز پایتخت شاه طهماسب بود ویا درمحلهای دیگری چون کاشان ویا درخود اردبیل بافته شده باشد زیرا گره‌های قالی باگره معروف بفارسی بافته شده درحالیکه در تبریز قالی‌ها با گره ترکی بافته میشده است . این قالی در ١٣١١ هـ . ق (٨٩٣ میلادی) بدست تجارتخانه زیگلر [٨٠] وشرکاء در تبریز میافتد وتجارتخانه دیگری موسوم به « ونسنت رابینسون و شرکاء » [٨١] از او میخرد و موزه ویکتوریا آلبرت آنرا از آن تجارتخانه خریداری‌میکند . یك بیت‌ازغزل معروف حافظ‌درحاشیه آن بافته‌شده‌است‌وهمچنین نام بافنده‌وطراح و تاریخ بافت بشرح زیر :

جز آستان توام درجهان‌پناهی‌نیست　　　سرمرابجزاین درحواله گاهی‌نیست

عمل بندهٔ درگاه مقصود کاشانی فی‌سنه ٩٤٦

درهمان زمان که این قالی از مسجد اردبیل برده‌شده قالی دیگری نیز آنجا بوده‌است که‌آنرا هم برده‌اند وقسمتی ازآن بخصوص حاشیه را برای تعمیرقالی موزهٔ ویکتوریا مصرف کرده‌اند [٨٢] .

80-Zeigler

81- Vincent Robinson

٨٢- صفحه ٣٧٣ کتاب میراث ایران

منظرهٔ باغ و گل‌وشاخه وغنچه و گیاه که دربیشتر قالیهای بافت ایران طراحی گردیده و گاهی پرندگان نیزضمن آنها طراحی شده معرف ذوق و سلیقه نشاط انگیز ولذتی است که ایرانیان از دیدار باغ و گل میبرده‌اند.

مقصودبیک ابتدا یاغی واز اهل‌کاشان بود. ازطرف دربارصفویه‌محکوم باعدام‌میگردد ، پیش از دستگیرشدن باردبیل‌میگریزد و درآرامگاه شیخ صفی‌الدین بست‌می‌نشیندومینویسند که قالی‌را درهمانجابافته و بیت‌نامبرده راکه معرف حال ووضع او بود بر کنار قالی میبافد . بعد ها از اعدام او صرفنظر میشود .

این قالی‌مبلغ دوهزارو پانصد لیره در ۱۸۹۳ برای موزهٔ ویکتوریا آلبرت خریداری شده ویك‌فرش دیگر که‌بهمراه این‌قالی‌برای فروش عرضه گردیده‌بودبمبلغ پنجاه‌وسه‌هزاردلارخریداری‌وبامریکافرستاده‌میشود. ادوارد استبینگ [۸۳] قالی‌شناس معروف انگلیسی در۱۸۹۳ کتاب بزرگی درتوصیف همین‌قالی نوشت وبانقشه‌های رنگین بچاپ رسید .

علاوه‌براین فرش‌تعداد دیگر قالی وروپوش‌های اسب وسرانداز و کناره ومجموعه‌بزرگی از قلمکارهای اعلاء کار اصفهان که اغلب قاب گرفته‌شده و از شاهکارهای این هنر ایرانی است دراین‌موزه گردآوری گردیده است و چند پارچه‌زربفت‌وابریشمی هم موجود است که‌هنگام‌شرح‌قالیهای ابریشمی وزربفت بدانها اشاره خواهدشد .

قالیچه سجادهٔموزهٔ هنری متروپلیتن متعلق به مجموعه فلچر مربوط به اواسط‌قرن دهم هجری چون برای امورمذهبی مورد استفاده قرار میگرفته دارای سه‌نوار حاشیه‌است . نوار باریك اولی که‌دورتا دور سجاده‌را احاطه کرده استبخط ثلث حاوی آیات قرآنی میباشدسپس درحاشیه پهن‌دومی آیته‌الکرسی : «لااله الاالله هوالحی القیوم لاتاخذسنته ولانوم ... تا آخرآیه

۸۳- مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی صفحه۱۰۳ چاپ تهران سال ۱۳۳٤ خورشیدی

(هوالعلی العظیم)، وحاشیه باریك سومی باآیه دیگری تزئین یافته است.

نیمی ازسجاده با این سه ردیف حاشیه تزئین ونیم دیگر (پائین سجاده بهمین سه ردیف باگلهای اسلیمی طراحی شده درحاشیه وسط که پهن تر است دو سلسله خطهای مارپیچی است که یك خط آن درشت تر وبگلهای زیباو کوچك اسلیمی منجر میشود، و خط دیگری ریزتر، و کوچکترو در درون خط اول قرار گرفته است. این دوخط درجهات ونسبتهای مختلف گردش داده شده باز دربرگ نخلهای بسیارخوش طرح بهم میپیوندد.

درمتن خالی بالای سجاده گنبدی نمایانیده شده وبربالای آن که جا مهر و گذاردن پیشانی وسجده گاه است کلمه «اللّه اکبر» ویك حاشیه باریك گنبد را احاطه کرده که آن نیز باآیات قرآنی طراحی شده و درمثلثی‌ها بالای کتیبه‌صفات خداوندی مانند: «القیوم»، «الباقی»، «القوی المتین «الحق الوکیل»... هرکدام دریکرنگ نوشته شده است.

درون گنبد متن هم گلها با خطهای اسلیمی مانند درهم که با رنگهای تند وسیرمتمایز گردیده، نقاشی وتزیین شده است، رنگهای بکار رفته‌درا سجاده نسبتا سیر وپررنگ میباشد، رنگ‌آمیزی این فرش شبیه نقاشیه تبریز است وبعضی آنرا از آمل مازندران وعده‌ای هم‌کارهرات حدس‌زده‌اند ازقالیهای کارهرات درموزه آستان‌قدس رضوی‌موجودمیباشد. درهرات‌قالیها که بافته شده همان طرحهای زمان صفویه است بـا تغییرات مختصری اولئاریوس که‌درزمان‌شاه عباس‌بایران آمده است‌مینویسد که درهرات‌بهتر قالیهای طرح ایرانی بافته میشود. قالیهای کار هرات در طرح قالیهای هند نفوذ مهمی داشته است.

هنرقالی بافی‌درزمان‌صفویه‌از ایران بهندوستان سرایت کردو نصیرالد محمد همایون‌پادشاه‌هند که در۹۵۱ هـ. ق بدربار شاه‌طهماسب صفوی‌پناه گردیدودربرگشت از ایران، چندتن از استادان طراح وقالی‌باف را ازارد

وجوشقان و کاشان و خراسان بهندوستان برد و مکتبی بنام قالی بافی ایران و هند ترتیب داد وازجمله قالیهای این زمان یازده قطعه قالی نفیس است که اینك ضمن نفائس آستان قدس رضوی میباشد . این فرشها در لاهور توسط استادکاران ایرانی بافته شده ، کرك آن‌ها بسیار ظریف وتار وپود از ابریشم است‌وازلحاظ‌رنگ‌آمیزی‌وظرافت‌درجهان بی‌مانند میباشد وبموجب‌حسابی که کرده‌اند درهردسیمتر مربع بیش‌از پانزده هزار گره در آن زده‌اند .[٨٤]

دیگر از قالیهای نفیس ایرانی در خارج از کشور ، مجموعه‌های گرانبهای موزهٔ وین‌است . سپس موزهٔ برلین وموزهٔ لوور پاریس، قالی‌شکار موزهٔ پولدی‌پوزولی میلان بافت غیاث‌الدین جامی باندازه ٦/٩٠×٣/٦٠ متروتاریخ سال ٩٢٩ هـ . ق دارد که درمیان ترنج وسط‌آن بیت زیرخوانده میشود :

«شد ازسعی غیاث‌الدین جامی بدین خوبی تمام، این‌کارنامی»

این قالی قدیمترین فرش تاریخ دار ایرانی درموزه‌های اروپائی است ، رنگ متن‌آن آبی سیر وزمینه ترنج وسط وچهارلچکی گوشه متن وحاشیه پهن دورقالی برنگ سرخ و حاشیه‌های باریك برنگ زرد میباشد . ترنج وسط باشاخه‌های نازك درهم برنگ سبز با برگ وشکوفه و گل برنگهای گوناگون طراحی گردیده ودر وسط این ترنج بیت بالا نوشته شده. حاشیه قالی باطرح اسلیمی‌های پهن دوگانه یکی برنگ لاجوردی و دیگری آبی باز تزئین گردیده است.

درمتن قالی شاخه‌های گل ودرخت باشکوفه و چابك سواران با تیر و نیزه وشمشیر، درحال شکار انواع حیوانات ، مانند شیر، خرس ، گرگ ، آهو ،گوزن ،گورخر، خوك ،گراز ، خرگوش و روباه که هر یك بسوئی

84 -Edward Srebbig

دوان و گریزانند نقش گردیده وانواع پرندگان نیز ضمن آنهـا طراحی شده است.

دربین مجموعهٔ قالی این موزه دوقالی ایرانی از همـه نفیس‌تر است: یکی همین فرش ودیگر قالی‌کار تبریز مصور باندازه ۲/٤۰ × ۵/۵ متر که درحاشیه‌آن اشعاری درمدح فرش بدینشرح نوشته شده است:

ای خوش آن‌فرش که دربزم‌مراد — ســایـه‌وش در قـدم شاه افتـاد
روی بنهـاده بره چون خورشید — کـرد فرش ره او موی سپید
این‌نه فرش‌است‌گل‌نسرین است — پـردهٔ دیدهٔ حـور العین است
بوستانی است پـرازلالـه و گل — زان سبب کرده در او جا بلبل
نقش زنجیرهٔ او کـرده عیـان — جدول آب بهر گوشـه روان
ره بـه سرچشمه حیوان دارد — نقش هر جـانورش جان دارد
به‌ز رخسار بتـان چـگل است — صحن‌گلزار زرویش خجل است
پیش‌ گلهاش گلستان خواراست — سبـزه‌اش خط رخ دلـدار است
برگ اسلیمی او در دیـده — زلف حـوری است بهـم پیچیده
هست هر برگ خطائـی بنظر — سر بسر لالـه سیراب دگـر
لاله زاری است و لیکن نه‌چنان — که در او راه برد بـاد خـزان
تارش از رشته جان تافته‌اند — بهـر دارای جهـان بـافته‌اند
ای همائی بدعا دست برآر — که بدین ختم شود آخـر کار
یارب این نو گل خالی زخلل — که برون آمده از باغ امل
فـرش کن دررہ دارای جهـان — غنچـه بـاغچه امـن و امـان

درازای این فرش ۵/۵۰ متر وپهنایش ۲/٤۰ متراست. ترنج وسط گرد با گلهای ختائی ریزو درشت وشاخ وبرگ وپرنده طراحی شده است. بیرون ازترنج،دوشیر روبروی‌هم‌ایستاده‌و کمی‌دورترازاین دونقش دوفرشته‌دربرابر هم نشسته‌اند. متن‌قالی‌نیزباگل وبرگ‌ودودرخت‌بزرگ که درپای‌آنها دو اژدها ودودرخت‌دیگر بادوببرغران ودومیمون ترسان که بشاخه‌های‌درخت پریده و پناه برده‌اند ودر کنارترنج شیری که شکار خودرا می‌درد ، نقش گردیده است درون خطهای‌اسلیمی‌های پهن‌حاشیه گل وبرگ‌ومنظره‌حمله شیر بربز کوهی‌وخرگوش‌طراحی‌شده‌است تاریخ‌بافت این فرش رانیزبزمان شاه طهماست صفوی حدس زده‌اند.

ازقالیهای‌معروف دیگر: قالی مشجر و مصور بـه نقشهای گل‌وگیـاه و تصاویر حیوانی متعلق بمجموعه ویلیام‌درموزهٔپنسیلوانیا، قالی کراکوی[۸۵] درپاریس،قالی‌چهارفصل ژانسن‌دوآندریا[۸۶] که‌بگل‌وگیاه چهارفصل‌منقوش است.قالی‌متعلق بمجموعه برادران دووینی[۸۷] مربوط بمقبره شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی باندازه ۲/۲۸ × ٥/۳٤ متر . روی‌این قـالی هم عبـارت: «عمل‌بنده درگاه مقصودکاشانی ۹٤٦ هـ . ق» نوشته شده است.

درسال ۱٦۰۱میلادی برابر ۱۰۱۰ هـ.ق زیگموندوازا[۸۸] پادشاه لهستان یك تاجرارمنی بنام مراتو ونیز[۸۹] (صفرمرداویچ) را بایران فرستاد تاچند تخته‌قالی‌ویك‌خرگاه ویك شمشیرپولاد، جهت‌کاخهای شاهی‌لهستان‌خریداری کند. اوازراه دریای سیاه به طرابوزان وازآنجا ازراه ارضی روم وقارص به تبریزوقزوین‌وسپس‌بکاشان‌رفت‌ودرآن‌شهرقالیهای‌موردنیازرابامقداری‌پارچه قلابدوزی شده دستورداد وسفارش کردکه علائم سلطنتی لهستـان را ضمن

85 - Cracowie

86- Jensen de Anderia

87- Duveen Brother

88-Scgmond Vasa

89-Meratovitze

نقشه‌های قالی بکنجانند چهار تخته ازاین قالیها که نقش‌عقاب سلطنتی لهستان را دارد درموزهٔ رزیدینس[۹۰] شهرمونیخ است. علت وجود این‌قالیهای ایرانی متعلق بلهستان درموزهٔ مونیخ ازاینجهت است که زیگموند در۱٦٤۲میلادی دخترش را بفرمانروای یکی‌از استانهای آلمان داد وچند تخته ازفرشهای بافت ایران را ضمن نفیسترین اسباب وجهیزیه اوبه‌آلمان فرستاد که‌اکنون در آن موزه نگاهداری میشود.

ازفرشهای ممتاز ایرانی دیگر درموزه‌های جهان یکی هم فرش گلدانی مربوط‌بحدود سال ۱٦۰۰ میلادی‌است که‌ضمن نقائس هنری‌موزهٔ وین‌میباشد. دیگری‌فرش ترنجی‌بامنظرهٔ باغ وبوستان وحیوانات مربوط‌بقرن دهم‌هجری کارتبریزاست که اینك درموزهٔ شهرلوس آنجلس امریکا نگاهداری میشود وقبلا جزء مجموعه ماك کری[۹۱] در نیویورك بوده است. فرش دیگری نظیر همین قالی درموزهٔ برلین موجوداست که قسمت مهم آن دراثنای جنگ‌دوم جهانی آسیب دیده وضایع‌شده است[۹۲]

یك قالیچه زیبای کرمانی‌هم مربوط بیکی ازارمنیهای ایران بنـام توم‌کولنجان بامریکا برده شد وزیر ناقوس بزرگ آزادی فرش گردید وبنـام قالی‌آزادی شهرت یافت وهفت رئیس جمهور کشورها روی آن ایستادند و نشستند. ازمزایای دیگرآن قالی‌این بوده‌است که نمایندگان صلح و رسای برروی این قالی‌ایستادند وپیمان صلح ورسای‌را امضاء کردندوسپس‌بامریکا برده شد وویلسن رئیس جمهورپیشین امریکا نیز برروی این‌قالی ایستـاد وازروی مجسمه سرباز گمنام پرده‌برداشت. صاحب این‌قالی درآخرعمر بـا کمال عسرت زندگی میکرد وبروزنامه فروشی‌افتاده بود ولی‌این‌فرش نفیس را نفروخت وپس ازمرگ فروخته‌شد[۹۳]

---

90 -Residenz

91 -Mac Cry Colection

۹۲- کتاب هنراسلامی تألیف کوهنل صفحه ۲۸۵

۹۳- مجله اطلاعات ماهانه صفحه۱۲ شماره آذرماه ۱۳۳٤

قالی نفیسی‌هم که درسال ۱۸۸۱ میلادی ناصرالدینشاه قاجار بمناسبت تاجگذاری ملکه‌ویکتوریابرای‌اوهدیه‌فرستاددرموزهٔ‌لندن‌نگاهداری‌میشود.

پارچه‌ها و قالیهای ابریشمی

بافتن پارچه‌های ابریشمی یکی ازشعبه‌های مهم پارچه بافی و از دیگر صنایع ظریفه بافندگی‌ایران میباشد. ذوق ومهارتی که مخصوصاً در طراحی ورنگ‌آمیزی‌وظرافت‌این صنعت بکاررفته و آنرا بصورت یك مینیاتورعالی جلوه‌گرساخته، مورد اعجاب و تحسین‌است. کارگاههای پارچه بافی یزد و کرمان و کاشان ازقدیم معروف بوده وپارچه‌های ابریشمی ممتازی در آنها میبافته‌اند.

درقرن سوم‌هجری‌خراسان، گرگان، طبرستان، آذربایجان،فارس گیلان، کردستان محل بافتن پارچه‌های‌ابریشمی بودومقدسی جغرافی دان ومؤرخ بعد از اسلام ازشهرهای شوشتر و یزد و فسا نام میبرد که در آن نواحی منسوجات ابریشمی عالی بافته میشد بویژه در فسا که پارچه بافت آنجا را مرغوب‌تر و ممتازتردانسته است. اومینویسد: «شهرهای‌شوشترویزد وفسا در بافتن منسوجات ابریشمی مشهور میباشد . مخصوصا فسا درتهیه مصنوعات مختلف برتمام شهرها برتری دارد، دراین‌شهر انواع‌پارچه‌های تافته وزری رامیبافتند که باطلاونقره‌زینت‌یافته ونظیر آنها درهیچ‌جای‌دنیادیده‌نمیشود. منسوجات‌پشمی وابریشمی فسا درهمه‌جا طالب‌دارد واشخاص‌ثروتمند وبا سلیقه درخریدآنها باهم رقابت میکنند و ازآنها لباسهای فاخر برای خود میسازند». [۹۴] ازبافت پارچه‌های‌ابریشمی‌درقرن هفتم هجری درشهرتبریز از قول مارکوپولو جهانگردونیزی‌شرحی قبلا ضمن‌بحث مربوط‌بهنربافندگی دردورهٔ ایلخانان نقل شده که دراینجا ازذکر مجددآن خودداری میشودو فقط این‌نکته را تذکرمیدهد که بافتن پارچه‌های ابریشمی‌دردورهٔ‌ایلخانان

۹۴- کتاب ایرانشهر جلد دوم نشریه یونسکو صفحه ۸۰

هم ازرواج نیفتاد بلکه روبتوسعه بیشتری رفت. ابریشم‌ایران در
خودیك محصول صادراتی و درآمدگرانبهائی بوده است و قسمت
شهرهائیکه ابریشم‌داشته ازهمین‌متاع بوده‌است والجایتو پس از
امراء آنجارا به‌پرداخت سالانه مقداری ابریشم بجای مالیات وا

عهدصفویه همانطور که درفن‌قالی‌بافی وبافت سایر منسوجات
بود دراین هنرنیز حداکثر پیشرفت‌را کرد شاه‌عباس‌بزرگ درن
وعشق مفرطی که بهنر قالی‌بافی و تهیه فرشهای عالی و ممتاز دا
بخصوصی دراین‌باره ایجاد کرده بود ازجمله‌نتایج‌آن‌بافت قالی
زرین وپشمین وابریشمی بود

ابریشم درزمان صفویه هم‌یکی ازکالاهای عمدهٔ تجارتی‌ایرار
که‌ازگیلان ومازندران‌وگرجستان‌وخراسان و کرمان بدست‌میآ
مینویسد:«ایران سالیانه بیست‌ودو هزار عدل محصول ابریشم‌دار
بوزن دویست وهفتاد وشش لیور[۹۵] (هرلیور معادل نیم کیلوست
هزار، مازندران‌دوهزار. ماد(آذربایجان) وباختریان (خراسان)
هزار، آنقسمت از کرمان که قراباغ نام دارد و گرجستان هر یک
عدل محصول میدهد.»

«صادرات ابریشم ایران بسیار مشهور بود ونیازی بشرح وتفه
هلندیان از طریق دریای هندوستان ازاین ابریشم پنج‌تاششصد ه
اروپاحمل‌میکنند وهمه اروپائیان که درامپراطوری عثمانی تجار
هیچگونه کالای نفیس‌تر ازابریشم‌ایران که ازارمنیان خریداری‌میک
کشور همراه‌نمیاورند. مسکویها (روسیه) نیز ازاین محصول بک
وارد میکنند»

پشم شتر ازایران‌صادر میشود که‌ایرانیان آنراتفتیك[۹۶] وم

Livre 96- Teftik

کرک[۹۷] میخوانیم ودر اروپا برای ساختن کلاههـای لبه‌دار از آن استفاده مینمایند. بهترین کرک‌شتر از کرمان وقزوین، شهرمعروف پارت میآید.[۹۸]

قالیهای ابریشمی دراین‌عصر بدواً درکاشان وسپس در یزدواصفهان‌رواج ورونق بیشتری بخود گرفت ودرنیمه‌آخر قرن دهم هجری چندقالی‌وقالیچه ابریشمی نفیس‌ازکارگاههای‌کاشان بیرون آمد که‌ازلحـاظ طرح وظرافت و زیبائی بسیار ممتاز بود ومانند مخمل میدرخشید.

کاشان درآنزمان مرکز مهم‌صنعت‌پارچه‌های ابریشمی ومخملی‌بود. از نمونه‌های برجسته این‌نوع فرش‌قالی شکارموزهٔ وین وقالی پرنس‌براینکی درورشو وقالی‌شکار پادشاه سوئداست. قالیچه ابریشمی‌کاشانی مجموعه مور دردانشگاه‌پیل ۰/۷۸ × ۱/۶۰ متر اندازه داردومتعلق‌باواخر قرن‌دهم هجری میباشد.

نقش‌قالی‌شکارگاه‌درموزهٔ وین‌عبارتست ازیك‌ترنج دروسط ورویزمینه مناظر گوناگون شکارباشکارچیان پیاده وسواره ، زمینه‌قالی‌لاکی‌نزدیك‌به پرتقالی وترنج ولچکیهای چهارگوشه سبز رنـگ میباشد. حـاشیه قالی با تصاویر فرشتگان تزئین وطراحی گردیده است.

این فرش درشمار بزرگترین وسرآمدترین قالیهای جهان واندازه آن ۳/۲۰ × ۶/۸۰ متراست که تاروپود آن ازابریشم استودرهراینچ مربع آن ۲۷ گره ازیکطرف و۲۹ گره از طرف‌دیگر دارد وقسمتی ازتصاویرآن‌ملیله نقره‌یانقره‌نماست.

شکارچیان نمایانده شده درطرح قالی‌سوارها به‌نیزه وشمشیر و کمان مسلح هستند وبگروهی ازحیوانات مانند شیروپلنك و گرگ‌وخرس‌وآهو وگورخروشغال وخرگوش حمله‌میکنند. ترنج‌هشت‌گوش وسبزرنگ‌وسط

97- Laine de Chevron

۹۸- سیاحتنامه شاردن جلد چهارم صفحه ۳٦۸

باتصاویر اژدها ومرغ آتشخور تزئین گردیده‌رنگ زمینه حاشیه‌قالی‌لاکی سیرویك‌ردیف انسانهای بالدار بشکل‌ملائکه در آن طراحی شده است که بیکدیگر میوه تعارف مینمایند.

نقشه‌وطرح‌این‌قالی رابااحتمال قوی‌کارسلطان محمدنقاش معروف دربار شاه‌طهماسب‌صفوی وبافت‌آنرا درکاشان حدس زده‌اند[99] دراینصورت تاریخ بافت آن باواسط قـرن دهـم هجری (١٦میلادی) وپیش ازسال ٩٦٣ هـ . ق (١٠٠٠ میلادی) که هنرمند نامبرده مرده‌است، میرسد.

پادشاهان اتریش‌هنگام‌تاجگذاری‌روی‌این‌قالی زانوزده، دعامیخواندند وازاین‌شاهکارهنری‌مشرق‌زمین برکت‌میطلبیدند وهنگامی که‌ناصرالدینشاه قاجار ومظفرالدینشاه بوین‌رفته بودندبرای‌تشریفات‌آنها این قالی‌را زیرپای آنها گسترده بودند.

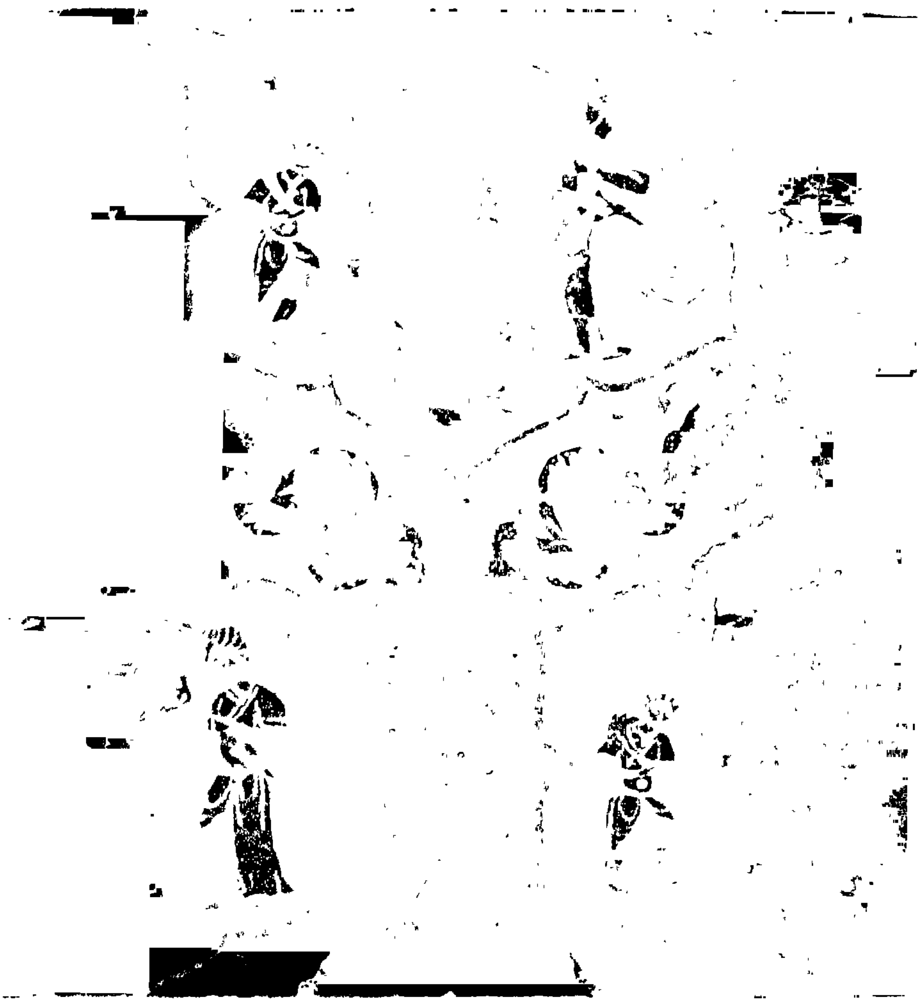
فرش ابریشمی موسوم به‌فرش لهستانی «باتارهای سیمین که‌شایدساخت کارگاههای‌اصفهان‌بود درسال ١٦٠٠ میلادی‌بافته‌شده‌وشاه‌عباس‌بزرگ‌بیکی‌از پادشاهان اروپائی‌هدیه کرده است. این‌فرش‌درموزهٔ گستنرهانورنگاهداری میشد ولی درزمان جنگ دوم جهانی‌آسیب‌فراوانی دید وازبین‌رفت[100]

درموزهٔ ایران باستان قـالی ابریشمی سفید رنگ بسیارنفیس باندازه ١/٦٢ × ٢/٢٧ متر که‌ترنج‌میان آن‌سیاه‌رنگ‌میباشد وجود دارد. روی‌زمینه روشن این قالی درختان اناربرنگ سیاه وسفید طراحی شده با آهوئی به رنگ قهوه‌ای روشن‌ودر میان‌شاخ درختان پرندگان مختلف‌نقش‌شده‌است. تاریخ بافت این‌قالی راباواسط قرن‌دهم هجری اواخر قرن شانزده(میلادی) حدس زده‌اند.

---

٩٩ ـ مقاله ا . س . ادواردز Edwards کارشناس جهانی قالی مشرق زمین (متوفی١٩٥١) درکتاب میراث ایران صفحه ٣٧٨

١٠٠ـ کتاب هنراسلامی‌تألیف پرفسور کوهنل ترجمه آقای‌مهندس طاهری‌صفحه ١٨٥



حمل گوهر نشان با بافت زری منعلق به قرن شانزدهم میلادی بطول ۳٤ سانتیمتر دولا . این اثر برجسته هم اکنون درموزهٔ خصوصی آقای مایسی قرار دارد.

درمتن سفیدقالی ترنج‌هشت گوش کنگره‌داری برنگ سیاه طراحی‌شده وبرگه‌ای رامینمایاند که مرغابیان کوچك وبزرگ درمیان شاخ وبرگ گلها شناورند. چهاردرخت باساقه‌های سیاه‌باریك ازدو کنار برکه‌درجهت بالاوپائین سربرآورده‌اند و برآنها پرندگانی نشسته یا در پروازند . پای درختان آهوان‌سرگرم چرا هستند.

دیگرازقالیهای ابریشمی نفیس موزهٔایران باستان قالیچه‌های مخصوص آرامگاه شاه عباس دوم درقم میباشد و همانطور که ضمن اشاره به‌آرامگاه نامبرده قبلا مذکور افتاد یکی ازآنها که ویژه روی قبر بود زربفت است . متن این قالیچه‌ها فیروزه‌ای مایل بسبز بوده و حاشیه باریکی دارد. نقشهای متن قالی‌را درختان سرو و بوته‌های گل سرخی پر کرده است. برروی یکی از آنها رقمی دارد بدین شرح : « عمل استاد نعمت اله جوشقانی سنه ۱۰۸۲ هـ.ق ».

قالی معروف به‌چلسی[۱۰۱] متعلق به موزه ویکتوریاآلبرت یکی دیگر از قالیهای معروف و عالی دوران صفوی (شاه طهماسب) میباشد وچون در محلهٔ چلسی لندن از یك بازرگان خریداری شده بنام همان محله نامیده شده است این قالی از ممتازترین قالیهای جهان و اهمیت آن درردیف قالی اردبیل همان موزه است . درهر اینچ مربع ۲۱×۲۲ گره دارد.

قالی ابریشمین ظریف دیگر این موزه باندازه ۳×۵/٤۹ متراست ودر بالا و پائین دوترنج لاجوردی برنگ به شکل ستارهٔ هشت پردارد با چهار کلاله دوگلدان چینی پایه‌دارروی دو سر شیر از طراحیهای دیگر جالب متن قالی است بین گلدانها حوضی که ماهیهائی درآن شناورند کشیده شده وبقیه نقشها مشتمل بر گل و بوته و درختهای شکوفه با پرندگان و درخت نر و آهوانی که در سایه آنها آرمیده‌اند و شیرانی که بر گاومیش جسته

101- Chelsea

و آنرا میدرد. میباشند متن قالی رنگ ارغوانی سیر است بافتش را باوائل قرن دهم هجری حدس زده‌اند .

قالی معروف دیگر ابریشمی قالی موزهٔ هنری وین است که در هر اینچ مربع۱۷ × ۱۹ گره زده‌اند . نقش متن قالی همه گل وبوته و حیوانات است که باحاشیه گلهای اسلیمی بسیار زیبا مزین گردیده است. زمینه قالی سرخ سیروزمینه حاشیه سبزو کنار داخلی حاشیه دارای مستطیلهائی برنگ زرد است. تاریخ بافت آنرا حدود قرن دهم هجری گفته‌اند .

در موزه پولدی پزولی میلان. قالی ابریشمی مربوط باواسط قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) وجود دارد که شبیه به‌قالی ابریشمی‌چلسی موزهٔ و یکتوریا آلبرت است . تعداد گره‌هایش در هر اینچ مربع ۱۸ × ۲۰ گره میباشد و برفراز اسکالش باملیله سیم وزرملیله دوزی شده است.

قالی ابریشمی موزهٔ متروپلیتن نیویورك هم از لحاظ ظرافت بافت ، در زمرهٔ ظریفترین قالیهای ابریشمی‌دوران صفوی‌است‌ودرهر اینچ‌مربع۲۳ × ۲٤ گره زده‌اند . ترنج میان قالی گرد و برنگ سبز است و نقش بدیع صلیبی شکل دارد .

اندازه فرش ۱/۸٦ × ٤/۲۷ متر و درترنج سبز وسط ، این رباعی باخط سیاه مرقوم رفته است .

ای دردل لاله‌داغ ازدست غمت   وی نرگس و گل‌فرش حریم حرمت
ازحسرت پابوس‌توای‌سروروان   افتاده گل و سبزه بزیر قدمت

در حاشیه هم اشعاری بانخ سیم تاب دارد درمتن قالی دوقاب کشیده شده است که در درون هر کدام یك جفت طاووس روبروی هم ایستاده‌اند بقیه متن باگل و برگ وجانوران درنده چندآهو و خرگوش تزئین شده است . بافت فرش را به نیمه قرن دهم هجری و در تبریز تشخیص‌داده‌اند .

دوقالیچه خانم رینی راجرز [١٠٢] هم ازفرشهای ابریشمی و زرباف و از نفائس این نوع فرشهای ایرانی است.

درزمان شاه عباس بزرگ گیلان ومازندران بزرگترین مرکز ابریشم خام در جهان بوده است و بهمین مناسبت در ١٦٣٣ میلادی فردریك پادشاه نروژ و دوك شسویك هلستاین [١٠٣] با احداث شهر فردریك شتاد [١٠٤] در هشتابن خواست آنجا را بزرگترین مرکز داد وستد حریر دنیا قرار دهد. فرستادگانی بدربار پادشاه ایران فرستاد تا پیمانی منعقد سازد و ابریشم ایران را از راه مسکوبدان شهر برساند. ادام اولئاریوس [١٠٥] سیاح معروف آلمانی بین همین عده و منشی هیئت بود که در سال ١٠٤٦ هـ.ق (١٦٣٧- میلادی) بخدمت شاه‌صفی رسید وپس ازمراجعت نتیجه مشاهدات ومسافرت خود را بصورت سفرنامه‌ای منتشر ساخت که یکی از مدارك ارزندهٔ اوضاع اجتماعی ایران درآن عهد میباشد.

این موقعیت برای نواحی وشهرهای کرانه دریای خزر تادوقرن بعدهم برجا بودو ویلیام ریچارد هولمز [١٠٦] جهانگرد انگلیسی که در ١٢٥٩ هـ.ق (١٨٤٤ میلادی) ازآنجا عبور کرده متذکر شده است که محصول مرغوب گیلان سالانه در حدود یکصد هزار من شاهی بود و در آنسال انگلستان بزرگترین مرکز صادراتی حریر ایران بوده است . هولمز میزان صادرات آنسال را بانگلستان ٤٧٥٦٨ من شاهی ضبط کرده است. درحالیکه میزان

102- Rainey Rogers

١٠٣- Schlswick - Holstein باریکه زمینی که درشمال خاك آلمان قرارگرفته و دردریای شمال پیشرفته است .

104- Fredriks Taad

105- Adam Olearius

106- William Richard

صادرات ابریشم همان سال بروسیه فقط ۹۹٤۹ من شاهی و ببغداد ۷۷۵۰ من بوده است [۱۰۷]

زری‌کاری و پارچه و قالیهای زربفت

یکی دیگر ازانواع عالی بافتنیهای ایران که آن نیز نخستین بار از کارگاههای کاشان خارج گردیده ، قالیهائی است که درآنها رشته‌های زرین و تارهای سیمین بکار رفته است. رشته طلائی عبارت ازتار پهن و نازکی‌است از نقره مطلا که بدو رشته ابریشم پیچیده شده و به‌پود قالی‌گره زده‌اند .

نمونهٔ پارچه‌های زربفت گرانبها در موزه‌ها و کلیساهای قدیمی اروپا موجوداست که از بقایای پارچه‌هائی است که درقرون وسطی سیاحان از ایران تهیه وبه‌ثروتمندان فروخته‌میشد وآنان نیز باخود آنهارانگاهداری کرده و یابه کلیساهاهدیه کرده‌اندتابرای‌پوشش‌صندوقهای‌محتوی‌یادگارهای مقدس بکار رود . اکنون قطعاتی از این نوع پارچه ها در کلیساهای مانس [۱۰۸] وسانس [۱۰۹] وشینون [۱۱۰] وبایون [۱۱۱] موجود است و آلمانیها پارچه کفن‌شارلمانی‌امپراطوربزرگ‌اروپارادراوائل‌قرن‌نهم‌میلادی‌درآکس‌-لاشاپل [۱۱۲] نگاه داشته‌اند و در کلیساهای سن اورهول و سن کونیبر نیز نمونه‌هائی از این نوع پارچه‌های قیمتی متعلق بقرن ششم و هشتم موجود است.

تئوفیل کشیش معروف قرن ۱۲میلادی درباره تهیه تارهای زروسیمی که در پارچه‌های زربفت بکار رفته است نوشته است : « طلا ونقره را بازحمت

۱۰۷- کتاب جغرافیای تاریخی گیلان‌ومازندران و آذربایجان‌ازنظرجهانگردان‌تالیف آقای ابوالقاسم طاهری نشریه سال ۱۳٤۷ شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

108- Mens 109- Sens

110- Chinon 111- Bayonne

112- Aix la Chapelle

بسیار آنقدر میکوبند تابرگهای نازکی بدست‌آید وبتوان‌آنهارا بدورنخ پیچیده وبرای تزئین پارچه‌های زری بکاربرد.[۱۱۳]

این نوع فرشها در بدو امر که از کارگاهها بیرون میآمد بسیار زیبا و و ظریف و ممتاز بود و جذابیت خاصی داشت که مهارت وسلیقه بافندگان وطراحان‌آنهارا میرساند ولی باگذشت زمان کرك‌آنها ازبین رفته و رنگها پریده ورنگ نقره سیاه شده و آب طلای روی‌آن پاك گردیده است. این نوع قالی گاهی بعنوان پیشکشی برای پادشاهان اروپا فرستاده میشده است.

عده‌ای از آنها در لهستان پیدا شده و بنام فرشهای لهستانی[۱۱٤] مشهور گردیده است یکی‌از نمونه‌های عالی‌آن که ۱/۵۲ X ۲/۱۸ متر اندازه دارد و مربوط باواسط قرن یازدهم هجری است متعلق به فریج و شرکاء میباشد. درحاشیه ومتن این‌قالی ابریشمی زری نقش پرندگان و حیوانات و گل‌وبوته طراحی‌گردید و قالی دیگری با گل و بوته اسلیمی است. قطعه دیگر که نقش درخت سرو و گل‌وبوته دارد متعلق بمقبره شاه‌عباس دوم در قم بود و زیرآن نام بافنده‌اش «نعمت‌اله جوشقانی» نوشته شده بتاریخ ۱۰۸۲ هـ. ق (۱٦۷۱میلادی). چند گلیم دیگر که نخهای زر و سیم در آن بکار رفته اسم مربوط بهمین زمان میباشد.

زریهای‌کار یزد درقرن سیزدهم‌میلادی و همچنین زریهای بافت‌نیشابور و مرو و شیراز و اصفهان و شوشتر معروف وبکشورهای باختری و خاوری صادر میشده است. مارکوپولو که اغلب از کشورهای‌آسیائی را دیده و از بافت پارچه‌های زری و ابریشمی ساخت ایران توصیف کرده است مینویسد: «در ایران عده‌زیادی ازدسترنج‌خود گذران میکنند. بسیاری ازصنعتکاران و نساجان مصنوعات خوب و پارچه‌های زری نفیسی بانقشهای خوش طرح میبافند و تجار ایرانی‌آنها را بکشورهای دیگرمیفروشند.»

۱۱۳- کتاب ایرانشهر نشریه یونسکو صفحه ۱۸۰۰

114- Polonaise

تهیه پارچه و قالی درزمان پادشاهی ایلخانان از پیشرفت سابق خودباز نایستاد و رواج خود را ازدست نداد بلکه برتوسعه‌آن نیز افزوده شدزیرا همه‌ساله امراء و عمال میبایستی مقداری پارچه های زربفت به ایلخانان پیشکشی‌نمایندو درنتیجه‌کارخانه‌های‌بافت پارچه‌و قالی‌درتبریزو گرجستان و مرو و طوس و شوشتر و شیراز و نیشابور و بغداد دایر وروبگسترش‌رفت و امراء مغول هنگام تسلط برایران عده‌ای از استادان پارچه‌باف و قالی‌باف مخصوصاً کسانی را که در بافتن پارچه‌های زربفت مهارت داشتندبمغولستان و قراقوروم میفرستادند و بطوریکه مینویسند درسال ٦٢٩هـ . ق مردم‌تبریز خیمه‌گرانبهائی از اطلس و سمور و سنجاب درست کرده و باو کتای قاآن هدیه کردند ودسته‌ای از این هنرمندان رابمغولستان حضور اوفرستادند[١١٥]

عطاملك‌جوینی که‌درعراق‌حکومت داشت‌ضمن‌هدایائی که هرسال‌بدربار ایلخان تقدیم میداشت مقداری هم پارچهٔ زربفت گرانبها بود و در نتیجه کارخانه‌های پارچه بافی بغداد بواسطه تشویق او شهرت بسیاری بهمرسانده بود و همچنین مینویسند از جمله پیشکشیهای خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی وتاج‌الدین علیشاه جیلان تبریزی‌بخدمت غازان‌خان مقداری‌پارچه‌های زرکش و خرگاههای زرین و مرصع و قباهای استبرق بود که تاآن زمان کسی مانندآنها را بچشم ندیده بود .

در زمان کیخاتو و صدارت خواجه صدرالدین خالدی زنجانی در اثر نایاب شدن سیم وزر لطمهٔ بزرگی به‌بافت پارچه‌های زرکش و سیم‌بفت‌وارد آمد وخواجه فرمان‌داد که‌اینگونه‌پارچه‌ها فقط برای ایلخانان‌وشاهزادگان باید بافته شود . در زمان همین ایلخانان بود که برای نخستین‌بار درایران بواسطه کم شدن سیم و زر و خالی بودن خزانه در سال ٦٩٣ هـ . ق چاو « پول کاغذی » تهیه‌شدودراثراستنکاف‌مردم‌چندی‌بیشترنپائید وموقوف گردید.

١١٥- کتاب‌تاریخ مفصل ایران‌ازحملهٔ چنگیزتا تشکیل دولت تیموری صفحه ٥٥٨ چاپ سال ١٣١٢ تهران

درزمان غازان‌خان که بار دیگرباکاردانی و کوشش خواجه‌رشیدالدین فضل‌اله وضع خزانه کشور خوب‌و عادی شد و دادوستد سیم‌وزر ازنو رواج اولیه خود راباز یافت، درکارخانه‌ها نیزمانندپیش به‌تهیه‌پارچه‌های گرانبهای زربفت و سیم بافت پرداختند.

ایران درزمان حکومت ایلخانان‌مرکز مهم داد و ستد بین خاوروباختر گردید و تبریز که پایتخت تابستانی آنها بود بزرگترین بازار و محل این فعالیت گردید. راههای بزرگ تجارتی باین‌شهرمنتهی میشد و ازلحاظ‌اقتصاد وتجارت‌معتبرترین شهردنیابود. اودوریك دوپاردنن که درزمان‌ابوسعیدخان این شهر را دیده است مینویسد: «تبریز ازجهت امتعه مهمترین شهرعالم‌است. این شهر برای ایلخانان ایران از تمام‌کشور فرانسه جهت پادشاه آن بیشتر اهمیت دارد.»

بنابرنوشته‌های سفرنامه‌ها و تواریخ، کالاها و اجناسی که در این شهر مورد معامله قرار میگرفته عبارت بوده است از: «ادویه مالزی و مروارید و یاقوت سیلان ومالایار والماس وزمرد هندوشال کشمیروفرشهای‌ماوراءالنهر و لعل بدخشان و فیروزهٔ نیشابور و اطلس وپارچه‌های زربفت مرو وطوس و شوشتر وموصل و یزد و کرمان و گلاب و عطریات شیراز و اصفهان‌واقسام اسلحه منقورهٔ گرجستان وشام بعلاوه هنرمندان تبریزی خود نیز درساختن پارچه‌های قیمتی‌وفرشهای‌عالی‌ومنسوجات‌ابریشمی مهارت داشتند ومصنوعات دست‌ساز خویش را نیز به‌تجار خارجی میفروخته‌اند[۱۱۶]»

راههای عمدهٔ تجارتی بین چین و هند و کشورهای اروپائی در زمان ایلخانان سه راه بود که دو راه عمدهٔ‌آن از شهرهای معروف ایران میگذشته است. یك راه که بزرگتر بود و همچنان براه ابریشم‌نامیده میشده ازتوان-

۱۱۶- کتاب تاریخ‌مفصل ایران تألیف شادروان عباس‌اقبال ازحمله چنگیزتاتشکیل دولت تیموری صفحه ۵۵۸ چاپ تهران سال ۱۳۱۲

هوانگ[117] درچین بشهر کان‌سو[118] میآمد و از آنجا از ترکستان شرقی بسمرقند و بخارا میرسید و از آنجا قسمت اصلی راه از مرو به گرگان‌وری میآید و از ری بقزوین و زنجان‌و تبریز وایروان‌میرفته‌وازایروان‌بطرابوزان یا یکی ازبنادر شام منتهی میگردید . راه‌دومی که دریائی‌بودکالا و مخصوصاً ادویه هندوستان را به‌بندر هرمز و سپس از راه خشکی بکرمان وازآنجا بگرگان‌وخوارزم‌و هشترخان میبرده است و ازآنجا به بنادری که ونیزیها وژنوائیهادر کرانه‌های دریای سیاه درتصرف گرفته بودند حمل میشده‌است

پارچه‌های عصرمغولی دارای رنگهای تند وتیره و گاهی زربفت است . یعنی رشته‌های طلا بدو ریسمان پیچیده شده است باطرحهائی از نوع‌شاخو برگ وگل‌نیلوفر و نقش جانوران و پرندگان عجیب - در دورهٔ تیموری طرح پارچه‌ها ظریفتر و نازکتر و تصاویر آنها همانند نقشهای میناتور آن عهد بوده است . از این دوره حتی بطور نمونه هم پارچه‌ای دردست نیست.

در عصر صفویه فن پارچه‌بافی و طراحی پیشرفت کلی کرد . پارچه لباس درباریان‌زربفت بارشته‌های طلاونقره بافته میشد و نقش گلها از ابریشم‌براق ونرم بوده است

شاردن سیاح فرانسوی مینویسد : « پارچه بافان ابریشم رابازر و سیم مخلوط کرده منسوجات نفیس می‌بافند که‌آنها رازری مینامند . این‌پارچه‌ها را بانقشهای گوناگون‌می‌بافته ، بطوریکه‌میتوان‌ازآنها صدقسم مختلف‌بدست آورد . پاره‌ای ازآنها یک‌رو و پاره‌ای دو رو میباشد یعنی پشت و روی‌آنها یکسان است. یکنوع پارچه نفیس وخوش نمائی هم میبافته که درنوع خود منحصر بفرد است وآنرا مخمل زربفت مینامند».

«....پارچه‌هائی که درتزئین آنها طلا بکار رفته بسیار گرانبها است در تمام دنیا پارچه‌هائی نفیستروگرانبهاتر از پارچه‌های زربفت‌ایرانی پیدا نمیشود. ... این پارچه‌های گرانبهارا ثروتمندان برای‌پرده‌درهابکار میبرند

117- Towan Howang 118- Cansu

مخمل زربفت از تمام اقسام پارچه‌های زری قشنگتر و فرش نماتر است . بخصوص مخملهائی که کرکهای برجسته‌دارد و بسیارزیباست. چیزی که‌در این پارچه‌ها قابل‌ملاحظه میباشد اینست که بواسطه کثرت استعمال و مرور زمان اگر پارچه کهنه و فرسوده شود باز هم تارهای طلا یا نقره همان درخشندگی وجلوه اولیه خود را دارد بیشتر این پارچه های زری نفیس و خوش‌نما در شهرهای یزد و اصفهان وکاشان بافته میشود.....»

ازقالیهای زربفت معروف ایران‌هم نمونه‌هائی درموزه‌های جهان‌موجود است از آنجمله چند پارچه درموزهٔ ویکتوریاآلبرت‌لندن وجود داردیکی از آنها مربوط بدوران صفویه وبانخهای سیم وزربافته‌شده ونقش پرندگانی وگلهای رنگین روی آنها طراحی شده است . این قالی متعلق به سرجرج‌-سالتینگ[119] بود که بامقداری زیاد سلاحهای قدیمی بدان موزه‌تقدیم شد. اطراف این قالی اشعاری ازحافظ ازآنجمله‌این بیت‌نوشته شده‌است:

«می‌خواه و گل افشان کن ازدهرچه میجوئی

این گفت سحر که گل بلبل تو چه میگوئی»

نمونه‌هائی از پارچه‌های ابریشمی زربفت وقلابدوزی باشکال‌حیوانات و درخت و گل مربوط بـه عصر سامانی و سلجوقی و صفوی در این مـوزه موجود میباشد .

هنر مخمل بافی

یکی‌از ابتکارات هنر پارچه بافی عصر صفوی پارچه بافی چند تابی و مخمل بود . پارچه چندتابی، پارچه‌هائی است که‌درآن دویاچند پارچه‌ساده چنان درهم‌آمیخته و بافته‌شده باشد که درعین‌حال هریك از آنها جداگانه نمایانده شده وطرح گل وبوته بطور برجسته و روشن جلوه نماید

شاردن در بارهٔ هنر مخمل زرباف این دوره کـه خود ناظر آن بوده نوشته است : « مخمل زربافی که در ایران تهیه میشود بسیار عـالی وکاملا

119- Sir George Salting

پرپیچ و شکن است . نکته شایان تحسین در این منسوجات نفیس آن
باصطلاح پایان ندارد (هرگز کهنه‌نمیشود) چنانکه‌زروسیمی که‌درتار
آن‌بکار رفته مادام که پارچه دوام دارد همچنان‌برنگ و آب خود ر
نگهمیدارد و استوار میماند. درست است که نقره بمرور زمان بعد از
یاسی‌سال بکار رفتن تیره میشود ولی از بین نمیرود و بعقیدهٔمن دراین
خوبی هوا بهمان اندازه کمال صنعت دخالت دارد . عالی‌ترین کارخان
این منسوجات زربفت و سیم بافت و مخمل زرباف در یزد ،کاشان و نی
اصفهان است [١٢٠]

در بارهٔ گلدوزی و قلاب دوزی هم متذکر شده است که: «گلدوز
قلابدوزی یکی از صنایع فنی‌است که ایرانیان درآن ید طولائی دا
درتمام انواع و اقسام این فن بویژه در زردوزی و سیم دوزی خواه بر
ماهوت . خواه برروی ابریشم و یابرروی چرم بسیار استادند . در
گلدوزی ایرانیان از ما اروپائیان و حتی ترکان عثمانی که دوخت و
قلابدوزی آنها برروی چرم دراروپا بسیارشایان توجه‌میباشد،جلوتره
چنان‌در دوخت ودوزچرم ازجمله آرایش‌زین و برگ مهارت دارند ک
زیبائی و ظرافت بــه گلدوزی در روی حریر میماند ..... رشته های زر
سیمین که دراین صنعت‌بکار میبرند چنان لطیف وخوب است که بماند
وپودومتن ابریشمی ابداء مشاهده نمیگردد.[١٢١]»

بزرگترین و معروفترین استاد سازنده این نوع بافتنی غیاث‌الدین
یزدی‌است یکی از نمونه‌های برجسته‌کار این استاد مشهور زمان‌خود پ
اطلسی است کــه تصویر لیلی را که در هودجی روی شتر نشسته وازب
میگذرد و مجنون در کنار راه بادوران نشسته است مینمایاند . اطراف
مجلس‌ها به نقش گل و بوته تزئین گردیده است .

١٢٠- صفحه ٣٥٨ جلد چهارم سیاحتنامه شاردن

١٢١- صفحه ٣٣١ جلد چهارم سیاحتنامه شاردن

عالیترین نوع مخمل این‌زمان بازکار همین استاداست وقطعه‌ای ازاین مخمل‌ها رقم‌خود او را هم دارد وعبارت ازیکی از مجالس بزم خسرو پرویز باشیرین میباشد . مقداری از این بافتنی‌ها متعلق بخانواده « سنگوسکوی » لهستانی موجوداست.وقطعه دیگری درموزهٔ بوستون‌است که مجلس‌شکاری را مینمایاند . درطراحی این‌پارچه شکارچیان پیاده و سواره باتیر و کمان و خنجر باشیران و پلنگان در نبرد هستند . در گنجینه سلطنتی جیپور هم مخملی‌هست که‌کار یکی‌از شاگردان‌غیاث‌الدین علی‌یزدی میباشد. مخملهائی گرانبهای دیگری‌در هندوستان بافته‌میشده‌است وحدس‌زده‌اند که‌بافندگان یزدی در این‌کار گاهها‌کار میکرده‌اند .

یك‌قطعه مخمل ایرانی‌باطرح« گدانی» در برابر مرد جوان عصا بدستی بارنگهای متنوع‌کارکاشان مربوط بقرن یازدهم‌هجری متعلق‌به‌غنائم موسوم‌به «غنائم‌ترکی» در موزهٔ ایالتی‌شهر «کارنسروهه» نگاهداری میشود[١٢٢]

پروفسور ارنست کوهنل خاورشناس شهیر آلمانی در کتاب هنراسلامی دربارهٔ هنر قالی‌بافی وپارچه‌بافی عصر صفوی مینویسد :«ازنظر تکنیکی‌به پارچه‌های چند رنگی ابریشمی سبک پارچه‌های زرباف وسیم‌باف سنگین و مخملی برمیخوریم که در یك‌زمان بافته شده است . بویژه‌مخمل‌ها ازنظر ظرافت نقوش و هم‌آهنگی‌کامل رنگها بی‌نظیر است از جامه های این دوره فقط تعداد کمی باقی مانده است بطور کلی اینگونه پارچه‌های قیمتی راکه قسمتی ازآنها جزو هدایای شاه‌عباس بزرگ باروپا رسیده، بصورت قطعات بزرگتر یاکوچکتر میتوان در مجموعه هـای عمومی یاخصوصی مشاهده نمود و استثنائاً یکبارنیز بعنوان پوشش‌دیوار درقصرروزنبرگ در کپنهاك ازآنها استفاده‌شده‌است . تصورمیشود که این‌پارچه‌هابهمین‌منظور باطرحهای درشت درکاخهای اصفهان نیزمورد استفاده داشته است .

اطلاعات ما درمورد مراکز تهیه اینگونه پارچه‌ها دقیق نیست . دراین

١٢٢- صفحه ٢٨٤ کتاب هنراسلامی تألیف کوهنل ترجمه آقای مهندس طاهری

میان اصفهان نقش عمده داشته است و بنظـرمیرسد که درکارخانه
بساختن نوع بخصوصی ازاینگونه پارچه‌ها عنایت خاصی میشده اس
کاشان نیز نام برده میشود ویزد درجنوب ایران از نظر صنایع مخ
درقرن هیجدهم میلادی‌برهه‌ پیشی‌داشته‌است.

علاوه‌براین‌در عصرصفویه صنعت قلابدوزی های‌ابریشمی بیش‌از
شمال‌غرب ایران و درمناطق قفقازیه رونقی تازه یافت ولباسهای برا
و پتوهائی ساخته شد که مدتها پس‌از آن هنوز درهنر ملی‌شکوفائی
نشان میداد .

قرن شانزدهم میلادی عصر کلاسیك صنایع فرش‌بافی ایرانی‌است
آن‌زمان درکارگاههای دولتی وزیر نظر بااستعدادترین هنرمندان ا
ظرافت‌طرح‌تمغای‌رنگ‌ودقت دریافت بآنچنان تکاملی دست‌یافت که
رادراین صنعت‌هرگز درهیچ کجای دیگر نمیتوان یافت.»[۱۲۳]

رواج قالی های ایران در اروپا

از دیرزمان ، تهیه و گردآوری قالیهـای خوش طرح بافت ای
کشورهـای اروپائی معمول ورایج گردید . در زمان هانری هشتم
بوکینگهام » قراردادی را معوق نگاهداشته بود تایك قالی که مورد
بود، بچنگ‌آورد[۱۲۴] وبعضی‌از نقاشان‌معـروف اروپا مانند « وان و
« روبنس » قالیهای بافت ایران در دسترسشان بوده که از طراحی‌آن
ساختن پرده‌های نقاشی استفاده میکردند.

« جان سینگرسارجنبت » دربـارهٔ یك فرش هراتی که اینك د
گاردنربوستون است مینویسد : « من امروز فرشی دیدم که از «
نقاشی زیباتر بود » و « سرچارلزهو » دربارهٔ قالی شکارگاه که در
است نظیر این سخنان را برزبان رانده است.

۱۲۳- صفحه ۱۹۰

۱۲٤ - کتاب هنر ایران تألیف پروفسور پوپ ترجمهٔ آقای دکترخانلری،م

شادروان پروفسور کریستی ویلسن ایران شناس عالیقدرمعاصر، دربارهٔ هنرقالی‌بافی ایران چنین گفته‌است: [۱۲۵] شاید بررسی دقیق قالیهـای اولیه بهترین مقدمه برای آگاهی ازصنایع ایران باشد. زیرا این صنعت‌بیش ازتمام صنایع خصائص ویژه و رسوم متنوع قدیمی را دربرداشته ومراحل مختلف زندگانی و فرهنگ ایران را نشـان میدهد. قالیهای عالی ایران را شعرا مدح گفته وسیاحان آنرا تمجیدوتعریف کرده‌اند . قالیهای ایران‌روح‌حقیقی صنعت این کشوررا مجسم میسازد».

در دورهٔ قاجاریه هم کـه دوران رکود صنعت و ابتکار بود ، این هنر توانست تاحدی موقعیت عالی و رقابت ناپذیر خود را در دنیا نگاهدارد . اراك بزرگترین مرکز قالی بافی ایران بود و در سایر شهرهای ایران نیز فرشها و قالیها و پارچه‌های مخصوص بخود را می‌بافته‌اند که انواع آنـرا مشروحاً پروفسور کریستی ویلسن‌در کتاب« تاریخ‌صنایع‌ایران »[۱۲۶] توضیح داده است ونویسنده دیگر خودرا از توضیحات دیگری دراین باره بی‌نیاز میداند وعلاقمندان میتوانند بدان کتاب مراجعه نمایند.

این مؤلف ومحقق عالیمقام بحث خودرا دربارهٔ این هنر بااین عبارت پایان داده است که درحقیقت پایان این مقاله هم میشود : «قالی خوب ایران مانند قطعه شعر زیبائی است که بافندهٔ آن مانند شاعر ، جمال طبیعت را ترجمه وبصورت شیئی زیبائی در آورده که هم قشنگ و هم قابل استفاده است » .

ازبیان این تاریخچه یعنی تحول صنعت بافندگی وقالی‌بافی ایران‌چنین نتیجه گرفته میشود که این هنر بنابر نیازهای مادی ومعنوی ازهزاران‌سال پیش درپهنهٔ ایران بوجود آمده وطی قرنهای متمادی تکامل یافته و در هر سده‌ای به‌نحو دلپذیری نمودار گردیده است.

۱۲۵- تاریخ صنایع ایران تألیف‌دکتر کریستی‌ویلسن ترجمهٔ آقای‌دکتر عبداله‌فریار صفحه ۱۹٤ چاپ سال ۱۳۱۷تهران

۱۲٦ - صفحه۲۱۲همان کتاب

هوش وسلیقه سرشارایرانی درطراحی ونقاشی ورنگ‌آمیزی اید
عالی کاملا نمایان و چون اشعار فارسی پر از لطف و ذوق و کمال
همانطور که هرشعرشاعری زیبائی وجذبه خاص وجداگانه‌ای دارد
فرش وپارچه ایرانی نیز زیبائی و درخشانی خاصی دارد که ذوق
آسمان نیلگون وشفاف ومناظر طبیعی ایران الهام‌بخش آن بوده اس

قالیهای بافت ایران امروز ارزنده ترین ومشهورترین آثارهنر
ومجموعه‌های جهان است وموزه‌ها و مجموعه داران بداشتن چند
پارچه‌ها وقالیهای شاهکار ایران بریکدیگر برتری میجویند. درد
نیز این صنعت بحد اعلای نفاست وظرافت وزیبائی خودرسید ودر
وپیشرفت آن مساعی قابل تحسینی مبذول میگردد و شهرت جهانی
نگاهداشته است.

نبردهای آق قلعه

از

سروان محمد کشمیری

« فوق لیسانسیه در تاریخ »

نبرد های آق قلعه

کتابچهٔ وقایع آق قلعه که اینك از نظر خوانندگان محترم میگذرد شرح نبردهای جالبی است که در زمان پادشاهی فتحعلیشاه، هنگامی که یکی از پسرانش بنام محمد قلی میرزای ملك آرا حکومت استرآباد را بعهده داشته در آق قلعه، پهلویدژ فعلی بوقوع پیوسته است. بررسی دقیق کتابچه، حوادث مهم انجام‌شده را از نقطه نظر نظامی و اجتماعی بخوبی آشکار میسازد ولی موضوعی که اهمیت این کتابچه را افزون میکند این است که در هیچیك از تواریخ قاجاریه ذکری از این وقایع بمیان نیامده‌است واین، بنظر مبهم و

از

سروان محمد کشمیری

(فوق لسانسیه در تاریخ)

شاید شگفت‌آور باشد زیرا هنگامیکه جزئیات وقایع ساده نیز در تواریخ دوران قاجـار تشریح میشوند چرا از چنین واقعه بس مهم ، سخنی بمیـان نیامده است ؟!.

در پشت این کتابچه نـاصرالدینشاه بخط خود چنین می‌نویسد « کتابچه روزنامه احوالات سابق که‌مصطفی قلی‌خان نوشته‌است برای بصیرت ملاحظه بکند....»[١] ازاین جملات چنین‌مستفاد میشود که‌بکاربردن « احوالات سابق» نشان دهنده حدوث واقعه در گذشته و کلمه «بصیرت» روشن‌گراین موضوع است که ناصرالدینشاه کتابچه را مطالعه نموده وتحت تأثیر وقایع وحوادثی که در آق قلعه وحومه آن رخ داده، قرار گرفته است.

کتابچه مزبور در١٦ صفحه بطول ٢١/٥سانتیمتر وعرض ١٣/٥ سانتیمتر ودر ٢٠١ سطر توسط مصطفی قلیخان کـه خود فرمانده دژ آق قلعه در این نبردها بوده برشته تحریر درآمده‌است ونسخه‌منحصربفردی است که متعلق به‌آقای‌حسنعلی غفاری معاون الدوله‌بودودراختیارما گذاردند که بدینوسیله ازایشان سپاسگزاری‌میشود . ولی‌قبل‌ازاینکه‌باصل‌مطلب‌بپردازیم‌لازمست‌در بارهٔاشخاصی که نام‌آنهادراین کتابچه‌آورده‌شده‌پژوهش بیشتری نمائیم. یکی از این اشخاص شاهزاده ملك‌آرا پسر فتحعلیشاه میباشد . وی درسال ١٢٠٣ هجری قمری متولد و در سـال ١٣١٤ یعنی درسن ١١ سالگی به حکمرانی مازندران برگزیده شد. درجلد نهم روضةالصفای ناصری چنین نوشته شده « نواب شـاهزاده محمدقلی‌میرزادرشب هفتم‌ربیع الثـانی همین‌سال (١٢٠٣ هجری) درقصبه نوا متولد شده والده‌اش صبیه محمدخان قوینلوخان خاقان

١ ـ به صفحهٔ آخر همین مقاله رجوع شود .

شهید و همشیره امیر کبیر اعتضاد الـدوله سلیمان خان قاجار بوده .»[۲]
. در همین کتاب باز چنین آمده « ..... شاهزاده والاتبار محمد قلی میرزا را
حکومت مازندران و سرپرستی آن سامان اختصاص داد و اورا باامرای
شایسته و وزرای بایسته و ملازمان گزین ومحرمان امین بمازندران مأمور
زمود ومیرزا نصرالله مستوفی علی‌آبادی که قبل ازسلطنت حضرت خاقانی[۳]
در آنحضرت مرتبه وزارت داشت بوزارت او روانه .....»[٤]

و نیز در منتظم ناصری می‌نویسد که در سال ۱۳۱٤ محمد قلی میرزای ملك‌آرا حکمران مازندران شد.[٥] ازاین سال تا اواسط سال ۱۳٤۹ هجری قمری یعنی مدتی‌درحدود۳۵سال‌ملك‌آرادرسمت‌حکمرانمازندرانواسترآباد باقی ماند . در این‌سال که همزمان با اواخر سلطنت فتحعلیشاه می باشد وی به پایتخت احضار میگردد . در همین کتاب در وقایع سال ۱۲٤۹هجری قمری چنین می‌نویسد«....هم‌دراین‌اوان‌نواب‌محمدقلی‌میرزای‌ملك‌آراومحمد تقی میرزای حسام‌السلطنه‌بواسطه بروز طاعون از ولایات خود بدارالخلافه آمدند .... »[٦] .

بعد از فوت فتحعلیشـاه و بسلطنت رسیدن محمد شـاه گـویا ایـن شاهزاده موردبی‌مهری قرار گرفته به‌همدان عزیمت نموده ودرآنجامیزیسته است . زیرا در وقایع سال۱۲۵۲ هجری‌قمری آمده‌است « .... که دراین‌سال

۲ ـ صفحه ۳٤۳ روضة‌الصفا .
۳ ـ مقصود فتحعلیشاه است .
٤ ـ صفحهٔ ۱٤۹ جلدنهم کتاب روضة‌الصفا .
٥ ـ رجوع شود به صفحهٔ ۷۲ منتظم ناصری .
٦ ـ صفحهٔ ۱۵۵ همین کتاب .

نواب شاهزاده محمدقلی‌میرزای ملک‌آرا بتوقف همدان مأمور گردید ...».[۷]

رهبر طرف دیگر نبرد شخصی بنام «ایشان»است . «ایشان» اسم خاص نیست بلکه نامی است که ترکمانها به پیشوایان مذهبی و دینی خود میدادند . ترکمانها برای رهبران مذهبی که اغلب از سلسله نقشبندیه بودند احترام زیادی قائل می‌شدند و برای اینکه هرچه بیشتر ادای احترام نمایندنام اورا ذکر نمی کردندبلکه اورا «ایشان»یا«حضرت‌ایشان» میخواندند . درتواریخ قاجاریه،قبل‌از سال ۱۲۵۷ هجری از چنین شخصی سخنی بمیان نیامده‌است وفقط دراین سال است که گفته‌شده شخصی از سلسله نقشبندیه دعوی‌تصوف و کرامت نموده وتعداد زیادی از ترکمانهای یموت و کوکلان باو گرویده بودند . این‌شخص که‌مسبب ایجاد بلوا واغتشاش درنواحی استرآباد گردیده بود عاقبت بوسیله شاهزاده اردشیر میرزا سرکوب ومتواری گردید .

در کتاب روضةالصفا چنین تشریح میگردد : « . . . . اهالی ترکستان من‌باب‌الحرمة مشایخ طریقت خودرا که‌غالباً از سلسله نقشبندیه اندنام‌نبرند و حضرت ایشان خوانند لهذا هرکس‌دم از ارشاد زند بدین‌لقب موسوم شود در این‌ایام مجهولی گمنام بزراقی وشیادی طوایف تراکمه را مرشد وهادی شد و سلسله نسب خودرا بعثمان‌بن عفان منسوب کرد و بشعبده ونیرنگ گروه ساده‌دل تراکمه را بفریفته با خود مطاوع ومتابع ساخت و به‌نهب و غارت دور ونزدیك پرداخت و فساد آنطایفه در استرآباد بغایت‌سرایت‌نمود و حاکم‌ومحکوم‌متساوی‌شدند مقرب‌الخاقان‌محمد ناصرخان قاجارحکمران استرآباد شرح این حادثه را معروض‌داشت پس بحکم حضرت‌شاهنشاه‌ایران

۷ - صفحهٔ ۱٦۷ همین کتاب .

نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران و باسواره پیاده آن سامان مأمور به تنبیه تراکمه شد ... .» [۸]

و در منتظم ناصری برای وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری چنین آمده است « .... هم در این سال مخدومقلیخان ترکمان بیکی از نقشبندیه که دعوی تصوف و کرامت میکرد و بزبان ترکی ترکمانی مناجات و اشعار بنظم درمیآورد ارادت ورزیده و اطاعت نموده و جمعی دیگر از ترکمانان ککلان و یموت باو گرویده محضاً للتفخیم او را ایشان خواندند و پیرو و مرید در نواحی استرآباد بفساد پرداختند . محمد ناصرخان قاجار دولو مراتب را بعرض دولت قوی شوکت رسانیده محمدحسنخان سردار ایروانی و محمدخان امیر تومان که بشرف مصاهرت پادشاهی مفتخر بود باده هزار سوار و پیاده و توپخانه باسترآباد رفت و نواب اردشیر میرزا حکمران مازندران و جعفرقلیخان شادلوی بوزنجردی با سواران کرد و خراسانی نیز بدانطرف راندند .....» [۹]

با توجه بمطالب بالا و دلایل ذیل بخوبی مشخص میگردد که نبردهائی که در این کتابچه تشریح گردیده غیر از وقایع حوادثی است که در هنگام پادشاهی محمدشاه و زمانهای بعد از او در استرآباد و حومه آق قلعه بوقوع پیوسته است زیرا:

۱- نام شاهزاده محمدقلی میرزای ملك آرا بعنوان حکمران مازندران مکرر در کتابچه آورده شده است وحتی درمواردی خود او مستقیماً در نبرد شرکت داشته است. باتوجه بمطالبی که قبلا بیان شد این شاهزاده تاسال ۱۲٤۹ هجری قمری حکمران مازندران و استرآباد بوده و بعد از آن به پایتخت و سپس به همدان عزیمت کرده است پس بـاقاطعیت میتوان اظهار کرد که این

۸ - جلددهم روضة الصفا صفحهٔ ٤۱۲ .

۹ - صفحهٔ ۱۷۷ منتظم ناصری وصفحه ۱۱٦ جلددوم ناسخ التواریخ .

نبردها قبل‌ازسال ۱۲٤۹ هجری‌قمری بوقوع پیوسته‌است.

۲ـ نام«ایشان» اسم‌خاص و نام‌شخص واحدی نبوده‌است بلکه ترکمانها کسی‌رابدین نام میخواندند که‌بوی ارادت ورزیده و اعتقاد پیدا میکردند و چون این کلمه بتعدادی‌ازپیشوایان طریقت‌آنها اطلاق میگردید،میتوان گفت شخصی که‌بنام «ایشان» در کتابها وتواریخ دورهٔ‌قاجار ذکر آن بمیان آمده است‌غیرازآن کسی است که دراین کتابچه ازاوصحبت میشود.

۳ـ درتواریخ دروقایع سال۱۲٥۷ هجری‌قمری نام«ایشان»وکارهائی که انجام داده‌است ذکر شده‌است. دراین سال‌حکومت استرآباد بعهده‌ناصرخان قاجار دولووحکمرانی مازندران بعهدهٔ‌شاهزادهٔ اردشیرمیرزا بوده‌است ودر این‌زمان است که‌اظهارمیشود چنین‌شخصی‌ادعای‌ارشادنموده عده‌ای پیرو او شدند وشروع‌به‌بلوا واغتشاش نمود تااینکه بوسیله شاهزاده اردشیرمیرزا سرکوب ومتواری شد. درحالیکه درهیچ کجای این کتابچه نامی ازاردشیر میرزا یا ناصرخان قاجاردولوآورده نشده‌است .

٤ـ درمتن کتابچه ازباستیانها یابرجهائی سخن‌بمیان آمده که‌دراطراف قلعه وجود داشته ومصطفی قلیخان فرمانده قلعه، دستورتعمیر آن‌ها را داده است‌وپس‌از مرمت ازآن محلها برعلیه مهاجمین تیراندازی مینموده‌اند.سال های بعدازآن نیزاین برجها وجود داشته کمااینکه درسال ۱۲٦٤ که آق‌قلعه‌بدست‌حسام‌السلطنه‌فتح‌میشوددر ناسخ‌التواریخ‌چنین‌نوشته‌شده.«واین‌قلعه چنان‌محکم‌است که برفرازدیوارآن دوعراده‌توپ‌باهم‌نیک‌توان عبورداد...»[۱۰] ولی گویادرزمان‌ناصرالدینشاه‌برجهای آق‌قلعه‌ویران‌شده‌وازبین‌رفته‌است‌زیر

۱۰ ـ ناسخ‌التواریخ جلد سوم صفحه ٤٥

در کتاب‌مازندران‌واسترآبادچنین‌آمده «... درانتهای‌سمت‌شمالی‌آن‌در کنار گرگان‌رود ویرانه‌های‌حصار آق‌قلعه‌واقع‌است که‌ازمیان‌آن‌عبور نموده‌به‌پل گرگان که‌چهار طاق داشت‌رسیدیم. بنابراظهار اهـل‌محلهٔ آق‌قلعه درزمان قابوس به‌اسپی‌دژ معروف‌بوده که ترکمن‌هـا آن‌راآق‌قلعه ترجمه کرده‌اند. برج آن‌درزمان ناصرالدینشاه‌ساخته‌شده بودتا دشت‌ترکمن رااز آنجا دیده بانی کنند. ولی‌سربازانی که مأمور آنجامیشدند درواقع زندانیانی درمیان چهاردیوار قلعه بودند وباآن که شهررا ازدورمیدیدند، نمیتوانستندارتباط خود را باشهر استرآباد حفظ نمایند...»[۱۱] اگر نوشته‌این کتاب را که متکی براظهارات مردم میباشد صحیح بدانیم باز بخوبی‌روشن‌میگردد که‌وقایعی که دراین کتابچه بیان‌شده است درسالهای قبل ازسلطنت ناصرالـدین‌شاه اتفاق افتاده‌است زیرا ازطرفی خط ناصرالدینشاه که درپشت کتـابچه وجود دارد حدوث این‌واقعه را درگذشته نشان میدهد و ازسوی دیگر برطبق گفتـار اهالی، فقط اشاره‌بیك برج درزمان ناصرالدین‌شاه‌درآق‌قلعه شده درحالیکه دراین کتابچه‌ازتعدادی برج سخن میرود، در نتیجه میتوان اظهار داشت که برجهای آق‌قلعه که‌درزمان‌پادشاهی محمدشاه وقبل‌از آن‌وجودداشته وازآن صحبت‌شده‌است تازمان‌ناصرالدینشاه‌ویران‌شده‌وازبین‌رفته‌است‌ودراین‌هنگام فقط یك برج مجدداً برروی بنای این‌قلعه ساخته‌اند تابتوانند دشت ترکمن را دیده‌بانی نمایند.

باتوجه باین‌موارد است که‌باید گفته شود نبردهای آق‌قلعه کـه در این کتابچه بیان‌شده تا کنون درهیچیك از تواریخ ثبت وضبط‌نگردیده و ازاین

۱۱ - کتاب‌مازنـدران‌واسترآبادتألیف‌ه. ل. رابینو- ترجمه‌وحید مازندرانی صفحه۱۱۹

نظر دارای اهمیت بسیاری است زیرا واقعه‌ای از تاریخ کشور ما که امکان داشت دستخوش نابودی و فراموشی شود، آشکار میگردد.

هو

روزنامچه وقایع اتفاقیه آق قلعه و کیفیت آمدن ایشان[۱۲] ملعون بااجماع طوایف یموت ازین قرار است. باچاپاری که دراواسط ماه صفر روانه بود معروض داشت که روز هفتم شهر مزبور از استرآباد بعزم آق قلعه روانه، چون آب قراسو طغیا داشت وعبور ممکن نبود در کنار رودخانه نزدیکی سیاه بالا اردو زده توقف نمود در آن بین خبر رسید که شخص افغانی از سمت دریا بحسینقلی آمده ادعای بعضی کرامات بیجا کرده ترکمانان یموت بدور اوجمع شده اورا به اترك آورده اسباب کرده‌اند که بااجماع وشورش بدور آق قلعه بیایند، فوج لاریجانی هم آق قلعه را خالی کرده بودند ناچار نور محمدخان سرهنگ را باسیصد نفر سرباز با ناو از رودخانه گذرانده باعالیجاه آدینه خان بآق قلعه فرستاد. خود در کنار قراسو معطل بود تا آب قدری کم شد چون خبر اجماع یموت وحرکت ایشان افغان روزبروز بتواتر میرسید مراتب راخدمت سرکار نواب مستطاب والاملك آرا دام اقباله معروض واستدعا کرد که عمله وچوب بفرستند که زود پل بسته شود. تا روز دوازدهم عمله رسید دوروز خودفدوی سرکاری کرده بهر نوع بود پل رابسته روز چهاردهم صفر قورخانه وبنه را ازرودخانه گذرانده تاعصر بآق قلعه آمد.

صبح روز چهاردهم سرکار نواب والاهم از استرآباد باردو تشریف آورده بود از کوچیدن اردو بقدر یك میدان هم بافوج تشریف آوردند چون بقدر نیم

۱۲ ــ برای آگاهی بیشتر درمورد این شخص به ص۳ همین مقاله رجوع شود

فرسخ صحرارا آب گرفته‌بود دراکثر جاهاتکلتوی[۱۳] اسب را آب میگرفت. دیگرتشریف آوردن ایشان جززحمت فایده‌نداشت مراجعت فرموده قــرار فرمودند محض ورودشهر دویست‌نفر پیاده وصدنفر سوار استرآبادی کــه بلدیت داشته‌باشند باقورخانه وآذوقه وسایر ملزومات بفرستند.

بعد ازورودبآق‌قلعه برج وباره وخندق وقلعه‌را باتوپ وقورخانه‌وغیره ملاحظه‌نموده‌بسیار تعجب نمود که‌مأمورین وحکام‌سابق چگونه‌سرحدداری وساخلوی کرده‌اند حالت آق‌قلعه ازین قراراست. حالت برج وباره وخندق قلعه این‌است که آنچه دراینمدت ساخته‌اند اولا همه‌را بی‌قاعده وبی‌مصرف بوده‌است ثانیاً همگی خراب شده‌است آن‌خرابه ارگ قدیم‌معقول‌جائی بود اینکه‌تازه ساخته‌اند استحکام‌اورا هم‌ضایع کرده‌طوری‌است که ازبرای‌دشمن بیشتربکار میخورد. چنانچه‌امینی‌مأمور وحقیقت رامعلوم کرده معروض‌دارد حاصل‌عمل‌سه‌ساله معلوم‌میشودخلاصه‌دراینمدت‌جائی که‌یك نفربتواندسنگر کرده وتفنگ بیندازد نساخته‌بودند هرمأمور وساخلوی بوده درمیان قلعه کومه و کپرساخته می‌نشسته‌اند خداگواه است که‌یك مزقل نداشتند فدوی ناچار درچهارگوشه‌قلعه‌چهارباستیان[۱٤] بناگذاشته بهرطوربود شب‌وروزکار

۱۳- تکلتو بمعنی خوگیراسب، واین لغت‌ترکی‌است ودرمصطلحات نوشته که تکلتو خوگیراسب که‌آنرا نمدزین گویند . . . چیزی که از نمدوجزآن دوزند وزیرزین گذارند وترمه نیزگویند تا برپشت اسب ازازین آسیبی نرسد . . . » صفحه ۸۷٦ لغت نامه دهخدا « نمدی که زیرزین برپشت اسب میاندازند» صفحه ۱۱۲۷ فرهنگ فارسی دکتر معین .

۱٤- باستیان مأخوذ از لغت فرانسه Bastion است بمعنی « باروی پیش آمده که دوپهلو ودوجبهه داشته باشد » صفحه ۱٥٤ فرهنگ فرانسه فارسی نفیسی، «بنای مرتفعی که درقلعه سازند ... قلعه‌ای که درآن اسلحه وابزار جنگی ذخیره کنند.» صفحه ٤٥۸ فرهنگ فارسی معین

کرده تاروز نوزدهم تمام کرده بهرباستیان یك عراده توپ گـذاشته سنگر معتبری از برای توپچی دربالای باستیان ساخته ، چهـار پنج مزقل بهجهت انداختن توپ گذاشته دور قلعه را چون دیوار قلعه اکثری خراب و پیاده میتواند داخل قلعه شود خاکریز خندق را سنگر کرده کل فوج را دردور خندق جاداد و خرابی خندق را تعمیر کرد که عبور نتوانند .

عمل توپخانه پنج عراده توپ در آق قلعه هست سه عراده آن قنداقش شکسته بزمین افتاده بود ، دو عراده دیگر را درجائی گذاشته بودند که ابدا بکار مدافعه دشمن بر نمیخورد از برای ساختن قنداق و آتشخانه و سایر اسباب توپ نجار و آهنگر سراج نبود چوب قنداق و اسباب بدرقه بهیچوجه در قورخانه نبود خبر آمدن ایشان هم متواتر میرسید خلاصه خداوند عالم است که شبهـا را نخوابیده . سرباز را نگذاشتهام آرام بگیرند تا باستیان وسنگر ساختهاند چقماق و فوج را بانجار و آهنگری که درمیان سرباز بوده است نشانده بهرطور بود قنداق دوعراده توپ بوصالی بقول ترکها جلقاق کرده بهر باستیان یك عراده توپ گذاشت.

عمل قورخانه جزئی قورخانه که در آق قلعه بود همه را رطوبت ضایع کرده باروت منفصل از کیسهها مثل سنگ منجمد شده بعضی رطوبت کشیده مثل خمیر بود، همه بهمه پنجهزار و پانصد دانه فشنگ و چاشنی موجود بود صورت بازدید قورخانه را خدمت سرکار نواب والا فرستاد لکن خود آرام نگرفته باروت رطوبت دار را بآفتاب داده باروت منجمد شده را از نو کوفته کیسهها را از نو بسته تاروز نوزدهم ازبرای هرتوپ پنجاه شصت تیر گلوله وساچمه بسته موجودنمود .

درباب آذوقه چون بعداز آمدن فوج فدوی از رامیان و فندرسك باستر آباد

سه روز متوالی باران می‌آمد بعد از قطع باران دیگر مجال ندادند که در استرآباد توقف نموده تهیه آذوقه شود همانروز که جیره فوج را دادند همانروز کوچاندند. هشت روزهم درسیاه بالا معطل‌شد خدا گواه است که آذوقه سه روزه نداشتند.

روز نوزدهم صفرخبررسید که «ایشان» باسوارقراقچی اترکی وجودبای وچاروا ازاترك حرکت کرده باوبه یلقی که یکفرسخی آق قلعه است آمدند مراتب را خدمت سرکارنواب والاملك آرا معروض داشت که بزودی قورخانه و آذوقه و تفنگچی بفرستند در این هنگامه از استر آبادی سوای یکنفر حسینقلی‌خان فوجردی وپسرش که نواب والابلد فرستاده‌بود فدوی درآق‌قلعه نگاهداشت احدی درآق قلعه نبود خلاصه سرکار والا درجواب عریضه فدوی مرقوم داشته‌بودند امروز که نوزدهم است خواستیم بیائیم باران آمد استخاره کردیم بدآمد فردا خواهیم‌آمد وملزومات‌را خواهیم‌آورد غرض‌این است که از برای روزمحاصره جنگ چیزی‌نرسید.

صبح روز اربعین «ایشان» باسوار وپیاده کل‌یموت‌بدور آق قلعه آمدتا نزدیکی‌ظهر تیپ آرائی کرده‌دراطراف قلعه‌تفنگچی وشمخالچی‌وسوار گذاشت قریب ظهرآن ملعون باتیپ بزرگ که سه چهارهزارسوار وسه بیدق داشت یکمرتبه حرکت کرده به قلعه هجوم آوردند چون فدوی قدغن کرده بود تا شیپور کشیده نشود احدی توپ وتفنگ نیندازد ازصبح‌تاآنوقت از سوار پیاده آنها ده بیست نفر بدورقلعه بطورقراولی‌آمده گردش‌می‌کردند کسی معترض نشده اعتنا نمی‌کرد وتوپ وتفنگ نمی‌انداختند آن ملعون اظهار کرامت کرده بتر کمانها گفته‌بود توپ وتفنگ میاندازند ازدعای من میان

توپ وتفنگ پرآب می‌شود آن‌خرهاهم باور کرده بیك مرتبه یورش آوردند همینکه بنزدیکی قلعه رسیدندفدوی گفت‌شیپور کشیده ازباستیانها وسنگرها یکمرتبه شلیك کردند جمعی‌ازآنها بدرك واصل شده اسب‌وآدم بهم‌غلطیده فهمیدند که میان توپ وتفنگ پر گلوله وآتش است همگی متفرق‌وپریشان شده‌بحمدالله والمنه ازقوت‌بخت بلند پادشاه اسلام پناه روحی وروح‌العالمین فداه وتوجه الهی ومرحمت جنابعالی پنجنفردرپیش‌ایشان باقی‌نماندودومرتبه بیدقدارراز زده بیدق افتاد بازآن ملعون خود بیدق راگرفته بدست‌دیگری داد تا پای خودآن ملعون هم زخمدارشد چون گلوله تفنگ سربازی بود منزل قدری دور بوداورا نینداخت فرار کرده درپشت دیوارخرابه شهرآق-قلعه پیاده شده زخمش را بست وقریب‌دوساعت معطل‌شد که سوارمتفرق‌شده را جمع نماید ازهرطرف همه سوار پنجاه سوار جمع شدند نزد او بیایند بعون‌الله‌تعالی بایك گلوله توپ‌آنهارامتفرق وپریشان‌ساخته‌مجال‌جمع آوری بآنها نداد. شمخالچی وتفنگچی هم که دراطراف قلعه بودند چون دردورقلعه خراب شهرقدیم وسنگرهای نواب جهانسوز میرزا که اردوداشتند همه جان پناه است شمخالچی آنها چند نفرسربازرا زخمدار کردند با توپ علاج‌نشد آخرالامربقدردویست نفر سرباز ازقلعه بیرون کرده نیزه پیش یورش برده آنهارادواندند، خود«ایشان»هم بعد ازملاحظه این‌حالت وجمع نشدن‌متفرقه سوارشده فرار کرد بحمدالله تعالی تاسه ساعت بغروب مانده ازآن جمعیت که عددش را خدا میداند یکنفرباقی نمانده شکست فاحش خورده‌فهمیدند که خیال‌آق قلعه را باید ازسربیرون کنند.

بعدازآنکه «ایشان» با جمعیت یموت شکست خورده ازاطراف‌آق قلعه

رفتند واطمینان حاصل‌نمود تفصیل‌را نوشته خدمت سرکارنواب والا ملا
آرا فرستاد ازقضا صبح همانروزاربعین نواب معزی الیه با پانصد نفر سوا
وپیاده ازاسترآباد بعزم آق‌قلعه روانه شده در کنارقرا سواز آمدن «ایشان
بدورآق قلعه مطلع شده درخانه عالیجاه آدینه خان که در کنار قرا سو د
پای تپه‌نرگس نواب والا جهانسوز میرزا ازبرای او ساخته است چون‌خند
وخاکریز معتبر ومحکمی دارد توقف‌فرموده عالیجاه محمودخان یوزباش
را شهرفرستاد که توپ وجمعیت بیاورد تا وقت عصر یك اراده‌توپ وجمعیه
زیاد بامرحوم رئیس‌العلما وتفنگچی شهر ودهات وجمعی دیگرازآقایان‌شه
ازقبیل آقا نظام‌الدین وآخوند ملا محمد نصرآبادی وملامحمد ولی کر
محله وتفنگچی عالیجاه محمدصادق‌خان کرد محله خدمت نواب اشرف وا
آمدند درآن بین عریضه فدوی‌هم رسیدازشکست «ایشان» ویموت خوشحا
شده نزدیك غروب ازخانه‌آدینه خان روانه دو ساعت ازشب بیست و یک
گذشته تشریف فرمای آق قلعه‌شده کیفیت جنگ‌با«ایشان»وحرکت‌توپچ
وسربازرا مطلع‌شده باستیان وسنگرهارا ملاحظه فرموده زیاده ازحدالتفا
ومرحمت فرمودند. بقدربیست‌بارآرد وده‌بار برنج هم آورده بودند ازقر
قیمتی که درشهرابتیاع نموده بودند بسرباز تقسیم کرده وجه قیمت دریا
گردید.قدری قورخانه وفشنگ‌آورده‌بودندتحویل‌قورخانه شد چون‌سر
نواب والا خیال چند روز توقف داشتند که قرارعمل بنائی را بدهند بعض
ازتفنگچیان راباما‌لی که آذوقه وقورخانه حمل‌نموده بودند «مرخص‌وروا
فرمودند.

ظهرروز بیست‌ویکم خبررسید که الامان‌بتاخت قریه سرخونکلاته‌ر

است سرکار نواب والا و مرحوم رئیس‌العلما باتوپ وجمعیت زیاد از آق قلعه روانه تا تپه داراجق تشریف بردند چون سوارالامان برگشته بمنزل رسیده بود عالیجاه عبدالصمد خان را با تفنگچی مقصودلو و آقا نظام‌الدین روانه سرخونکلاته نموده مراجعت بآق قلعه فرمودند معلوم شد که بعد ازشکست خوردن وبرگشتن ایشان وسوار یموت از آق‌قلعه شب کنکاش کرده بایشان گفته‌اند مقصود ما ازین اجماع تلافی خون خالد قلی خان است مارا جمع بدور آق قلعه بردن وگلوله توپ خوردن چه خاصیت دارد وقرارداده بودند که صبح باجماع بتاخت سرخونکلاته بروند بعد هم سراغ کنند درهرجا خود سرکارنواب اشرف والا ملك آرا وعبدالصمدخان را سراغ کنند آنجا بروند بهمین قرار فاتحه خوانده صبح زود سوار شده بسر خونکلاته رفته سنگر نارتپه که همیشه تفنگچی وساخلو دارد تصرف کرده کاظم خان برادر عبدالصمدخان وعباس‌خان پسر مشارالیه را باچهل ودونفر مرد وزن اسیر کرده مراجعت کردند . کاظم خان بیچاره را در همانجا شناخته‌اند برادر عبدالصمدخان است بقتل‌رساند، عباس‌خان بیچاره را بعد از آمدن باویه فهمیده‌اند پسرعبدالصمدخان است اورا دردرب خانه خالد قلی ملعون ریز ریز کردند.

بعدازین‌واقعه اهل استرآباد زیاده‌ازحدمشوش ومضطرب‌شده‌بعضی ازسوار وپیاده که درخدمت سرکار نواب والابودند درباطن بنای تفرقه گذاشتند و خدمت نواب والا عرض کردند که هرگاه شما درآق قلعه بمانید ترکمان ولایت را خراب می کند مقصود هر کس رفتن بخانه خود بود تاوقت غروب چون مرحوم رئیس‌العلما وآقایان دیگر درمنزل کمترین‌بودند نواب‌اشرف‌

والا نزدیك غروب تشریف آورده درباب توقف آق قلعه و تشریف بردن باستر آباد مشورت فرمودند . فدوی عرض کرد البته توقف آق قلعه خوب است . اولا در تنبیه همه طوایف یموت از آق قلعه بسهولت ممکن است وازشهر ممکن نیست. از آق قلعه اگر صبح قشون روانه شود تا عصر جودبای را تاخته تا عصر بر میگردد،اگر بسمت یلقی ودا زودچی وغیره برود بازباز تاعصر مراجعت می کند از شهر هر جمعیتی روانه شود باید یکشب در کنار قراسو واکس توقف کند ثانیاً «ایشان» باجمعیت یموت درمیان طایفه یلقی در نیم فرسخی آق قلعه نشسته هزار نوع ادعا داردا و رادر اینجا گذاشته بشهر تشریف ببرید باعث جرأت آنها و اغتشاش عمل کل یموت وخرابی ولایت خواهد شد سرکار والا فرمودند جمعیت نداریم عرض کردم فوج خرقان حالا دیگر لزوم ندارد در کوهسار بماند عمل حسینخان فرنگی و گرفتن مالیات کوهسار بوده هم میشود سیصد نفر تفنگچی دو دانگه در تخش محله چرا بماند احضار کنید نوکر استر آبادی هم از سواره و پیاده دو هزار نفر است فرضاً هزار نفر اینها بجهت حفظ قراولخانه و سرحدات در ولایت بمانند هزار نفر دیگر را احضار فرمایند چهارصد نفر سوار خواجوند چه فایده دارد در شهر استر آباد بماند احضار فرمایند اگر لازم شود از نه بلوك استر آباد بلوکی دویست نفر ایلجار بخواهید همه اینها را با آق قلعه جمع کرده توپهائی که در شهر است آورده طایفه یلقی را که در نیم فرسخی ایشان را اجاداده است تنبیه نمایند،بعد اگر طوایف دیگر اظهار خلاف وهرزگی کردند آنهارا تنبیه نمایند اگر در آق قلعه جمعیت و اردوئی باشد که ترکمان بداند از آق قلعه بسر اویه او خواهند رفت جرأت نمی کند خانه خود را خالی گذاشته بتاخت ولایت برود حقیقتاً،مرحوم رئیس العلما هم همه عرایض فدوی را تصدیق کرد سرکار نواب والا چنان تصور فرمودند که کمترین از توقف آق قلعه ترسیده این مصلحت ـ

بینی رابجهت آنکه دراینجاتنها نمانم میکنم فرمودندجمع کردن این جمعیت و آمدن فوج خرقان وغیره چندروزطول می کشد میرویم بشهر اینها رااحضار کرده باجمعیت واستعداددرست بقوجردمیآئیم بعدا گرلازم شدباآق قلعه می آئیم چون اصرارفدوی فایده نداشت سکوت کرد تاصبح روزبیست ودویم سرکار نواب والا شیپور کوچ زده بنای کوچ کردن گذاشتند تابنه وقورخانه را بار کنندوتوپ راحاضر نمایند دوساعت طول کشیدقراولان ازبالای برج وباستیان خبردادند که قدری سوار نمایان است فدوی خدمت سرکار نواب والارسیده عرض کرد که ازدیروزخبرتشریف فرمائی سرکار والا شهرت کرده است دور نیست اینهاخبررا شنیده منتظر تشریف فرمائی سرکارباشند و در بیـن راههـا خدا نخواسته صدمه برسانند خوب است تشریف فرمائی امروزراموقوف فرمایند اول قبول فرمودند بعدچندنفراز کسان خودسرکاروالا ومحمودخان یوزباشی قاجار وغیره عرض کرده بودند سوار کجابود، ده بیست سوارآدینه خـان است کـه قراولان دیده خبرداده اند فدوی درنزدمرحوم رئیس العلما وآقایـان نشسـته بود که صدای شیپور دویم بلند شد، کمترین ومرحوم رئیس العلما تعجـب کرده فدوی عرض کردعلاینه بنظرمی آمد که تشریف فرمائی نواب والاباعث برهم خوردن وخرابی ولایت وبدنامی دولت است مرحوم رئیس آخوندملامحمد نصرآبادی وملامحمدولی کردمحله راخدمت سرکاروالا فرسـتـاد کـه ایـن تشریف فرمائی مصلحت نیست خوب است موقوف فرموده وقتی تشریف ببریـد که حضرات خبردارنباشند فرموده بودند کریم خان آتابای برود خبربیاورد هرگاه سوارزیادهست موقوف می کنیم والامیرویم ساعتی گذشت یکمـرتبه صدای شیپورسیم بلندشد دیدیم سرکاروالاسوارشده فدوی ازدنبال رفته دردا دروازه رسیدمعلوم شد کریم خان خبرآورده که ده بیست سوار بیشتر نبو

لا محض‌شنیدن این‌حرف سوارشده‌اند خلاصه فدوی بقدریك‌میدان
ـ سرکارنواب‌والا رفته‌بود مرخص‌فرمودند مراجعت بآق قلعه نمود
محمدصادق‌خان کردمحله‌را باصدتفنگچی وهیجده‌نفرسوارمحمدقلی
باشی پسرمشارالیه درآق‌قلعه گذاشته قرارفرمودند که محض ورود
ـانه‌وآذوقه‌ودویست‌نفرتفنگچی وصدنفرسواربا آهنگر و نجاروسراج
اسباب وملزومات توپخانه وطبیب وجراح بفرستند.
ارساعت ازروز بیست‌ودویم‌صفر گذشته سرکار نواب والاملك‌آرا ازآق
نهٔاسترآباد شده مرحوم‌رئیس‌العلما وسایرآقایان و تفنگچیانی که
شان‌بودند همگی‌درخارج خرابه شهرآمده‌رسیدند بقدر نیم‌فرسخ‌از
ورشده‌بودند که چاوسوارالامان رسیده ازدوبر بنـای تیرانـدازی
ـچون‌سوارجمع نشده‌بودخودداری کردندتادرنزدیکی‌خانه آدینه‌خان
ملعون‌باتیپ‌بزرگ‌وبیدق‌رسیده‌مرحوم‌رئیس‌العلما رادرسرتوپ‌شهید
ـپرا گرفته‌چندنفردیگررابقتل‌رسانده‌چندنفراسیر کرده‌سرکارنواب
ـهد الخاقان علیقلی‌خان سرتیپ خواجوند و محمودخان بوریاسر و
ـآقای‌قاجارو نصیرخان یوزباشی ومشهدی‌نوروزعلی‌خان یوزباشی و
ـگرازسواره‌وپیاده‌الجاء خودرابخانه آدینه‌خان‌رسانده‌درآنجامحصور
لیجناب آخوندملامحمد نصرآبادی‌وهادیخان برادرمحمدصادق‌خان
ـه ازمعارف اسیرشدند جمعیت یموت باه‌ایشان»دورخانه آدینه‌خان‌را
محاصره کردند نواب والاوهمراهان نیزپاداری کرده جمعی ازآنهارا
ـلوله‌بدارلبواری‌رساندند.شب بیست‌وسیم را «ایشان»باجمعیت‌یموت‌در
ـه آدینه‌خان‌وسرتپه‌نرکس جمع‌بودندسرکاروالاهم درخانه آدینه‌خان
ـبودندحقیقتاً آدینه‌خان‌درذهاب‌وایاب‌لازمه‌خدمتگذاری‌وجان نثاری

کرده باعث بقای نواب والا و نیکنامی دولت ابدمدت گردید.

همینکه سرکار نواب اشرف والا درخانه آدینه خان محصور شد محمود خان یوزباشی قاجار روانهٔ استرآباد کرده از نواب سلطان حسین میرزا نایب الحکومه امداد خواست نایب الحکومه قریب پانصد نفر از سادات ها و ملاو شیخ الاسلام و اعیان و کسبه شهر و دویست نفر از تفنگچی دهات جمع کرده روز بیست و سیم از استرآباد روانه نمود که درخانه آدینه خان نواب والا را امداد کنند بعد از آنکه آقایان شهر با جمعیت بسیاه بالا رسیدند «ایشان» ملعون و ترکمانان خبردار شده جلو آنها را گرفته بعضی جنگ کرده بعضی مجال جنگ نکرده چون هنوز آنجا هـ آب داشت درمیان آب و گل دور آنها را گرفته و قریب بیست نفر از آنها را با محمود خان یوزباشی قاجار بقتل رسانده اغلبی از اهل شهر را اسیر کردند شیخ الاسلام بعد از جنگ بسیار با چند نفر از متعلقین و حاجی سید ابراهیم که از معتبرین سادات میرکریمی است با چند نفر از سادات های معتبر و پسرهای کلانتر و تجار و کسبه قریب چهارصد نفر در دست آن ملاعین اسیر و دستگیر شدند بعضی از تفنگچیان دهات که جنگ دیده بودند خود را بلطایف الحیل با جنگ و گریز بجنگل رساند متخلص شدند حقیقتا از این جهت اهل ولایت اضطراب و تشویش بسیاری بهم رساند. ترکمان هم کمال جرأت و جسارت بهم رسانده دور خانه آدینه خان را سخت گرفته عرصه را بنواب اشرف والا و محصورین تنگ کردند.

در این دو روز که نواب والا از آق قلعه تشریف بردند چون آمد و رفت ترکمن با آق قلعه بکلی موقوف و مقطوع شده بود فدوی بهیچوجه نتوانست از حال ایشان مطلع شود همینقدر معلوم بود که درخانه آدینه خان جنگ است و صدای توپ و تفنگ میرسید تا بعد از برهم زدن اهالی شهر سوار بسیاری برگشته بمنزل داد بهار

خودمیرفتند بادوربین معلوم بود که اکثری پیاده درجلو دارند فدوی نهایت تشویش واوقات تلخی بهمرسانده چنان تصور کرد که خانه آدینه خان را گرفته اند چند نفراز کسان عالیجاه محمدصادق خان کردمحله رافرستاد در اطراف قلعه درسر بلندیها ایستاده بهر نوع است یکنفر ترکمان پیدا کرده بیاورند قریب غروب یکنفر ترکمان آوردند بعداز تحقیق معلوم شد که الحمدالله نواب والاملك آرا برقرار است اماقضیه امداد شهری وغیره اینطورشده است فدوی نهایت اوقات تلخی بهمرسانده یقین کرد که دیگراز شهر وبلوك امدادی بملك آرا نخواهد رسید هرچه تصور کرد که نصف فوج را در آق قلعه گذاشته نصف دیگر را برداشته بامداد نواب والا برود دید آن استعداد نیست امر منحصر است بتخلیه آق قلعه آن هم بدون حکم مایه بحث وایراد خواهد بود مبلغ پنج تومان بآن ترکمان داده قرارداد عریضه خدمت نواب والا بنویسم ببرد بدهد بآدینه خان یاشیخعلی خان جواب بگیرد عریضه خدمت نواب والا عرض کرد که اسب توپخانه ومال قورخانه میدانید که نیست اگر تخلیه قلعه وآمدن بآنجا لازم میدانید فدوی مضایقه از اینکه هرچه اسب دارد با اسب صاحب منصبان بتوپ بسته ومال وبنه و را جمیعا قورخانه بار کرده بنه واسباب واوضاع خود وفوج را کلا ریخته بامداد بیاید اگر ازشهر وجاهای دیگر امدادی خواهد رسید وآمدن کمترین لازم نیست مرقوم دارند.

روز بیست وسیم عریضه نوشته ترکمان راروانه نمود ظهر روز بیست وچهارم جواب رسید سرکار نواب والا مرقوم داشته بودند دیگر ازهیچ طرف راه امید و امدادی نیست اگر می توانید امروز عصر والافردا صبح زود بهرنوع است خود را برسانید تخلیه قلعه وریختن بنه واسباب سهل است فدوی محض وصول حکم سرکار

والااسب واسباب و توپ و مال و قورخانه را جابجا نموده حتی خودرا قرارداد پیاد
برود جواب سرکاروالارا نوشت که دوساعت بصبح مانده انشاءالله روانه شـد
بعون‌الله تعالی اول طلوع دردورخانه آدینه‌خان حاضرخواهیم‌شد حرکت روز
اطلاع این جمعیت ممکن نیست.

فدوی در تهیه رفتن بامداد سرکار نواب والا بود که شب بیست و پنج
روانه شود دوساعت بغروب مانده خبررسید که «ایشان» کشته شده و جمعیت
یموت متفرق شد معلوم شد که گفتگو میکرده اند که نواب والا هفتهزار
تومان بدهد مانع نشوند بشهر برود سرکاروالا پول‌را قبول کرده است «ایشان
گفته است باید علیقلی‌خان سرتیپ و محمدحسن میرزا و محمد میرزا و حسینقلی
خان شیخ را گرو بدهند آدینه خان هم شیخعلی خان را گرو بدهد نواب
والا گرو دادن قبول نکرده یکمرتبه «ایشان» برخـواسته گفته است باید
یورش برده خانه آدینه خان را بگیریم باجماع آمده سرکار نواب والا هم
با محصورین دست ازجان شسته شلیك کرده فضل خداوندی وولای مولای
کل شامل شده «ایشان» ملعون تیر خورده افتاد جمعی از یموت هم بـدرك
واصل شدند همینکه «ایشان» در هم غلطید جمعیت یموت متفرق شده پانزده
سوار یکی یکی بآق قلعه مژده آوردند که «ایشان» کشته شد سوار یموت
متفرق شده توپ هم گرفته شد فدوی نهایت خوشحال وشعف بهمرسانده قریب
بیست تومان مژدگانه وانعام داد یکساعت بغروب مانده ازخود سرکار نواب
والا هم دستخطی رسید که مرقوم داشته بودند بحمداله از قوت بخت بلند
شاهنشاه دین پناه روحنا فداه «ایشان» بدرك واصل وسوار یموت متفرق شدند
فدوی شکر خداوند را بجا آورده کمال مسرت وخوشحالی حاصل نمود که
بحمداله ازچنین بلیه استخلاص حاصل شد.

نیمساعت بغروب مانده آدینه خان خود بتاخت بآق قلعه آمد که «ایشان» زخمدار است هنوز نمرده است سوار قراقچی و چارداتوپ را بسته میبرند فدوی ناچار یکعراده توپ از برج پائین‌آورده چون اسب و اسباب حاضر نبود قریب نیم فرسخ طناب انداخته با سرباز پیاده برده جلو سوار را گرفته مشغول جنگ شد بعدازآنکه‌چند تیرتوپ بآنها زده‌آنها رامتفرق نمود معلوم شدکه توپ رابا خود«ایشان» پیش‌برده هزارسوار زبده درعقب مانده اند که‌آنها بی‌مانع بمنزل برسند چون آفتاب غروب کرد دیگرماندن دربیرون فایده نداشت مراجعت بآق قلعه نمود چون آدینه خان و سوار آتابای زحمت کشیده بودند درظاهر بملاحظهٔ زحمت آنها در باطن‌محض دانه پاشیدن که آمدو رفت آنها مقطوع نشود و از برای‌آذوقه وضروریات معطل نشویم بیست تومان هم بآنها انعام داده روانه نمود لکن‌ازاینکه توپ را بردند نهایت اوقات‌تلخی‌حاصل‌نمود.

صبح روز بیست و پنجم سرکار نواب والا ملك آرا از خانه آدینه‌خان تشریف فرمای استرآباد شده نعش مرحوم رئیس العلما وسایرمقتولین‌را نیز برده بعدازورود باسترآباد البته مراتب‌را معروض داشته فرستاده اند چون‌از آق قلعه باسترآباد آمد و رفت نمیشود و فرستادن آدم مخصوص نهایت صعوبت دارد فدوی آدم مخصوص نفرستاد البته بیان واقع را سرکار نواب مستطاب والا معروض داشته و در مقام علاج و اصلاح فتنه باین بزرگی برمیآیند.

بعد ازتشریف فرمائی نواب والا ملك‌آرا باسترآباد وبردن نعش‌مرحوم رئیس العلما و سایر نعشها و اسیر بردن چهارصدنفرمتجاوزازعلما وسادات‌و شیخ‌الاسلام و اعیان و کسبه شهر شورش و اضطراب غریبی باهل استر آباد

رو داده جمعی بی اختیار روانه رکاب همایون باقی،باقی قدرت‌بیرون‌آمدن وبدکان وبازاروپی کسب رفتن نداشته‌اند.

ترکمانان نیز از ارتکاب چنین هرزگی متوحش ومضطرب شده بنای کوچیدن گذاشته ازگرگان گذشتند حتی عالیجاه آدینه خان ازنرکس‌ـ تپه کوچیده میخواست ازگرگان بگذرد فدوی فرستاده او را اطمینان‌داده بآق قلعه آورد بدلایل و نصایح باو حالی کرد که کوچیدن کل یموت در گرگان‌ممکن‌نیست اگرمیتوانید همگی کوچیده بخیوق‌بروند بسیارخوب بروید هرگاه طمع دارید دوباره باین یورت بیائید غیر ازخدمت کردن و مورد التفات شدن چاره نیست خصوصاً تو که آدینه خان هستی از آباء و اجداد خدمتگذار وجان نثار این دولت ابد مدت بوده و هستی خودت هم در این مدت کمال خدمت‌گذاری وجان نثاری کرده همیشه مورد مراحم ملوکانه شده عبث خود را بد نام و طایفه‌ات را خراب مکن خلاصه تفصیل گفتگوها را عرض کردن باعث درد سر وتطویل است خلاصه بهر نوع او را مطمئن و روانه نمود خوانین و ریش سفیدان آتابای را دیده با آنها گران کرده همه آنها را جمع کرده نزد فدوی آورده همه‌آنها را اطمینان داده قراردادند بروند اسرائی که در دست طایفه آتابای است جمع کرده‌بیاورند دو روزه قریب سی وپنجنفر اسیر که اسامی‌آنها تفصیل علیحده انفاذ حضور مبارك شد آوردند اسرا را با عالیجاه شیخعلی خان پسرمحمد علی‌خان که زکی خان برادرش درطهران رئیس ترکمانان گروس است خدمت سرکار نواب والا اشرف والا روانه نمود سرکار نواب والا هم کمال التفات ومرحمت فرموده بودند حسب‌الاستدعای فدوی رقم التفات آمیزی عالیجاه آدینه‌خان مرقوم‌داشته‌قدری‌قندوچائی‌وسرب‌وباروت‌هم‌ازبرای‌آدینه‌خان‌فرستاده‌بودند بعدازفرستادن‌اسرای آتابای‌باسترآباد‌کاغذبخوانین‌جوربای ودازدوبای

دوجی وبدراق نوشته بتوسط تر کمانان فرستاده همه آنها تمکین کرده تعهد کرده بودند که اسرائیکه دارند جمع کرده بدهند دریا قلی خان جودبای وقلیج خواجه جودبای ازجانب حاجی ملامراد آمده اطمینـان داده روانـه نمود حسن خان دوجی ورحمان خان بدراق هم آمده گفتگو کرده اطمینان کلی حاصل نموده رفتند که اسرا را جمع کرده تسلیم عالیجاه آقاخان کتول که داروغه آنها است بکننـد شاه منکلی‌خـان داز از هر بابت با آدینـه خـان موافقت دارد عمل داز هم مثل آتابای است مگر چند خانوار که با عالیجاه خدایارخان‌میباشند یاغی وجلو کش«ایشان»اند درحقیقت جلو کش «ایشان» خدایارخان داز و بابا قلیج یلقی وقراقچی اترك نشین میباشند علی‌الحساب بجهت بعضی ملاحظات اطمینانی بحضرات داده مشغول جمع کردن و دادن اسیر میباشند تارأی‌جهان‌آرای همایون‌شاهنشاه دین‌پناه روحی‌وروح‌العالمین فداه درتنبیه آنها چه اقتضا فرماید.

تا حال که هفتم‌ربیع‌المولود است «ایشان زخمدار» درخانه باباقلیج در ادیه یلقی است قبل ازین بآق قلعه خیلی نزدیك بودند یکفرسخ کمتر بود .ه چهار روز کوچیده یکفرسخ هم دورتر رفتند چاردا هم کوچیده رفت بعضی که مانده‌اند دهم ماه خواهند رفت.

بحمداله تعالی شب‌عید بابا شجاع الدین «ایشان» دادیه‌یلقی بدرك‌واصل گردید وقریب سیصد سوار ازقزاقچی اتر کی وغیره درپیش او بودند متفرق شده رفتند یك عراده توپ چهار پوند و نیم که دردست «ایشان» بود سوار قراقچی باترك بردند دو روز است که آدم ریش سفیدان یلقی هم آمد ورفت میکنند که اطمینان حاصل کرده اسرائیکه دارند داده اقدام بخدمت‌نمایند چون اصل مقصود آنها این است که عمل داروغه گی آنها با عبدالصمدخان نباشدهنوز فدوی این فقره راقبول نکرده‌است‌چندنفر کدخدامشغول گفتگو هستند آنچه قرار داده شود معروض خواهد شد.

روزنامچهٔ وقایع اتفاقیه آق‌قلعه و کیفیت آمدن ایشان به طوری با اجماع [illegible] از این قرار است

با جمعیتی که از راه استراباد [illegible] صفر روانه بوده مرقوم داشته که روز هفتم شهر صفر از استراباد

به عزم آق‌قلعه روانه چون آب قراسو طغیان داشت و عبور ممکن نبود در کنار رود قراسو نزول

سپاه با اردو زده توقف نمود در آن بین خبر رسید که جمعی از افاغنه از سمت [illegible] یکصد نفر

اردو [illegible] بعضی [illegible] بیجا کرده [illegible] بیوت [illegible] جمع شده او را با ترک آورده [illegible]

که با اجماع و شورش [illegible] در آق‌قلعه [illegible] فوج [illegible] آق‌قلعه را [illegible] کرده بوده [illegible]

سرهنگ را با یکصد نفر سرباز [illegible] دو دسته [illegible] آمده [illegible] آق‌قلعه [illegible]

در کنار قراسو معطل بود تا آب فروکش شد چون خبر اجماع [illegible] و حرکت ایشان [illegible]

متواتر می‌رسید [illegible] مرقوم [illegible] قراسو [illegible]

که چوب پوشیده که روی پل بسته شود تا روز [illegible] دهم [illegible] رسید [illegible]

به هر نوع بود پل را بسته روز چهاردهم صفر [illegible]

صبح روز چهاردهم [illegible] از استراباد [illegible]

با فوج [illegible]

دیگر ایضاً در درون بیست و نه برج هست با نه دسته هر یک چند سوراخ قرار داده اند که تفنگ اندازند
و بیست نفر پیاده و صد نفر سوار از سرباز و غیره که در هر یک دسته باشند با قورخانه و آذوقه و غیره
ملزومات بفرستند

بعد از آن دور باقی قلعه برج و باره و خندق و قلعه را با توپ و قورخانه و غیره محافظت کرده باشند
تعجب در این است که مأمورین و حکام سابق چگونه سرحدداری و محافظت کرده اند از حالت آن قلعه این قرار
که تمام برج و باره و خندق قلعه این است که آنچه در این مدت ساخته اند اولاً همه را به طوری
و بی مصرف ساخته است ثانیاً که خراب شده است آن خرابه‌ها را که تعمیر مشغول باید بود [illegible]
تازه ساخته اند احکام و اوامر ضایع کرده طوری است که از بیرون دشمن پشت قلعه را می‌خورد
چنانچه اینجانب مأمور [illegible] را معلوم کرده عرض می‌دارد که [illegible] معلوم می‌شود از قلعه
در این مدت جایی که قشون بتواند بنشیند و تفنگ بیندازد ساخته بودند همه را مسدود کرده
در میان قلعه کوچه دیگر ساخته و نشسته اند [illegible] که یک [illegible] نشسته [illegible]
در چهار گوشه قلعه چهار برج [illegible] همه [illegible] کرده تا روز [illegible]
بعد [illegible] توپ که [illegible] بیشتر از [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] توپ [illegible] قلعه را [illegible] دیوار قلعه [illegible] خراب و پیاده [illegible]
[illegible] خندق را [illegible] خندق [illegible] خندق [illegible]

عمل [illegible] بیخ عراده توپ در اراق [illegible] سه عراده آن قنداق [illegible]

[illegible] عراده [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] توپ [illegible] قنداق [illegible]

[illegible]

آرام [illegible] چخماق [illegible]

[illegible] قنداق و عراده توپ [illegible] چخماق کرده [illegible]

توپ [illegible]

عمل [illegible] قنداق [illegible]

[illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible]

[illegible] توپ [illegible]

در باب آتش [illegible]

[illegible] توقف [illegible]

[illegible]

دیروز فرستاده بودم صفرخان رسیده که ایشان با سوار و قراول تراکمه و جمعی پیاده دو ساعت از شب حرکت کرده

با دو بیرقی که یکی نشان آن قلعه است آمده مراتب را عرضه داشت داده ... داده اند که

که برخی ... رفته اند و آمده اند و شیخ ... در این ... از ... بر دیوار ... جمعیت آن ... بود

و پسرش که ... داده ... بود فدوی در آن ... است امر ... آن قلعه ... بود

در جواب عریضه فدوی مرقوم داشته بودند امروز که ... است خواستیم ... باران آمد ... گذاریم

فردا خواهیم آمد و فرمایشات را خواهیم آورد غرض این است که ... بیک ...

صبح روز اربعین ایشان با سوار و پیاده ... بدروازه قلعه آمد تا نزدیک ... آمده کرده

در اطراف قلعه ... دیوار ... است ... آن ... که ...

و سه ... داشت یکمرتبه حرکت کرده بر سر قلعه هجوم آوردند چون فدوی ... کرده بود ...

کشیده نشود امر توپ و تفنگ ... از صبح تا از وقت ... و پیاده آنها ...

... آمده گردش میکردند ... نشده ... نمیکردند و توپ و تفنگ ...

آن ... اظهار ... کرده ... گفته بود توپ و تفنگ ... آوردند ...

و تفنگ پرتاب میشود آن ... کرده یک مرتبه یورش آوردند ...

فدوی ... شمشیر کشیده ... یکمرتبه ... کردند ... آنها ...

... توپ و تفنگ ... کرده ... مشرف ...

شده ... از وقت ... باشد ... جماعت ...

... با ... مرتبه ... آن ...

بدست دیگری داد تا با [illegible] آن [illegible] هم [illegible] شده چنانکه [illegible] منزل [illegible]

[illegible] کرده و بدست [illegible] شده آن [illegible] شده [illegible]

به ساعت [illegible] که سوار [illegible] شده [illegible] از [illegible] جمع شده [illegible]

[illegible] یک گلوله توپ آنجا [illegible] سخت [illegible]

[illegible] هم که در اطراف قلعه [illegible] چون [illegible] قلعه [illegible]

و داشته همه جان پناه [illegible] آنجا [illegible] کرده با توپ [illegible]

[illegible] نفر [illegible] از قلعه بیرون [illegible] آنها را [illegible]

[illegible] این جهات جمع شده [illegible] شده [illegible]

از آن جمعیت که [illegible] خدا [illegible]

باید از سر بیرون کشند

[illegible] ایشان با جمعیت [illegible] از اطراف آن قلعه رفته [illegible]

نوشته [illegible]

[illegible] شده [illegible] ایشان [illegible]

مطلع شده در خانه [illegible]

[illegible] خندق [illegible]

که توپ و جمعیت [illegible] تا وقت عصر [illegible] توپ و جمعیت [illegible]

و اخبار دیگر [illegible] نظام الدین [illegible] مطلع [illegible]

[illegible] آمده [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] آق قلعه [illegible]

و [illegible] مطلع شده [illegible] را [illegible] کرده [illegible]

[illegible] ورود [illegible] قلعه [illegible] شهر [illegible]

[illegible] یافت گردید [illegible] بوده [illegible] قلعه [illegible] شده [illegible]

[illegible] چند روز توقف داشته [illegible]

[illegible] بوده [illegible]

[illegible] دیگر خبر رسید که [illegible] قلعه [illegible]

و مرحوم [illegible] با توپ و جمعیت بسیار از آق قلعه روانه [illegible] تشریف بردند

چون [illegible] برگشته بمنزل رسیده بود [illegible] عبدالحمید خان را با [illegible]

[illegible] مراجعت [illegible] آق قلعه [illegible] شده [illegible]

[illegible] آق قلعه [illegible] گفته [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] مراجعت [illegible] آق قلعه [illegible]

[illegible] اجماع [illegible] بودند [illegible] گشته [illegible]

و عبدالصمد خان را امرا کشته انگاشته بودند بعضی قرار داشتند که خود صلح داده [illegible] شده [illegible]

استرآباد رفته از همیشه تفنگچی [illegible] تصرف کرده کاظم خان برادر عبدالصمد خان و عباس خان

پسرش را با چهل و دو نفر [illegible] کاظم خان بیچاره را در [illegible]

برادر عبدالصمد خان [illegible] عباس خان بیچاره را بعد از آن [illegible]

او را در [illegible] کرده

بعد از این واقعه اهل استرآباد زیاده از حد شورش و مضطرب شده بعضی از سوار و پیاده که در [illegible]

نواب والا بودند در باطن [illegible] گذاشته [illegible] عرض کردند که [illegible]

[illegible] ترکمان و [illegible] مستعد [illegible] تا وقت [illegible]

[illegible] و آقایان دیگر [illegible] نواب [illegible] شرف [illegible] تشریف آورده در [illegible]

[illegible] آن قلعه [illegible] استرآباد [illegible] عرض کرد [illegible]

[illegible] آن قلعه [illegible] ممکن است [illegible] از آن قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن قلعه [illegible]

[illegible] شده [illegible]

عرض کردم [illegible]

[illegible] تفنگچی [illegible]

[illegible] نفرات اینها که حفظ [illegible] در سرحدات در ولایت باشند [illegible]
چهارصد [illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]
[illegible] نفرات [illegible] اینها را [illegible] کرده [illegible] که در [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] چشمه [illegible] اگر [illegible] خلاف [illegible]
چشمه [illegible] اگر در آن [illegible] جمعیت [illegible] باشد که ترکمان [illegible]
[illegible] نمیکند [illegible] خود را [illegible] گذشته [illegible] ولایت برود [illegible] مرحوم [illegible]
[illegible] تصدیق کرد [illegible]
این [illegible] را [illegible] که [illegible] تنها [illegible] جمع کردن [illegible] جمعیت [illegible]
چند روز طول [illegible]
[illegible] شده [illegible] سکوت کرد [illegible] صبح روز [illegible]
[illegible] گذشته [illegible]
در ساعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گرفتن و مرحوم [illegible] تعلل کرده فوری عرض کرد که علاوه بر منظور [illegible] و [illegible]

باعث برهم خوردن و خرابی دولت و [illegible] مرحوم [illegible] آنروز [illegible]

و [illegible] که این فرقه [illegible] است [illegible]

فرموده دستی بر سر [illegible] که حضرت [illegible] باشند فرموده بودند که [illegible] آقای [illegible]

بیاید هر گاه [illegible] موقوف نکنیم [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] شده [illegible] دنبال رفته [illegible] دروازه [illegible]

خبر [illegible] که [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] در [illegible] فرموده [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] جواب [illegible] و [illegible] اوضاع نوشته شد

چهار ساعت [illegible] گذشته [illegible]

مرحوم [illegible] همراه [illegible] بوده [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

چون [illegible] شده [illegible] کرده [illegible] خانه [illegible]

[illegible] رسیده مرحوم [illegible] شهید کرده [illegible] گرفته [illegible]

چند نفر دیگر که سرکار نواب [illegible] خان ترتیب داده و محصورین [illegible]

و ضیغم خان یوزباشی [illegible] خان یوزباشی و جمعی دیگر [illegible] و پیاده [illegible] خود را

آدینه خان رسانیده در آنجا محصور شده [illegible] آخوند ملا محمد [illegible] و دیگران [illegible]

که وعده [illegible] شده جمعیت [illegible] ایشان در قلعه آدینه خان را گرفته [illegible]

[illegible] همراهان [illegible] جمعی از آنها را [illegible] کرده [illegible] رسانیده [illegible]

ایشان با جمعیت [illegible] در قلعه آدینه خان [illegible] جنگ [illegible] سرکار [illegible]

محصور بوده [illegible] آدینه خان [illegible]

[illegible] اعانت کردند

چون [illegible] سرکار نواب اشرف والا در قلعه آدینه خان محصور شده [illegible] یوزباشی [illegible]

[illegible] قریب [illegible]

[illegible] شیخ الاسلام [illegible] شد و [illegible] را جمع کرده بود

جمعیت [illegible] در قلعه آدینه خان [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] ایشان [illegible] خبر دار شده [illegible] را گرفته

[illegible] جنگ کرده [illegible] هنوز [illegible] آب [illegible]

[illegible] گرفته قریب بیست نفر از آنها را با محمد رضا یوزباشی [illegible] رسانیده [illegible]

دیگر که شیخ الاسلام بود [illegible] با چند نفر [illegible]

با چند نفر [illegible] دو کیسه [illegible]

اسیر و دستگیر شده، بعضی از تفنگچیان و رعایات که جنگیده بودند خود را بطرف [illegible]

بجنگلهای [illegible] متفرق شده، حقیقت این [illegible] شورش [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] آدینه‌خان را که گرفته محصور [illegible]

و محصورین تنگ کرده‌اند

و این ۵ روز که نواب والا [illegible] قلعه تشریف برده‌اند چون آمد و رفت ترکمانان [illegible]

و منقطع شده بود [illegible] انفعال ایشان [illegible] معلوم بود که [illegible]

آدینه‌خان جنگ است، صدای توپ و تفنگ میرسید تا [illegible]

[illegible] برگشته بمنزل [illegible] معلوم بود که [illegible] پیاده [illegible]

[illegible] تشویش [illegible] چون تصور کردند که آدینه‌خان را گرفته‌اند

چند نفر از [illegible] محمد صادق‌خان [illegible] اطراف قلعه [illegible]

یکنفر ترکمان [illegible] پیاده [illegible] ترکمان آورده‌اند [illegible]

نواب والا [illegible] قرار است [illegible] شده است [illegible]

[illegible] که دیگر [illegible] رسیده [illegible] تصور کرده

[illegible] نصف دیگر را برده‌اند [illegible] نواب والا [illegible] آن [illegible]

[illegible] آن هم [illegible] ترکمان

داده [illegible] عریضه خدمت نواب والا [illegible] آدینه‌خان [illegible]

عریضه خدمت نواب والا عرض کرد که [illegible]

و از آن جانب [illegible] رسیده فوجی [illegible] به روی آب [illegible] جنگجویان تربیت شده
و [illegible] قورخانه بار کرده [illegible] را که [illegible] با امداد پیاده اگر [illegible]
و [illegible] دیگر امداد [illegible] رسیده و از آن [illegible] مرقوم [illegible]
نوشته ترکمان را روانه [illegible] بیست [illegible] جواب رسیده [illegible]
دیگر از هیچ طرف [illegible] امداد [illegible] اگر می‌توانند امروز [illegible]
[illegible] تمام [illegible] ترکمان [illegible] دست [illegible]
توپ [illegible] قورخانه را [illegible] جای خود را [illegible] داد و پیاده [illegible]
که [illegible] ساعت [illegible] روانه شده [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] خواهیم شد [illegible] اطلاع از این جهت [illegible]

[illegible] به راه [illegible] که شب بیست [illegible]
خبر رسید که ایشان گشته شده و جمعیت [illegible] متفرق شده معلوم شد [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] قبول [illegible] است [illegible]
[illegible] خان [illegible] محمد [illegible] میرزا و [illegible] خان [illegible] را [illegible]
[illegible] قبول نکرده [illegible] ایشان [illegible] است [illegible]
خانه [illegible] خان را [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible] افتاد
[illegible] ایشان [illegible] جمعیت [illegible] متفرق شده

پانزده سوار یکه یکه با باقی قشون مرده آنچه که ایشان کشته شده سوار پیوسته متفرق شد
توپ هم گرفته شده در نهایت خوشحالی و شعف به سر ساخلو قرب بیست باقی مانده و کلانتر آنها
یک ساعت به غروب مانده از خود سرکار نواب والا هم به منزل رسیده که مرقوم داشته بودند که
گشته شده بود در پناه ده خواه ایشان بزرگ و جمعیت سوار پیوسته متفرق شده
شکر خداوند را بجا آورده که سرعت دو ساعت ... که ... از ...

سه ساعت به غروب مانده آدینه خان خود با خیمه باقی قشون آمده که ایشان زنجیر است
نزدیک سوار قراچه و چهار توپ را بسته ... خود ... که تا ... توپ را
آورده چون اسباب حاضر بود قریب سیم ... با ... پیاده برده
جلو سوار را گرفته مشغول جنگ شده ... چند ... توپ ... آنها
معلوم شد که توپ را با خود ایشان پیش برده هزار سوار ... در عقب مانده
که مانع به منزل برسند چون آفتاب غروب کرد دیگر ... در ... مانده ... به ...
چون آدینه خان و سوار آنها با زحمت کشیده و بوده ... زحمت آنها ...
دارد ... که آمد و رفت آنها ... شود و ... آنچه و ...
هم ... روانه نمود ... توپ را ... نهایت ... تعجیل نمود

صبح ... پنجم سرکار نواب والا ... آدینه خان ... شده
نعش مرحوم ... زنبورکچی ... برده ...
فرستاده ام ... آمد و رفت ... شود و فرستادن آنهم ... نهایت

صحبت سالار الدوله و قوای دولتی در کرمان مخصوص نوشته و ابلاغ‌نامه واقع را ... [illegible] ... داشت
و در مقام صلاح و اصلاح فتنه این ... برآمده

بعد از تشریف فرمایی ... به تبریز و بیرون بردن نعش مرحوم ثقة الاسلام و سایر شهدا از دار
چهار صد نفر متجاوز از علما و سادات و اعیان ... [illegible] ... شورش و اضطراب ... با اولاد و اهل
جمعی ... به سفارتخانه‌ها ... [illegible] ... آمدن ... [illegible] ... شهر
ترکمانان نیز از ... [illegible] ... مضطرب شده ... کوچه ... گذشته از ارکان
گذشته ... آدینه خان از ... کوچه ... ارکان ... فرستاده او را
اطمینان داده ... [illegible] ... نصایح ... کرد که کوچه ... ارکان
ممکن نیست ... کوچه ... [illegible] ... دارم
در باره این ... [illegible] ... شدن ... خصوصا
آدینه خان ... [illegible] ... فرستاد
در ... [illegible] ... مراجعه ... شده ... اعلام
... [illegible] ... ادا
... [illegible] ... جمع کرده
نزد ... [illegible] ... قرار داده ... [illegible]
جمع کرده ... [illegible] ...
آورده ... [illegible] ... شهر ... [illegible]

فرصت برای [illegible] همه اوقات صرف [illegible] بود و هر
جمع شده [illegible] در رفع اغتشاشات انگریزی‌ها از آدینه خان [illegible] فرستاده [illegible] دربار [illegible]
و نیز برای آدینه خان فرستاده بودند

بعد از فرستادن امرای [illegible] با [illegible] کوچ [illegible] فرستاده
[illegible] فرستاده [illegible] تعیین کردن [illegible] کرده بودند که [illegible]
دریافت خان [illegible] در رفع [illegible] آنچه اهالی [illegible] خود
[illegible] کشور [illegible] اهالی [illegible] ماله را
جمع کرده تسلیم [illegible] دارد [illegible] شاه [illegible] خان واز [illegible]
با آدینه خان [illegible] درست [illegible] خان
میباشند [illegible] در حقیقت [illegible] در [illegible]
[illegible] میباشند [illegible] اهالی [illegible] داده
مشغول جمع کردن و دادن [illegible] میباشند تا رای جهان آرای [illegible] شاهنشاه دین پناه
در دفع و رفع [illegible] آنچه اقتضا فرماید

آنچه که [illegible] در [illegible] رفع [illegible]
[illegible]
[illegible] رفته [illegible] ماه [illegible]

بجماعه تواما شب عید با شجاع الدین ایشان داده حقیر بزرگ و اکثر اصحاب کرده بودیم تا صبح

بیست سواره از قراقچی و ازبکه و غیره در پیش اردوی ما مشرف شده رفتند

یکساعت قریب چهار پنج روز هم که در دست ایشان بوده سوار قراقچی با ترک برادر

بوده است که آدم ریش سفید ان مقرر آمده قبض میکنند که ایلخانی

حاصل که ما ایرانی که دارند داده اقوام که قبض نیافته چون اصرار مقصود آنها

این است که مالی داده و منافع آنها یا عبدالصمدخان باشد هنوز فصلی از غصه ها را

قبول کرده است چند نفر که فعلا مشغول گفتگو هستند آنچه قرار داده شود بعرض

خواهد شد

[illegible]

پیام مجله

خوانندگان و ما

در طی چهار سال انتشار مجلهٔ بررسیهای تاریخی (۲۵شماره)،فضلاودانشمندان و خوانندگان محترم علاقمندما بارها نظرات خود راچه کتبی وچه‌تلفنی وچه زبانی ، دربارهٔ مطالب ومباحث‌مجله‌وهمچنین شکل وقطع و نحوه چاپ آن ابرازفرموده‌اندواداره‌مجله‌نیز بـا امتنان فـراوان اکثر این نظرات را بمنظور بهبود وضع مجله درموقع خود بکار بسته ست وقسمت اعظم پیشرفتها و بهبود هائی هم که بتدریج در ضع مجله حاصل شده است ی گمان حاصل همین نظرات

خوانندگان ارجمند بوده است و از این رو سازمان مجلهٔ بررسیهای تاریخی بهمه جهت سپاسگزار این جمع از دوستداران فرهنگ و تمدن و تاریخ ایران میباشد.

ولی درخلال این زمان گلایه هائی نیز درمورد تقدم و تأخر چاپ مقالات از برخی نویسندگان حساس مابدفتر مجله رسیده است که اگرچه تصور و انتظار میرود که آن گلایه ها جنبه جدی ندارد معهذا ما را ناگزیر میسازد یادآور شویم در ترتیب تقدم و تأخر مقالات جز رعایت وضع مجله از نظر تناسب موضوعها، رنگ آمیزی صفحات ، نحوهٔ ارائه مجله و تصاویر و بالاخره مشکلات چاپخانه و مسائل فنی، علت دیگری وجود ندارد زیرا مقالاتی که درمجله بچاپ میرسد قدر متیقن ، موافق مرام و روش مجله میباشند و بالنتیجه از نظر مجله ، تفاوتی میان آنها نیست .

با توجه به آنچه گفته شد . مجلهٔ بررسیهای تاریخی مقالات و نوشته های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط بایران را که مستند بر مدارك و ارائه مآخذ در پای صفحات باشد با امتنان و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان و محققان ارجمند می پذیرد.

مسئولیت مندرجات و مطالب مقالات وارده با نویسندگان مقالات است و از اینرو مجلهٔ بررسی های تاریخی در قبال عقاید نویسندگان مسؤلیتی نخواهد داشت .

مقالات باید حتماً ماشین شده و روی یك صفحه نوشته شده باشد.

مقالاتیکه بدفتر مجله میرسد مسترد نمیشود.

مجله درچاپ و یا رد مقالاتی که بدفتر مجله میرسد آزاد است .

بررسی های تاریخی

ترکان غز و مهاجرت ایشان بایران

خبرت هست کزاین زیروزبرشوم غزان | نیست یك پی ز خراسان که نشد زیروزبر
خطبه بکنند به هرخطه بنام عزاز آنك | درخراسان نه خطیب است کنون نه منبر

(انوری ابیوردی)

نوشته

محمد جواد مشکور

(دکتر درتاریخ)

مقدمه‌یی:

دربارهٔ ترکان آسیای مرکزی

مردمی که اکنون بنام ترك خوانده میشوند پیش از قرن ششم میلادی به اسم‌های مختلف سیاسی وقبیله‌یی شناخته میشدند. در نیمهٔ اول قرن ششم میلادی گروهی از اقوام ترك آلتائی از مساکن خود مهاجرت کرده به اتفاق بعضی از قبایل همسایهٔ خویش امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که قلمرو آن بین سرزمین مغولستان و دریای سیاه بود.

بنیان گذاران این امپراطوری بزرگ، نخست عنوان ترك را برای خود بر گزیدند که در زبان ایشان بصورت توروك Turuk بمعنی قوی بکار میرفت. چینیان این اقوام را به زبان خود: تو- چوئه Tu-chueh یا به قرائت دیگر تو- کیو Tou-kiue می‌خواندند. اقوام متشکل این امپراطوری ترك درسال ۵۸۲ میلادی بسه دو دستهٔ ترکان شرقی و غربی تقسیم شدند. مرکزداری ترکان شرقی، درجایی به نام اورخون Orkhon درسرزمین مغولستان، ومرکزداری ترکان غربی، در سمیرچی Semirechy واقع بود.

هسو آن-تسنگ Hsu-an-Tsang سیاح معروف چینی درسال ۶۳۰ میلادی محل خیمه‌های ترکان غربی‌را درنزدیکی رودخانهٔ Chu یافته است وازایشان نام می‌برد.

هردو مملکت شرقی وغربی ترك، برتری وسیادت فغفوران چین رابرخود پذیرفتند. درسال ۷۴۲ میلادی، اتحادیه اویغورها که ازقرلوق (خلوخ،خلخ) وبسمیل Basmil تشکیل شده بود، دولت ترکان شرقی‌را منقرض ساختند در سال ۷٤٥ میلادی اویغورها برشهر اورخون تسلط یافتند، اما سلطنت(خاقان)های اصلی توچوئه تاسال ٦٥٧ میلادی به طول انجامید ودر آن سال چینیان ایشان را به اطاعت خود درآوردند.

ازسال ۶۸۵ تا ۶۸۸ م. سرزمین‌های توچوئه‌های غربی، دائما درمعرض حملات خاقانهای شرقی بود. زوال حکومت توچوئه‌های غربی با ظهور قوم ترك نژاد تورگیش Turgish ارتباط پیدا میکند. درسال ۷۱۶ میلادی ترکان غربی از زیر اطاعت ترکان شرقی خارج شده ورئیس قبیله تورگیش که سولو Sulu خوانده می‌شد یك دولت نیرومند ترك را درآسیای مرکزی تأسیس کرد امیران این قبیله ترك تاآخر قرن هفتم واوایل قرن هشتم یعنی تاسال ۷۳۹ میلادی سلطنت کردند.

(۲)

تورگیش‌ها ازطرف غرب وجنوب مورد حمله وفشار سپاهیـــان عرب و چینی‌قرار گرفتند.درسال ۷۵۱ میلادی، چینیان درنزدیکی ولایت‌تلس Talas ازلشکرعرب شکست‌یافتند وقبایل‌سیاه‌وزرد تورگیش‌نیز درجنگهای‌داخلی، قوای خودرا ازدست دادند. درنتیجه درسال۷٦٦ میلادی قرلوق‌ها، دره‌هـای چووتلس را اشغال کردند وهم ایشان بودند که درآن سال سویـاب Suyab پایتخت‌تورگیش‌ها را به تصرف خود درآوردند و این سرانجام امپراطوری توچوئه بود.

ایغورهاتا سال۸٤۰دراورخون‌بماندند ودرآن‌تاریخ درمقابل‌حملات‌قوم قرقیز (خرخیز)ازپای درآمدند. بقایای‌آنان پراکنده شدند و گروه‌بسیاری ازآنان به کانسو Kansu رفتند ودرآنجا حکومت جدیدی تشکیل دادند . این دولت‌تادوران‌تسلط تنکوتهاTangut یعنی‌سال ۱۰۲۰ میلادی ادامه‌داشت. درحوالی ۸٦۰ میلادی، ایغورها، دولت تازهٔ خودرا درمشرق کوه‌تیان‌شـان شرقی تشکیل‌دادند که تا دورهٔ مغول درآن نواحی بااستقلال تمام حکومت می‌کردند .[1]

درقرن هشتم میلادی درقسمت سفلای سیردریا (رود سیحون)، اوغوزها حکومتی‌تشکیل دادند وایشان با توغوز اوغوز که از ترکان شرقی بشمـار می‌رفتند ازیك‌اصل‌وقبیله‌بودند. این اوغوزها طایفه‌ئی ازترکان غربی بودند که بعدازمرگ سولو رئیس قبیلهٔ تورگیش پراکنده‌شدند. این‌چادرنشینان ترك به‌لشکرکشی‌های منظم‌نمی‌پرداختند وفقط به‌جنگهای‌چریکی وحملات نابهنگام به شهر های ماوراءالنهر می‌پرداختند، وگاهی به کمك یاغیـان و سرکشان می‌آمدند. مردم ماوراءالنهر برای اینکه خودرا در برابر حملات ایشان حفظ کنند،دیوارهای عظیمی که مانند سدبود درژاشت درحوالی‌بخارا

1- Minorsky, V . Hudud al - Alam. Oxford, 1937, P 263 - 264

ودرشاش (چاچ) بنیادگذارده بودند[۲]

بحثی در نام غز

هامیلتن J. Hamilton درمقاله‌یی که‌تحت‌عنوان‌توقوزاوغوز، واون‌اویغور درروزنامه‌آسیایی[۳] نوشته‌است، می‌نویسد که:این اصطلاح دراوایل‌قرن‌هفتم میلادی درمیان قبایل ترك شرقی که تی‌ئه‌لو Tielo خوانده می‌شدندمعروف بوده وبه معنی نه طایفهٔ هم پیمان یاتوقوز اوغوز بکار می‌رفته است . این طوایف نه گانهٔ ترك سپس علیه ترکان غربی قیام کردند وامپراطوری عظیمی تشکیل‌دادند که‌درتواریخ، نام‌قدیم ایشان‌اویغور آمده‌است وقرن دهم‌میلادی دوران‌عظمت‌ایشان‌است . پس‌ازآن‌طوایفی‌ازاین‌جماعت به‌طرف‌مغرب گسترش یافتند و پیوند خودرا با نظام هم پیمان نه گانه مزبور قطع کردند و به سرزمین‌های تازه‌یی روی‌آوردند وباقبایل ترك‌دیگری ارتباط وخویشاوندی پیدا نمودند. اینان همان قبایلی هستند که بدون توجه به اتحاویه نه گانه قدیم‌ایشان، نام‌آنان‌در کتب‌عربی‌وتواریخ اسلامی غز ودرمنابع رومی‌اوزوئی Uzoi آمده‌است.[٤] اصطلاح تغزغز Toghuzghuz که‌درمنابع‌اسلامی‌دیده‌میشود. بیشترمربوط‌به‌دورهٔ‌دوم‌سلطنت‌ایغورها درتیان‌شان‌شرقی‌میباشد.در کتیبه‌های تاریخی اورخون که ازخاقانهای ترك شرقی باقیمانده اصطلاح توقوز- اغوز مشاهده می‌شود که معادل کلمهٔ ترك بکاررفته است.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ غازانی در ذکر انساب ترك و مغول از دو اصطلاح ترکی «اون اویغور» و «توقوزاویغور» یاد کرده است وی‌مینوبسد که: «چنان آورده‌اند که درولایت اویغورستان دو کوه به

۲ - بارتولد - تاریخ سیاسی و اجتماعی‌آسیای‌مرکزی تاقرن ۱۲ میلادی ، کابل ۱۳٤٤ ص ١٦، ٤٢ ، ۱٤۳

3 - J. Hamilton, Toquz oghuz et on-uyghur (JA.CCL/1, 1962, P. 23-64)

4 - Cahen, cl. Ghuzz, Encyclopedie de L'islam T. 1 (Nouyvelle Edition) P. 1132-1133.

غایت‌بزرگ است.... و کوه‌قراقوروم درمیانهٔ این‌دو کوه افتاده وشهری که قاآن بنا کرده بنام‌آن کوه‌میخوانند درجنب آندو کوه، کوهی‌است که(قوت طاق) خوانند ودرحوالی آن کوه‌هادرموضعی ده رودخانه‌هست، ودرموضعی نه‌رودخانه. ودرقدیم‌الایام مقام «اویغور» درآن دورودخانه بوده،آنچه‌درآن ده رودخانه بوده‌اند ایشان را «اون‌اویغور» خوانند، وآنچه درنه رودخانه «توقوز - اویغور» وآن‌ده رودخانه‌را «اورقون» نیز میخوانند.[۵]

اویغورهااتحادیهٔقبایل‌خودرا «اون‌اویغور Cn - uyghur»، و«توقوز-اوغوز Toquz - Oghuz» میخواندند، یعنی‌قبایل ده‌گانه اویغورونه گانهٔ اوغوز.

مارکوارت خاورشناس معروف،طرفدار یکی‌بودن اویغورها باتغزغزها است، ولی‌خاورشناس‌معروف روسی بارتولد معتقداست که باید بین تغزغز - های اصلی‌واویغورها فرق گذاشت، وی‌میگوید کـه‌اطلاق اصطلاح«توقوز- اوغوز» براویغورهای سلسله جبال تیان‌شان ازمردم قبلی این‌سرزمین گرفته شده‌است که شا- تو Sha - to یعنی‌بیابانی‌خوانده‌میشدند. این‌مردم که ازقوم توچوئه (ترك) غربـی جداشده بودند. در قرن هفتم میلادی نزدیك دریاچهٔ بارکول Barkul میزیستند که درمنتهاالیه شرقی تیان‌شان واقع است وسپس درسال ۷۱۲م . به‌په‌ای تینگ[۶] (بیش‌بالیق) آمدند ودر ۸۰۸م تبتی‌ها ایشان رااز آنجا براندند. گریگوریو Grigoryew معتقد بود کلمهٔ تغزغز ازادغام دو لفظ تغوز- اویغورترکیب شده‌است وازاین جهت آن‌اصطلاح رابایدی«تغزغر» خواندنه «تغزغز».این عقیده‌مدتی دراز مقبول بسیاری ازعلمـای خاورشناس اروپایی واقع‌شد، وچنانکه‌می‌بینیم دخویه‌درسلسلهٔانتشارات کتب‌جغرافیایی عربی خود ، درپنج مجلداول اصطلاح موردبحث را تغزغز، با «زا» «درآخر» وازجلد ششم (۱۸۸۹م) آن‌کلمه راباذکر «را» درآخر، تغزغر آورده است.

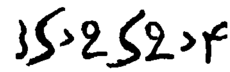
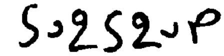
امابا‌تصفح‌دقیق‌در کتب‌قدیم‌پهلوی وتواریخ‌و کتابهای جغرافیایی‌اسلامی

---

۵ - جامع‌التواریخ طبع بهمن کریمی ج۱ص۱۰۶

6 — Pei — ting

معلوم می‌شود که این اصطلاح تغزغز است و نظریهٔ گریگورو درست نیست.

در کتاب نامه‌های منوچهر که درسال ۸۸۱ میلادی بزبان پهلوی نوشته شده این کلمه به‌طوروضوح درآن کتاب به‌خط پازند (اوستایی یادین دبیره)  Tughazghuzan ، ودرحاشیه‌و نسخه‌بدل به‌خط پهلوی  Tyghzghyz آمده‌است.[۷] وچنانکه گفتیم‌در کتیبه‌های اورخون که مربوط به‌خاقانهای قدیم‌ترك است کلمهٔ‌تغزغز با حرف «زاء» درآخر بطوروضوح‌ذکر شده‌است.

قوم تغزغز ازقرن نهم میلادی درنزد عرب مردمی شناخته شده بوده‌اند از محمد بن موسی الخوارزمی روایت شده که جائی که در کتاب بطلمیوس بنام اسکیثیاس Scythias آمده همان بلاد ترك وتغزغز است.

مسعودی در کتاب مروج‌الذهب (ج ۱ ص ۲۸۸ و۳٦٥) درضمن‌روایات خود،تغزغز را از قبایل مربوط به چین ذکر کرده نه اویغور . خان اویغور درقرن‌هشتم میلادی به‌طوایف وقبایل‌خود: اون - اویغوروطوقوزاغوز اطلاق میکرد[۸]

کلمهٔ «غز» درعربی (تاج‌العروس) ، «الغزغز» و «غز» آمده، ومی‌نویسد: «الغزغز کهدهد جنس من‌الترك»[۹]

دزی درذیل قوامیس عرب[۱۰] مینویسد که: مفرد«غز: غزی» وجمع آن «اغزاز» است. نام غزرابر کردان هم‌اطلاق کرده‌اند. درنیمه‌دوم قرن دوازدهم میلادی گروهی‌ازغزان به‌قیادت‌قره‌قوش ازمصر بشمال آفریقا آمدندو بخدمت موحدین که‌سلاطین آن‌سامان بوند داخل‌شدند. اینان، کمان‌هایی داشتند

---

۷ - Namakiha I Manushchihar. The Epistles of Manushchihar. By. Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay, 1912, Page 57.

۸ - بارتولد . تغزغز ، دائرة‌المعارف‌الاسلامیه ، ج ٥ ص ۳۲۲ — ۳۲٤

۹ - تاج‌العروس ، ج ٤ ، ص ٦٤

۱۰ - Dozy, Supplément aux dictionaires arabes, 2éd, Paris 1927.

که بخود آنان اختصاص داشت و آن را «قسی الغز» یعنی «کمان غزان» میخواندند. ایشان سیزدهمین مراتب نظامی را تشکیل میدادند. در قرن هفدهم میلادی مقام خود را ازدست داده شغل داغ کردن و شلاق زدن و سربریدن به ایشان محول شد. از این جهت کلمهٔ «الغز» درزبان پرتغالی بمعنی «جلاد» آمده است [۱۱]

مساکن غزان

از اواسط قرن سوم هجری (نهم میلادی) جغرافی نویسان عرب ازغزان یاد کرده اند. درقرن چهارم هجری از ترکان غز، سرزمینهایی را که ازجنوب به دریای آرال و بسترسفلای سیردریا (رودسیحون)، وازمغرب به رود اورال یا ولگای سفلا ودریای خزر، وازشمال شرقی به بسترعلیای رود ایرتیش Irtyish محدود میشد درتصرف داشتند.

همسایگان غزان درقرن چهارم هجری، این اقوام ترک بودند : درشمال مساکن ایشان، قوم کیماك، ودسته یی ازمردم قپچاق، ودرمشرق خرلخ (قرلوق) ها، ودرمغرب ایشان پچنگ ها Pecheng بخصوص دولت نیمه ترك خزر Khazar قرارداشتند . غزان با بلغاریهای ولگای میانه کم وبیش درارتباط بودند. مرز جنوبی ایشان، عالم اسلام و بلاد خوارزم وماوراء النهر بود . غزان بکشورهای متمدن و مسلمان غالباً اغنام واحشام و برده و پوست خز وسنجاب که از جنگلهای شمالی بدست می آوردند میفروختند. ایشان درشهرهای کوچك مرزی که یکی از آن ها یانی کنت Yanikant که محتملا همان «نو کردهٔ» پارسی و «حدیثهٔ» عربی است بارئیس خود درزمستانها قشلاق میکردند. این شهردرقسمت علیای رود جند Jand که امروز به نام پروسك Perovsk معروف است واقع بوده است.

مساکن غزان ازسواحل شرقی بحرخزروشمال گرگان تا حدود پاراب (فاراب) و ناحیهٔ دست کند واسپیجاب درسواحل غربی سیحون امتداد مییافت

۱۱ــ لغت نامهٔ دهخدا، مادهٔ غز .

وازاین حدود مرزهای غزوخرلخ باهم درمی آمیخت. تااواخر قرن چها
در بعضی ازمرزهای خوارزم وماوراءالنهر، دیوارها وسدهایی دربرا
وجودداشت که بی‌شباهت به‌دیوارچین دربرابرقبایل زردپوست مغو
ازجمله این‌سدها یکی دیوارعبدالله‌بن‌حمید معروف‌به حائط‌القلاص
درناحیه‌یی‌میان مصب‌رودجیحون‌وسیحون‌ازشمال بیکند آغازمیشدو
شهرطراز امتداد می‌یافت.[۱۲]

ذکرمساکن غزان درکتب قدیم‌اسلامی

ابن‌حوقل مینویسد: رودشاش (چاچ)، نهربزرگی است که در-
ترك واسلام جاری‌است وسپس ازشهرترکان ازحدودواوزکند گذشته
ناحیه رودخرشاب واورست وقبا وجدغل به‌آن‌میریزد وآب آن بسی
اخسیکث وخجند وبناکت وستکند میگذرد وبه‌پاراب (فاراب)می
بیابان می‌افتد وشهرغزان درکنارآن‌است، وازآنجاازیك‌فرسنگی د
میگذرد وسپس دردومنزلی حدیثه به دریای خوارزم میریزد[۱۳].

باز ابن‌حوقل واصطخری می‌نویسند که درطرف راست دریای آ
درنزدیك دهستان، جایی‌است که‌آنجارا«سیاه کوه» خوانند. درآنج
ازترکان غزجای‌دارند وایشان به‌تازگی دراین‌مکان‌آمده‌اند، زیرا
اختلاف کرده وگروهی‌ازایشان جداشده در اینجـا مسکن گزیدند
مکان چراگاه‌های وسیع وچشمه‌سارهای فراوان وجوددارد[۱٤].

اصطخری‌شمال‌دریای‌خزررا«مفازةالغز» یعنی«بیابان‌غزان» خوا
ونیزمی‌نویسد که جرجان تجارتگاه غزان باشدوایشان درآن شهر
خودرا‌عرضه‌کنند[۱۵].

۱۲- ابن‌حوقل صورةالارض ج۱ ص ٤٦٢-٤٦٣;-ien,EI,T,1,P. 1134
۱۳- ایضاً صورةالارض، طبع لیدن ج ۱ ص۵۱۱
۱٤- ایضاًابن‌حوقل ج۱ص۳۸۹، واصطخری: مسالك‌الممالك ص۲۱۹طب
۱۵- مسالك‌الممالك، طبع لیدن، ص۲۱۸و۲۹۹

ابن‌حوقل دربارهٔ رودشاش(چاچ) می‌نویسد که این‌رود اگر امتداد پیدا
کرد به‌یك‌سوم رودجیحون میرسید. غزان دروقت صلح کالاها را از آن‌راه‌به
نو میرسانند، وترکان بامسلمانان درصلحند . درقریهٔ حدیثه (یا دیه نو)
لمانان فراوانند، وآنجادارالملك غزان است، وپادشاه غزان درزمستان‌در
جای مسکن گزینند. شهرجندوخواره نزدیك‌آن‌است، ومسلمانان درآنجا
یارند، وزیرفرمان پادشاه غزان می‌باشندوازاین‌شهرهای سه‌گانه ، یعنی :
د، حدیثه وخواره، قریهٔ جند بزرگتراست، وآن درده منزلی‌خوارزم و
ت منزلی پاراب (فاراب) قراردارد[۱۶].

درترجمهٔ مسالك وممالك اصطخری دربارهٔ غزان چنین‌آمده‌است: «اما
کستان وتغزغز وخزخیز وکیماك وغزیه‌خرلخیه این همه رازبان یکسان
ت وهمه‌ازیکدیگر» امازمین غزازخزرو کیماك تازمین خرلخیه و بلغار
شد. وحدودمسلمانی از گرگان تاپاراب‌تااسپیجاب[۱۷]

«وجانب غربی ولایت غزیه‌وحدطراز برتقویس‌باز گرددتافاراب‌وشتکند
غد سمرقند ونواحی‌بخارا تاخوارزم تا کناردریا»[۱۸]

«ویك حدخوارزم به‌غزیه پیوندد وآن حدغربی‌است‌وشمال هم‌به‌حدود
یه باز گردد، حدجنوبی وشرقی به‌خراسان وماوراءالنهرپیوندد» [۱۹]

«جیحون به‌دریای‌خوارزم ریزد وبر کناراین‌دریا زمین غزباشد، چون‌به
لح‌باشند ازاین‌روی به دیه‌براتکین‌آیند وازروی دیگربه گرگانج‌آیندو
ن هردووبر کنارهٔ جیحون‌است»[۲۰]

«صبران شهری‌است که غز به‌صلح‌آنجاآیند وبازرگانی کنند، چون در
بان جنگی‌نبود،شهری‌پرنعمت‌است»[۲۱]

۱۶- ابن‌حوقل. صورةالارض، طبع لیدن، ص۵۱۱و۵۱۲
۱۷- مسالك‌وممالك فارسی،ص۱۱ — ۱۸- ایضاً ص۲۲۶
۱۹- ایضاً ص۲۳۵ — ۲۰- ایضاً ص۲۳۸
۲۱- ایضاً ص۲۶۳

رودچاچ، رودی بزرگ‌است، عموداین‌رود ازترکستان خیزد درحدود اوزکند آنکه‌رود خرساب(خرشاب) و رود اورست وقبا(فنا) و رودجدغل، دیگررودها درآمیزد، و رودی عظیم شود وبه‌اخسیکث‌آید،آنکه به خجند رسد تابناکث وتاستکند وپاراب، چون ازحدصبران بگذرد، براین آب دو رویه‌خانه‌هانه‌های‌غزباشد، دراین‌آب غله برندسوی‌غز. چون‌به‌آشتی‌باشند. و این‌غزبیشترمسلمانند. لکن دارالملك غزاست. ودرزمستان پادشاه غز به‌این جایگاه مقام دارد وپادشاهی غز راست وازخوارزم تااین‌جایگه ده مرحله بود واین جایگه ناپاراب (فاراب) بیست مرحله» [۲۲]

در کتاب جهان‌نامه تألیف سال ٦۰٥ هجری ، اثرمحمدبن نجیب بکران چنین‌آمده‌است: رودچاچ (شاش) پس‌ازپیوستن جوی‌ایلاق درحدوداوز کند بدان، به‌اخسیکث وازخجند وپاراب (تاراب) بگذرد وازسرزمین قبایل‌ترك وترکمان گذشته به‌بحیرهٔ جندریزد. ونیزمی‌نویسد:

«مسکن غزان دراصل پاراب (تاراب) وبحیره جندبوده است بر هر دو جانب ازجیحون چاچ. پس قومی از ایشان که معلوم نیست به حدود ختلان افتاده‌اندازحدودبلخ،وآنجاساکن‌شدند تاعهدسلطان شهید سنجربن‌ملکشاه پس درشهورسنهٔسبع‌واربعین وخمسمأة خروج کردندوبسوی خراسان‌بیرون آمدند وبعدازآن به‌حدود کرمان‌افتادند. افنی‌الله‌باقیهم» [۲۳]

در کتاب حدودالعالم من‌المشرق‌الی‌المغرب تألیف سال ۳۷۲ هجری دربارهٔ مساکن غزان چنین‌آمده‌است:

«ازجزایر دریای‌خزر، دیگرجزیرهٔسیاه کوه‌است. گروهی‌ترکانندازغز. آنجا مقیم‌گشته واندردریا واندرخشك دزدی کنند» [۲٤]

۲۲- ایضاً ص۲٦٥، کتاب مسالك‌وممالك اصطخری ترجمهٔ فارسی. تهران ۱۳٤۰

۲۳- جهان‌نامه، به کوشش دکترمحمدامین ریاحی، تهران ۱۳٤۲،ص٤۹و۷۲

۲٤ - حدود العالم به کوشش‌دکتر منوچهر ستوده، ص ۲٤

« دیگر اندرآخر حد ترکان تغزغزی ،آنجا که پیوسته است به چین ، کوهی است مقدارچهل فرسنگ درازی آن‌راطفقان‌خوانند . و هم بنزدیك طفقان اندرناحیت تغزغز کوهی بر گیرد وسوی مغرب همی رود اندر میان تغزغز و یغما، وخرگاه های‌مختلف تا بکوه مانسا پیوندد. »

« دیگر از اول حد تغزغز ازنزدیکی دریای ایسی گول، کوهی بر گیرد وهمی‌رود تاآخرنخسیان واول حد خلخ و آنکه عطف کند وشاخی‌بناحیت قومی ازخرخیز باز گردد». [۲۵] و نیزدرسخن‌اندرناحیت‌تغزغزمینویسد «مشرق اوناحیت چین است وجنوب وی بعضی خلخ ومغرب وی بعضی خرخیز است وشمال وی هم خرخیزاست اندرهمهٔ حدود اوبرود ، و این ناحیت مهمتر ناحیت است ازترك، وبیشترین قومی بودند در اصل ، وملوك همه ترکستان اندرقدیم ازتغزغزبودندی ، و مردمانی جنگی‌اند و با سلاح بسیار، و ایشان به‌تابستان وزمستان ازجای بجای همی گردند بر گیاخوارها و هواهائی که خوشتربود ، واز این‌ناحیت مشك بسیارخیزد ، و روباه سیاه وسرخ و ملمع، وموی سنجاب وسمور وقاقم وفنك وسبیجه وختو و غزغا وخیزد، وجائی کم نعمت، وخواستهٔ ایشان ،گوسپند و گاو واسپ است ،واندراین ناحیت آبهای بسیار است، وبی عدد وتوانگرترین ترکانند وتاتارهم جنسی ازتغزغزاند . »

جیمانجکث ـ قصبهٔ تغزغزاست ، شهری میانه است ومستقرملك‌است وبحدود چین پیوسته است ،به‌تابستان اندر وی سخت گرم بود و به زمستان سخت خوش بود، وبه نزدیکی وی کوهی است آن را طفقان خوانند ، واز پس این کوه پنج ده است و نام ده ها این است : کوزارك ، جملکث ، بنجیکث ، بارلغ ، جامغر، وملك تغزغز بـه تابستان به این ده بنجیکث نشیند و اندر شمال‌تغزغز،صحرایی‌است میان تغزغز وخرخیزبرود تا به ناحیت کیماك. [۲۶]

مینورسکی درحواشی خود بر کتاب حدودالعالم ، بعضی از این امکنه غزان را شرح داده وچنین‌مینویسد:

---

۲۵ ـایضاً ص۲۷

۲٦ ـ ایضاً ص ۷٦ و۷۷

کوه طفقان که چینانکث را از پنجیکث جدا میکند ، مسلماً همـار تیان شان شرقی است که بلندترین قلـهآن ۱۲۰۸۰ پـا ارتفـاع دارد . کلمهٔ طفقان تلفظ غلط «تورفان» است که در کتابهای عربی بدین صورت در آمده است. نام تورفان درمنابع سکایی قرن هشتم تتورپامنی کامپثا Tturpamni-Kamptha ذکر شده است . پنجیکث کلمه یی ایرانی و سغدی است و معادل ترکی آن بیش - بالیق Bish-baliq است که درهر دوزبان بمعنی پنج شهر Pentapolis آمده است. ممکن است که پنجیکث مرکزاداری پنج شهر بوده باشد. درزبان چینی نام شهر پهٔی- تینگ Pei-ting بمعنی دربارشمالی آمده است. نام بیش بالیق در کتیبه‌های اورخون درشرح سفر کواتگین درسال ۷۱۳ میلادی یادشده است

چینانجکث ، همان چینانکث یعنی شهرچینی است. این شهر در ٤٥ کیلومتری مشرق تورفان واقع بودوبه‌زبان چینی کائو-چانگ Kao-chang وسپس هو-چو Hu-chu آمده که بترکی قو-چو Qo-cho شده‌است .

ابوریحان بیرونی (قانون مسعودی ص۱۰۳) این شهر را چینانج کث خوانده ومیگوید : آن همان قوچو است که مقر اویغورخان میباشد در دیوان لغات‌الترك محمودکاشغری (ج۳ ص۱٦٥) نام این شهرقجو آمده‌است

جاءغر، ظاهراً دراصل : چامغر Chamghar بوده و در راه بین فرغانه و خجند قرار داشته است ، ودر کتابت عربی. صامغار وصامغر شده است [۲۷]

یاقوت در معجم‌البلدان در ذیل عنوان ترکستان مینویسد که: شهرهای مشهورترکان شانزده شهر است وتغزغز درمیان بلاد ترك مانند بادیهٔ چادر-نشینان است که کوچ کرده در آنجا فرود آیند و بدکشیه اهل شهرها و دیه های ترکنند . گویند که گوسفند دربلاد ترکان کمتر ازچهاربره نزاید و چه بسا که پنج تاشش بچه زاید، اما دو وسه بچه بسیارنادراست. پهناورترین بلاد ترك تغزغز است [۲۸] .

---

۲۷ - Minorsky, Hudud Al Alam, P. 271-273

۲۸ - معجم البلدان ، طبع اروپا ، ج۱، ص ۸۳۸-۸٤۰

ابن‌اثیردر کتاب الکامل فی‌التاریخ مینویسد : ترکان غز که خراسان را چپاول وغارت کردند بردو گونه بودند : یکی را اجق (اوچوق)میگفتند و میر ایشان طوطی‌بن دادبك نام داشت ، دسته دیگر را برق (براق)میگفتند که امیر ایشان را قرغوت بن عبدالحمید میخواندند.[۲۹]

خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله اقوام:او یغور،قبچاق،قانقلی، قارلوق (خرلوخ، خلخ) ، قلج (خلج) را ازطوایف اوغوزمیداند[۳۰]

آداب و رسوم غزان

نخستین سیاح مسلمانی که به سر زمین‌غزان سفر کرده و دربارهٔآداب ورسوم‌ایشان‌مطالبی‌سودمندبجای گذاشته است تمیم بن‌بحرمعروف به‌مطوعی است که‌ظاهراً‌ازخاندان مطوعان وداوطلبان جهاددرمرزهای اسلام‌بوده‌است. یاقوت در کتاب معجم‌البلدان درذیل کلمهٔ ترکستان قسمتی ازسفرنامهٔ او را به بلاد ترکان یاد کرده‌است ومینویسد: « تمیم بن‌بحرمطوعی بسرزمین‌غزان سفر کردواین‌سفرشش‌ماه بطول انجامید ودرسفرنامهٔخود نوشته که سرزمین ایشان بسیارسرداست . او بیست روز در بیابانهایی که در آن چشمه‌سارها و چراگاههای فراوان بود سفر کرد ولی در آن صحرا ها قریه‌یی وجود نداشت . وی‌غزان را دید که همگی چادرنشین بودند، پس ازآن بیست‌روز دیگردردیه‌ها سفر کرد ودرآنجاها، عمارات بسیاریافت، و گوید : مردم آن آتش‌پرست وزردشتی و زندیق(مانوی) بودند. پس ازآن بشهرپادشاه غزان درآمد و گوید که آن شهری مستحکم بودو درگرداگرد آن روستاهای آبادان وجود داشت چنانکه قریـه ها بهـم پیوسته بودندوآن‌شهر دوازده دروازه بزرگ ازآهن داشت ودرآنجا بازارها و کوچه های پـر جمعیت مشاهده میشد،ومردم مشغول‌تجارت‌بودند وبیشترایشان‌دین زنادقه (مانویان) داشتند. و گوید : از آنجا تا کشور چین بیش از سیصد فرسنگ راه‌است .

۲۹- کامل‌بن‌اثیر ، ج ۱۱، س ۸۲

۳۰ - جامع‌التواریخ ، ج ۱ ، س ۲۹

پیش ازاینکه به‌شهر پادشاه در آییم از دور قصر پادشاه را دیدیم که از ز
ساخته‌بودند وبرسر آن ، نهصد مردپاسبانی میکردند ». مطوعی درسفرنامه
خود ازسنگریزه‌هایی نام می برد که ترکان بوسیلهٔ آن طلب باران و برف
میکردند وشرحی مفصل در کیفیت نزول باران توسط آن سنگها در کتاب
معجم‌البلدان یاقوت آمده است.[۳۱]

ذکر ابن‌فضلان ازغزان - احمدبن فضلان‌بن‌عباس بن‌راشدبن حماد که
دراواخر قرن سوم هجری بکشور غزان سفر کرده درسفرنامهٔ خود که بنام
«رسالهٔ ابن فضلان» معروف است چنین‌می‌نویسد : «سپس به‌قبیله‌یی ازترکان
بنام «الغزیه»(غزان) رسیدیم .آنان‌مردمانی‌بیابان‌نشینند ودرزیرسیاه‌چادرها
زندگی میکنند وپیوسته دریبلاق و قشلاقند . هرگاه بیکی از آنان ستمی
بشود ، یاواقعهٔ ناگواری برای آنان روی کند ، سر بسوی آسمان برداشته و
خدای رابزبان خویش بیرتنکری یعنی خدای یگانه خوانند . این مردم
طهارت نمیگیرند وغسل وشست وشو نمیکنند وبه‌ویژه در زمستان با آب
سروکاری ندارند وزنانشان رااز مردان مستور نمی‌دارند ، و نیز زنان هیچ
عضو خود رااز کسی پنهان نمی‌نمایند ، رسم ایشان درزناشویی آن است که
دختر یازنی رابرگزینند ودربرابر چنددست لباس خوارزمی ، برای یک‌مرد
نامزد کنند .کابین آن‌زن ، گاهی چند شتر یاچهارپا است . هیچکس پیش از
پرداخت‌کابین ومهریه که مورد قبول ولی آن زن باشد نمی تواند به‌آن زن
دست بیابد ، وچون مهریه راپبردازد ، بی‌بیم وشرم بخانهٔ زن در می‌آید و
درپیش پدرومادر و کسانش دست آن‌زن راگرفته بخانهٔ خود میبرد. هرگاه
مردی بمیردوهمسری داشته باشد که مادرپسربزرگش نباشد ، وی بازن‌پدر
خود ازدواج میکند . هیچکس ازبیگانگان وبازرگانان نمیتوانند در پیش
غزان ، غسل جنابت کنند ، مگردرشب هنگام یا دوراز نظر ایشان ، زیرا
ترکان ازین‌کار بخشم می‌آیند ومیگویند : این‌شخص میخواهد بااینکار ما

۳۱ - معجم‌البلدان یاقوت حموی ، ج۱ ، ص ۸٤۰ و ۸٤۲

را جادو کند ، و کسانی را که درپیش‌ایشان‌درآب فرورودند ،جریمه‌میکنند .

هرگاه یکی ازایشان بخواهد بسفری رود ، شتران ویا چهارپایان و یا اموال خود رابه‌نزد دوستش بامانت میگذارد وبه اندازهٔ احتیاج ، چیزی از آنها برمیگیرد وچون ازسفرباز گردد ، دوستش‌آن‌اموال‌را بوی پس‌میدهد. از پادشاهان وامیران آنان ، کسی که اورا «ینال کوچك» میخواندند وتازه مسلمان شده بود ، ملاقات کردم . به‌او گفته بودند : اگر اسلام اختیار کنی دیگر برما ریاست نخواهی داشت . این شخص ناچاراز دین اسلام‌باز گشت. هرگاه مردی ازایشان بیمار شود و غلام و کنیز داشته باشد آنان بخدمتش می‌ایستند وبرای اودر گوشه‌یی ازخانه چادری‌برپا میکنند ، اما باونزدیك نمیشوند ، واوهمچنان درچادر می‌ماندتابمیردیابهبودیابد . ولی‌اگرآن‌بیمار کسی رانداشته باشد ، اورا دربیابان می‌اندازند وازنزد وی میروندهنگامی که بمیرد برای اوچاله‌یی بزرگ بشکل اطاقی حفر میکنند و قبای او را به‌تنش کرده‌و کمربند و کمانش رابراومی‌بندند . ویك قدح چوبی‌پرازشراب نبیذ ، دردست او می‌نهند ویك ظرف چوبی ازشراب دربرابرش می گذارند ، واموالش را درنزد او مینهند وآنگاه اورا درآنجا می‌نشانند وسقف اطاق‌را می‌پوشانند و بالای سقف را بشکل گنبدی می سازند . سپس به ستوران و چهارپایان اوروی‌آورده وازیك تایکصد وتا دویست رأس ازآنها رامیکشند وگوشت‌آنها رابه‌جز کله‌وپاچه وپوست ودم می‌خورندوآنچه را که‌نخورند برچوبه‌یی می‌آویزند ومیگویند : اینهاستوران اوهستند که برآنها نشیندو به‌بهشت رود. هرگاه درزمان زندگیش ، کسی را کشته و یامرد دلیری بوده باشد ، بشمار دشمنانی که بدست او کشته شده‌اند ، شکلکهایی از چوب تراشیده برگور اومیگذارند و گویند : اینان غلامان اوهستند که در بهشت درخدمت اوخواهند بود .

ترکان عموماً موی ریش خود را میکنند وتنها سبیل میگذارند گاهی پیر فرتوتی رامی‌بینید که ریش خودرا کنده و کمی ازآنرا درزیر چانه‌اش

باقی گذاشته و پوستینی بردوش انداخته است ، چنانکه اگر کسی اورا از دور بیند ، بی گمان می پندارند که او یك بز است . پادشاه غزان را یبغو میخوانند، و این‌نام مخصوص‌شخص‌امیراست . ونایب‌وجانشین اورا **کوذرکین** مینامند . من سپهسالار ایشان را دیدم ، واو **اترك‌بن‌قطغان** نام داشت وبرای ماچادرهای ترکی برپا کرد ومارا در آنها جای داد . عادت ترکان در لباس پوشیدن آن است که جامه تاپاره پاره نشود،آن‌را ازتن بیرون نکنند» [۳۲]

ابن‌فقیه در مختصر کتاب البلدان می‌نویسد که همهٔ شهرهای ترکان در عدد شانزده است، و تغز غزعرب ترکانند . ازچیزهای شگفت آورآنکه ترکان سنگریزه‌هایی دارند که بدانها می‌توانند هرچه بخواهند طلب برف و باران کنند، و این‌عمل در نزد ایشان مشهور است. و هیچ کس ازترکان‌منکرآن نیست. وخاصه این عمل در نزد پادشاه تغزغز معمول است و جز در نزد وی پیش‌هیچ‌یك ازپادشاهان‌ترك نیست . گویند این‌عمل‌را ایشان‌ازمردم شهرهایی که‌در برآمد نگاه آفتاب جای‌دارند فراگرفته‌اند.

آورده‌اند که: اسماعیل‌بن‌احمد سامانی‌در هنگامی که‌باآنان می‌جنگید، ایشان بااین عمل هوا را سرد کرده ، نزدیك بود بسیاری از لشکریان‌او را از میان بردارند . اسماعیل‌به درگاه خدا بنالید، و به‌یاری خداوند برآنان ظفر یافت [۳۳]

استاد مجتبی مینوی در حواشی کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبر نی می‌نویسد :

« استمطار بااحجار ، وباران آوردن به وسیلهٔ سنگ از عقاید وعادات ترك و مغول است که در کتب تاریخ و جغرافیای فارسی و عربی قدیم ذکر کرده‌اند . از معجم‌البلدان یاقوت و مجمل التواریخ و جهانگشای جوینی

۳۲- رسالة ابن‌فضلان ، تحقیق‌الدکتور سامی‌الدهان ، طبع دمشق ، ۱۹۵۹ میلادی، ص ۹۱-۱۰٤ ، وترجمه آن : سفرنامهٔ ابن‌فضلان به‌قلم ابوالفضل طباطبائی ، طبع بنیاد فرهنگ ، ۱۳٤٥ شمسی ، ص ٦۹ - ۷۷

۳۳ – مختصر کتاب البلدان، طبع‌اروپا،ص ۳۲۹

گرفته تامطلع السعدین وروضةالصفا وحبیب‌السیر وحتی کتابهای لغت‌وادب فارسی ازاین عمل ذکری به میان آمده است . این عمل جادوگری باران و برف آوردن به‌وسیلهٔ سنگ مخصوص رابه‌ترکی **یای** وبه‌زبان‌مغول **جده** می‌گفتند و سنگی که به کار می‌بردند ، سنگ پادزهر بوده‌است که‌آن رادر آب قرار می‌دادند ، وآن را **یده وجده تاش می‌خواندند**. کسی‌را که واقف به این علم بوده‌است واین‌عمل را انجام می‌داده **یایچی** ، یده‌چی ، و جده‌چی می‌نامیدند . در تاریخ فخرالدین مبارك شاه (چاپ‌راس ص ٤٢) آمده‌است: دو سنگ دیگر است که آنراهم برشکل چلیپا بسازند وبایکدیگروصل کنند ودر صحرا برسرچوبی کنند و به‌خون زنی که زجه شده‌باشد بیالایندومشت آب برآن‌اندازند ، دروقت‌ژاله باریدن گیرد ورعدهای‌سهمناك زند .اگر در این میان کفچهٔ آتش براندازند صاعقهٔ هول‌پیدا آید ورخش افتادن گیرد[٣٤]

جاحظ در کتاب التربیع والتدویر ، مصدقیه و دیناوریه و تغزغزیه را از مانویه شمرده است [٣٥]

ابوریحان بیرونی درآثار الباقیه عن‌القرون الخالیه، درضمن ذکراعیاد خوارزمیان ازجشنی به نام«فغبریه» یادمی کند ومی گوید که: اصل‌آن کلمه «فغربه» به معنی «بیرون شدن‌شاه » بوده‌است وآن‌مصادف‌باروز اول‌ماه‌ششم سال‌یاماه اخشریوری (شهریور) بوده است.

درچنین روزی شاهان خوارزم به‌جهت‌آنکه فصل گرماسرآمده وموسم سرما روی میکرد ،به زمستانگه(یعنی قشلاق)می‌رفتند وترکان‌غزرا ازمرز-های‌خود دفع می کردند و اطراف کشور خویش را از حملات ایشان نگاه می‌داشتند [٣٦].

ابوسعید عبدالحی‌بن ضحاك گردیزی در زین‌الاخبار در بسارهٔ غزان و رسوم و آداب ایشان چنین می‌نویسد :

٣٤ــ سیرت جلال‌الدین مینکبرنی ، ص٣٩٢-٣٩٣؛طبع تهران ، ١٣٤٤

٣٥ــ ثلاث رسائل‌لابی‌عثمان‌بن‌بحرالجاحظ بصری، طبع لیدن ١٩٠٣،ص١٣٨

٣٦ــ آثار الباقیه ، طبع‌اروپا، ص٢٣٦

«اماغزان مردمانی‌اند که ملك‌ایشان‌را **تغزخاقان** گویند واندرروزگار قدیم ، تغز خاقان مردی بود که اورا **کورتکین** گفتندی، ومادر اواز چین بود ، و خاقانی برادر این کورتکین داشت که مادر او آزادبود، پس برادر قصد کشتن او کرد و او راگلو ببرید، وبه‌جایی که مردگان ایشان بودندی بیفکند. و دایه‌یی بود مر کورتکین را ، او را سوی‌مانیان؛ (شاید مانویان) برد و به دارویبان داد تااو را معالجت کردند ، پس او بـه شهرازل آمد که حضرت تغزخاقان بود ، و پنهان همی‌بود. کورتکین حشری‌انبوه گرد کرد ، وقصد تغزخاقان کرد... و تغزخاقان را بکشت، وخاقانی را بگرفت . چنین گویند که تغز خاقان‌را هزار چاکر باشد ، وچهارصد کنیزك، واین‌هزارمرد سال تاسال پیش‌خاقان طعام خورند ، هرروز سه بار، و چون نان بخورند . سه‌گان شراب بخورند و شراب ایشان از انگور باشد . این خاقان پیش‌عامه بیرون نیاید مگربه وقتی نادر، چون برنشیند همه پیشروان بیایند وپیش‌او بروند اندر راه، واز خانه‌تاکنارهٔ شهرهمه سماطین (یعنی دو دسته از مردم) زده‌باشند واز رئیسان‌شهریکی پیش‌او همی‌رود ، و بردابرد همی کند،وچون از اسپ‌فرود آید، و اسپ از دهلیز آرند، همه پیش اسپ اوزانوزنندتاآن اسپ بگذرد . تغزخاقان برمذهب دیناوری(یکی ازفرق‌مانوی)باشد امااندر شهر ولایت‌اوترسا هست‌و ثنوی وشمنی‌هست . او را نه‌وزیراست. چون کسی رابه‌تهمت‌دزدی‌بگیرند بندبرپای او نهندودست بر گردن‌اوبندند وبرهررانی دویست چوب‌بزنندش و صدچوب‌برپشتش بزنند و اوراگرد بازاربگردانند پس هر دو دست و هر دو گوش و بینی او ببرند ، و منادی بانگ همی کند کـه هر کس این ببیند ، فعل او مکنید . چون کسی بادوشیزه زنـا کند ، سیصد چـوب او را بزنند ، و اسپی مادیـان و جامی سیمین از پنجاه شتر سیم بستانند، و اگر باکالم (زن شوهردار) زنا کند ، هر دورا بـه در ملك آرند وملك بفرماید تاهریکی را سیصد چوب بزنند،.و مرد را در خرگاهی پوشیده تا فرش تمام ازنمد نوتمام کنند تابه‌شوی زن دهند، وآن زن زانیه

را بدان‌مرد زانی دهند و شوی زن، مر آن مرد زانی را لازم کند تا ازبهر او زن آرد، وکابین آن زن، اوبدهد اگرزانی توانگرباشد، واگردرویش‌باشد سیصد چوب بزنند اورا رها کنندش. اگسی مرد کشد، اورا تاوانی عظیم بکنند چنانکه اندر آن مستأصل گرددویك ماه اندرزندانش‌بدارند وسیصد چوب بزنند اورا، پس یله کنندش. واگردرویش باشد به چوب اقتصار کنند وبگذارندش.

تغزخاقان اندر کوشك باشد، و دیواریشت وفرش او نمد باشد، امافرش اهل اسلام بر روی او کشند و دیبای چینی بر روی فرشها کشیده .اما عامه ایشان همه صحرایی باشند وخیمه وخرگاه دارند ولباس ملوك ایشان دیبای چینی وحریر باشد واز آن عامه حریر و کرباس، وجامهٔ ایشان دواج(لحاف) باشد وفراخ آستین و دراز دامن. و کمرملك ایشان به‌حلیت درباشد،وچون به‌مجلس اومردم انبوه بیاید، تاج برسرنهد، وچون برنشیند، سی هزارسوار با اوبرنشینند، همه‌جوشن وزره دارند.ازجهت گرما مردمان‌آنجا سردابه‌ها سازند و از گرماگه آنجاباشند، ومردمان آنجا بیش اندر سردابه باشند، وازباران آن صحراها درخانه‌ها گریزند، وهمه مردمان ایشان کمر بندند، وکارد و خنجر بروی بیاویزند، و چیزی که ایشان را به‌کار آید از آنجا آویخته دارند. و بردرعامل‌آنجا سیصدیاچهارصد مرد گردآیند ازدیناوریان (مانویان) وصحف‌مانی را به‌آواز بلند همی خوانند و درپیش عامل آیند و سلام کنند وباز گردند.[۳۷]

اعتقاد به‌توتم

غزان مانند اقوام ابتدائی‌اعتقاد به‌توتم یعنی حیوان مقدس‌قبیله‌داشتند. توتم را به‌زبان خود اون قون (اونقون)می‌خواندند و علامتی را که برای آن اختیار میکردند تمغا می‌نامیدند.

خواجه رشیدالدین درجامع‌التواریخ ازاین اونقون‌ها وتمغاها به‌تفصیل

۳۷- زین‌الاخبار ص ۲٦٦-۲٦۸

یاد کرده است. توتمهائی که درآن کتاب ذکر شده بیشترشاهین و قرتال و طوشنجیل و سنقور و اوج وجاقر هستند که غالباً نام حیوانات میباشد و از ایشان به‌اقوام مغول به‌ارث رسیده است[۳۸]

داستان دده قورقود

درمیان اقوام ترك بخصوص طایفه‌غزان داستان پهلوانی‌بنام دده قورقود رواج‌دارد که یگانه نسخه خطی‌آن در کتابخانه سلطنتی‌آلمان‌بدست‌آمدو نخستین‌بارفلیشر Fleischer دانشمندآلمانی هنگام تنظیم کاتالوگ کتابخانهٔ مزبور به‌این کتاب برخورد چون پشت صفحه اول این کتاب نوشته شده‌بود که‌این نسخه درقرن دهم هجری به کتابخانهٔ‌احمدپاشاوارد شده‌است‌ازاین‌رو فلیشر آنرا جزو آثار قرن شانزدهم میلادی‌به‌ثبت رسانید . در اوایل قرن نوزده‌دیتس Diz دانشمند زبانشناس‌آلمانی یك‌نسخه‌ازاین کتاب را استنساخ کرد و درآن به‌تحقق پرداخت و داستان کشته‌شدن «دپه کوز بدست‌بساط» (بساط دپه کوزی اولدردکی) را به‌آلمانی ترجمه نموده به‌چاپ رسانید. پس از دیتس دانشمندبزرك‌آلمانی نلدکه Noldeke درسال ۱۸۵۹ تمام‌نسخه دده قورقود را ازنو خوانده به‌آلمانی ترجمه کرد ولی چون‌قسمت بسیاری از آنرا نتوانست درست بخواند و بفهمد از انتشار آن خود داری نمود بعد از وی دانشمند شهیر روسی بارتولد با استفاده از تحقیقات و یادداشتهای نلدکه دنباله کار او را گرفت و درسال ۱۸۹٤ دربارهٔ این کتاب مقاله‌ای منتشرنمود وقسمتهائی ازآنرا به‌روسی ترجمه کرد . در اوایل قرن بیستم انجمن تدقیق آثار اسلامی وملی استانبول ، درصدد انتشار این کتاب برآمد ومعلم رفعت‌یکی ازدانشمندان ترکیه زحمت این‌کاررا به‌عهده گرفت و نسخه‌خطی‌آنرابابعضی‌ازحواشی‌وشروح‌در۱۹۱٥ بچاپ رساند . بروی صفحه اول‌آن عبارت « کتاب دده‌قورقودبزبان‌طایفه‌غز» نوشته شده‌است.درصفحه‌سه

---

۳۸ ـ جامع‌التواریخ ص ۳۸-٤٥

مقدمه‌ای‌دارد که‌چنین‌آغازمیگردد : بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم رسول علیه‌السلام زمانـنه یقین بیات بریتدن (بویندن) قورقوت‌آتاد یرلربرار قوپدی، اوغوزون اول کشی تمام بیاجسیدی نه دیرسه اولردی ، غایبدن درلو خبر سویلردی، حق تعالی انك کوکلنه الهام ایدردی » یعنی: بنام خداوند بخشنده مهربـان نزدیك بزمان رسول علیه‌السلام مردی بنام بابا قورقوت برخاست آن مـرد داناتر از همه غزها بود ، هر چیزی که میگفت می‌شد غیب گوئی‌های‌درستی می‌کرد حقتعالی به قلب او الهام می‌نمود . « مقدمه کتاب بـا این عبـارت خاتمه می‌یابد: «قورقوت اوغوز قومنك مشکلنی‌حل ایدردی «هرنه‌ایش‌اولسه قورقوت آتایه طانشمینجه ایشلمزلردی ، هرنه کـه بیورسه قبول ایدرلردی سوزین طوتب‌تمام ایدرلردی ، یعنی: «بابا باقورقوت مشکل قـوم غز را حل می‌کردبدون مشورت باباباقورقوت به‌کاری اقدام نمی‌کردند هرچه‌میفرمود می‌پذیرفتند و به دستورش عمل می‌کردند» به پایان می‌رسانیدند . پس‌ازاین مقدمه چهار مقاله‌حکیمانه : (دده‌قورقودك حکیمانه دورت مقاله‌سی)متضمن پند واندرز آمده است . آنـگاه یك مقاله درباره تقسیم انـواع زن برچهار دسته : « اوزان طرفندن قادینلرك دورت قسمه تقسیمی» از قول دده قورقوت ذکر شده است . سپس دوازده داستان جداگانه ازصحنه‌های مختلف‌زندگی طایفه غز بخصوص نمونه‌هایی از قهرمانی امیران و بیك‌زادگان آنـان نقل شده ومتن آخرین داستان «ایچ‌اوغوزه» «طاش‌اوغوزون عاصی‌اولمسی‌حکایه سی» یعنی داستان عاصی‌شدن غزهای بیرونی برغزهای درونی» درصفحه۱۷۲ کتاب به پایان می‌رسد. این کتاب چنانـکه در متن‌آن مـکررباد شده‌مربوط به طایفه غزهااست یعنی همان غزهایی که در اواخر قرن چهارم و اوایل‌قرن پنجم هجری به‌آذربایجان مهاجرت کردند وبعد در آنجا اقامت گـزیدند . اما معلوم نیست این داستان‌مربوط به‌پیش‌ازمهاجرت ایشان است یا پس‌ازآن ممکن است این قصه از حماسه‌ها و داستانهای قدیمی‌آن قوم بوده که سینه

به‌سینه حفظ کرده ودر آذربایجان آنرا به‌رشتهٔ تحریر درآورده باشند[۳۹]

بنابراین هیچگونه ارتباطی به‌زبان پیشین آذربایجان نمی‌تواند داشته باشد ، بلکه مربوط به ادبیات قدیم ترکی‌است : جعفراغلو از نویسندگان ترك دائرةالمعارف جدید اسلامی معتقد نیست که این کتاب ازقرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) باشد ، بلکه برآنست که آن را بطورقاطع به قبل از قرن چهاردهم میلادی (هشتم‌هجری) نمی‌توان نسبت داد.[٤۰]

خاورشناس معروف اینوسترانتزف Inostrantzew احتمال می‌دهد که‌این دده‌قورقود همان قورغودبن عبدالحمید باشد که عمادالدین اصفهانی وابن‌الاثیر از او یاد کرده‌اند . کاهن Cahen عقیده دارد داستان دده قورقود که سینه به‌سینه درمیان اقوام ترك غز آسیای مرکزی و آسیای صغیر روایت می‌شده ، درزمان سلاطین‌آق‌قویونلو (قرن نهم هجری) بصورت کتابی‌تدوین گردیده است[٤۱]

ترکان غز در دورهٔ اسلامی

خوارزمی در مفاتیح‌العلوم در القاب غزان می‌نویسد که «پادشاه ترکان غز وخرلخ‌را «جبویه» گویند و «ینال‌تکین» ولیعهد جبویه باشد . هررئیسی از رئیسان ترك از شاه یا دهقان را «ینال یا جانشینی است » سپهسالار را «سباشی‌بزرگ‌وشریف‌ترکان‌را»،«طرخان»خوانند که‌جمع آن‌طراخنه‌است»[٤۲]

گردیزی می‌نویسد که هارون‌الرشید غطریف‌بن عطارافرمانروای‌خراسان کرد، واو در سال ۲۷۵ هجری عمربن جمیل را بفرستاد تا جبویه (پادشاه غزان را) از فرغانه‌بیرون کرد [٤۳]

---

۳۹ - رجوع کنید به آخرین چاپ این کتاب :

Dr. Muharrem Bergin, Dedekorkut Kitabli Ankara, 1958.

٤۰ - جعفراوغلو : دائرةالمعارف اسلام طبع دوم مادهٔ «آذری»

٤۱- Cahen, cl. Ghuzz, E. I, Nouvelle Edition, tome II, P. 1135

٤۲ - مفاتیح‌العلوم ، طبع‌لیدن ص ۱۲۰

٤۳ - زین‌الاخبار ص ۱۲۹

احمدبن یحیی‌بن جابربلاذری متوفی در ۲۹۷ هجری نخستین مورخ اسلامی است که از طایفه غزان یاد کرده ، می‌نویسد که در زمان معتصم‌بالله عباسی عبداللهبن طاهر ، پسر خود طاهربن عبدالله را به ماوراءالنهر فرستاد و اوبلاد «الغوزیه» وسرزمین‌هائی را فتح کرد که پیش‌از اولشکراسلام بدانجا نرسیده بودند [44]

ترکان غز در دوره سامانی :

در زمان سامانیان ترکان غز فرمانبردار وباجگذار پادشاهان‌آن سلسله بودند چون ایلك‌خان ترك که از امرای ترکان افراسیابی ماوراءالنهر بود با منتصرآخرین پادشاه سامانی درافتاد ، رئیس‌ترکان غز که حارث علم‌بردار نام داشت با سه‌هزار تن ازلشکریان خود بیاری منتصر آمد . منتصربا کمك غزان وحکام محلی در شعبان سال ۳۹۴ هجری درنزدیکی بورنمذ توانست قوای ایلك‌خان را شکست دهد . این پیروزی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . ایلك‌خان دیگرباره بازگشت‌ودر صحرائی بنام هنگر Hangar که بین دیزك وخواص واقع بود بامنتصرجنگ کرد ، در این هنگام یکی از افسران ترك منتصر که حسن‌بن‌قاق نام داشت وظاهراً از غزان بودبه‌ایلك خان پیوست . دیگر غزان هم در جنگ دخالت نکردند و منتصر شکست یافته وبه خراسان گریخت [45]

خواجه رشیدالدین فضل‌الله درتاریخ رشیدی قسمت غزنویان می‌نویسد: چون ایلك‌خان بخارا را بگرفت فرزندان نوح‌بن نصر سامانی را به زندان انداخت . ازمیان ایشان ابوابراهیم اسماعیل‌بن نوح با جامهٔ زنان از زندان او بگریخت و با لقب منتصر به‌خوارزم رفت وبه میان غزان افتاد وایشان به سبب خویشاوندی مقدم اورا گرامی‌شمردند ولشکر اوغوزبرلشکرایلك‌خان شبیخون کردند وجمعی ازسپاه او را اسیر آوردند . چون ترکان اوغوز به

۴۴- فتوح‌البلدان ؛ طبع مصر ، ص۴۳۷

۴۵- بارتولد : تاریخ آسیای مرکزی ، ص۱۷٤

مصلحتی باایلك‌خان به‌اندیشه صلح افتادند، منتصر ازمیان ایشان بدرآمد و از جیحون بگذشت و از خوف مضرت ترکان اوغوز از آمل خوارزم کوچ کرد وبدر مرو رفت[٤٦]

گردیزی می‌نویسد: «وابوابراهیم منتصر سامانی (درسال ۳۹۱) سوی باورد رفت و از آنجا سوی ترکان غز، واندرمیان غزان همی‌بود و ترکان عزیمت کردند تا با وی به حرب روند. یبغو مهتر ایشان مسلمان شد و ب ابوابراهیم خویشی کرد وبا وی تا به کوهك بیامدند وبا سباشی‌تکین حرب کردند، وسباشی تکین رابشکستند. ایلك‌خان به‌سمرقندآمد وبرآن کوه تاختن‌بردندوهژده‌تن‌ازسرهنگان‌بگرفتند وغزان را اسیربردند وابوابراهیم نومید گشت وبا سیصدسوار وچهارصد پیاده به گذرگاه درغان‌آمدو ازآمو بگذشت که یخ بسته بود. غزان ازپس به‌طلب اوآمد وبخواستند گذشتن‌از رود، یخ بشکست‌وهمه فروشدند»[٤٧]

ترکان غز درروزگار محمود غزنوی.

ابن‌اثیر درحوادث‌سال ٤۰۸ هجری‌می‌نویسد که دراین سال سیصدهزار خرگاه ازاجناس ترك که ازجمله ایشان «خطائیه» بودند برماوراءالنهردست یافتند این ترکان‌کافربودند. طغان‌خان که پادشاه ترکستان وازمسلمانان‌بود ازمسلمین کمك خواست‌قریب صدهزارتن لشکری داوطلب گردآورد. ترکان خبریافته و به بلاد خود باز گشتند. طغان‌خان سه ماه ایشان را تعقیب کرد وبیش ازدویست‌هزار کس‌ازآنان بکشت وصدهزار کس اسیر کردوچارپایان وظروف سیمین وزرین‌بسیاری که از چین با خودآورده بودند از ایشان به غنیمت بگرفت وبه بلا ساغون باز گشت و درهمان جا درگذشت. پس‌از وی برادرش ابوالمظفر ارسلان‌خان بجای اونشست وبا قدرخان متحدشد و

٤٦- جامع‌التواریخ، غزنویان ص۸۰-۸٤، ایضاً تاریخ‌یمینی طبع خاور، تهران ۱۳۳٤ ص ۱٤۱.

٤٧- زین‌الاخبار گردیزی ص ۱۷٥-۱۷٦.

با محمودغزنوی بجنگید. محمود قصد ایشان کرد و بسیاری ازآنان را بکشت و بیشترایشان درجیحون غرق شدند.[٤٨]

باز ابن‌اثیر درحوادث سال ٤٢٠ می‌نویسد که دراین سال ترکان‌غز که یاران‌ارسلان‌بن‌سلجوق ترکی بودندودربیابان بخارا می‌زیستندازآنجاروان شده ازجیحون بگذشتند و درخراسان به غارت و فساد پرداختند. سلطان آنان را دربلاد خود پراکنده ساخت وارسلان‌بن سلجوق را زندانی کرد و ازخرگاهیان ترك بسیاری را بکشت. گروهی ازآنان به خراسان‌آمده در آنجا به قتل وغارت پرداختند، و دو هزار خرگاه از ایشان روان شده به اصفهان رفتند. سلطان محمود به علاءالدوله فرمانروای‌آن شهر نامه نوشت و بازفرستادن آنان‌یاارسال‌سرهایشان‌را خواستارشد، علاءالدوله بدین‌منظور آنان را به‌میهمانی‌دعوت کرد وسربازان دیلمی را برای کشتن ایشان‌درباغها پنهان ساخت. تاچون فرمان دهد به ناگهان شمشیرکشیده آنان‌رابکشند. اما غلامی‌ازغلامان ترك علاءالدوله، ترکان غز را از قصد امیرآگاه ساخت. آنان برفورخرگاه‌های خود را کنده ازآنجا دور شدند. دراین‌میان‌نبردی بین دیلمیان‌وترکان روی داد ترکان غز دیلمیان را براندند وآبادیهای‌سرراه خود را غارت می‌کردند تا به‌آذربایجان به نزد وهسودان پادشاه‌آن ناحیه رسیدند. وهسودان برای‌استفاده ازوجود ایشان درجنگها مقدمشان‌را گرامی شمرد وآنان را به‌لشکر خودملحق‌ساخت. اما غزانی که درخراسان‌ماندند به‌کوه بلخان که خوارزم قدیم درنزدیکی‌آن واقع بودآمده به قتل‌مردم و نهب اموال‌ایشان پراختند. سلطان محمودارسلان جاذب راکه امیرطوس‌بود به‌سرکوبی ایشان فرستاد وی قریب دوسال آنان را با سپاهیان بسیار دنبال کرد و محمود گاهی در نیشابور و زمانی درجرجان با آنان به جنگ میپرداخت.[٤٩]

---

٤٨ - ابن‌الاثیر ج ۹ ص ۲۹۷ - ۲۹۸.

٤۹ - کامل التواریخ ابن اثیر ج۹ ص۲۷۷.

دین اسلام توسط غزاة مسلمان ، تجار وصوفیه در بین قبایل ترك نفوذ کردو ترکان‌غز پیش‌ازقرن چهارهجری آن دین راپذیرفتند . درآمدن‌ایشان به دین‌اسلام مانع‌ازحملات‌ولشکر کشی غازیان مسلمان به کشور ایشان گردید و آنان بنا براصل «انماالمؤمنون اخوه» اجازه یافتند که دربلاد اسلام راه یابند ، وخود برای گسترش دین‌اسلام در بین ترکان‌کافر دست به جهاد وغزا بزنند. از اوائل قرن چهارم‌هجری‌ترکان غز را که به دین اسلام‌درآمده‌بودند **ترکمان** خواندند در زمان سلطان سنجر ساجوقی همین ترکمانان‌غزبودند که درحوالی بلخ می‌زیستند و به کشور سلجوقیان حمله‌ور گشتند. درقرن چهارم طوایف غز یا ترکان غربی اتحادیهٔ قبایل ترك که طایفه یبغو برتری وسروری ایشان را داشت تشکیل دادند . قبیله یبغو در طرف راست قرلوق (خلخ)ها می‌زیستند. طایفه‌یبغو بیشتر دریانیکنت Yanikant مسکن‌داشتند و رئیس ایشان را گوذر کین وسپهسالار آنان را «سوباشی» می‌خواندند

در زمان سلطان محمود محسن بن‌طاق که امیراغوز بود در بیابان مرو سر راه بر سباشی‌تگین یکی از امرای سلطان بگرفت وسباشی براوظفر یافت و او را به دو نیم کرد . ۵۰

غزان عراقی :

پس ازمرگ‌سلطان‌محمود درسال ٤۲۱ ونشستن مسعود بجای اوعده‌ای از ترکان غز که درجبال بلخان مسکن داشتند به طاعت وی درآمدند.چون مسعود برای سر کوبی احمدینال‌تگین قصد بلاد هند کرد ، ترکان غز دیگر باره سر به طغیان برداشتند .

مسعود درنیشابور بیش‌ازپنجاه تن ازبزرگان ایشان را بکشت .

(بقیه درشماره آینده)

---

۵۰ -جامع‌التواریخ قسمت غزنویان وآلبویه و سامانیان ، به کوشش دبیرسیاقی تهران ۱۳۳۸ ص ۱۱۲.

اسناد و نامه‌های

چند نامه از حکیم الممالک

از

حسین محبوبی اردکانی

درمیان اسناد گرانبهای آقای معاون‌الدولهٔ غفاری چند نامه از میرزا علینقی حکیم ـ الممالك والی وجود دارد که او در مسافرت به پاریس به پدرش نوشته است و بجهاتی چند قابل توجه است.

البته نامهٔ هر پسری به پدرش خواه و ناخواه خالی از جنبهٔ خصوصی نیست ولی در این نامه‌ها این جنبه فقط اختصاص به مسائل مالی دارد که اکنون دیگر پس از قریب یکصد و بیست سال مانعی برای انتشار آنها بشمار نمیرود.

میرزا علینقی ـ بطوریکه بسیاری ازخوانندگان گرامی می‌دانند ـ بعنوان عضو هیئت

سفارت فرخ‌خان امین‌الملك کاشانی (جدآقای معاون‌الدولهٔ غفاری) به اروپا رفت ولی درآنجا بقول صاحب «مرآت‌البلدان» «. . . کارهای رسمی خود را کنار گذاشته به تحصیل علم طب پرداخت . . . » (ص۹۷) . چه در ایران در این زمینه تحصیلاتی داشت و البته این کار او خودسرانه نبود بلکه بدلیل نامه‌ای که همین‌الآن ملاحظه میفرمائید با موافقت صدراعظم وقت بود.

جهات قابل توجه‌بودن این‌نامه‌ها ازاین قراراست :

نخست آنکه خود یك سفرنامهٔ مختصری است از این هیئت.

دیگر آنکه‌مراتب ووضع‌تحصیلی اوودو نفر ازرفقای دیگرش رابالنسبه روشن میسازد .

سوم آنکه نظر نویسنده نسبت بتحصیلاتی که برای یك جوان ایرانی لازم می‌دانسته است درآن بخوبی‌نمایان است . دراین نامه‌ها حکیم‌الممالك جوانی است درباری ، عاقل ، مؤدب ــ علی‌الخصوص نسبت‌به‌پدرش ــ وعلاقمند به‌تحصیل و در عین‌حال واقف‌بنقص تحصیلات خود که باکمال شهامت‌به‌این امر اعتراف می کند ولی‌باهمهٔ اینها وبا وجود غلطهای املائی وانشائی که در نامه‌هایش دیده میشود میتوان گفت که ازبسیاری ازتحصیل کرده‌های‌امروز حتی کسانی که تحصیلات عالیه دارند داناتر بوده‌است .

نظربااین خصوصیات‌چون بلطف‌خاص جناب آقای غفاری نامه‌های‌مزبور در اختیار بنده نیرزنده قرارگرفت ، مناسب دیدم که اگر توفیق رفیق شود وسیلهٔ انتشارآنهاشوم، باشد که برای طبقهٔ جوان ودانشجو واهل تحقیق‌مفید واقع شود . برای امثال خودم نیز دربعضی موارد مختصر توضیحی داده‌ام تا مطلب بهتردستگیرآید. امید است موردقبول واقع شود .

موقع را مغتنم شمرده از مخدوم مکرم جناب آقای غفاری صمیمانه سپاسگزاری مینماید .

- ۱ -

نامهٔ میرزا آقاخان نوری به فرخ خان امین‌الملك دربارهٔ میرزا علی‌نقی حکیم‌الممالك

برادر مهربـان من کاغذی از عالیجاه میرزا علی نقی رسید کـه حاشیهٔ آن‌را هم شمانوشته بودید باین‌مضمون که‌مشارالیه نه‌جزء صاحبمنصب سفارت‌حساب شده است و نه جزء متعلم، خیلی درست نوشته است. من هم در حالت او بی‌حیرت نیستم و نمیدانم او چه‌کاره است . عجالةً که صاحبمنصب سفارت است و شب و روز درسفارتخانه منزل وخوراك دارد باید مثل سایر صاحبمنصبان شما اخراجات بگیرد.

بشما و اجزای شما اخراجات یکسال و نیم داده شد . از روز رفتن که یازدهم ذیقعدة الحرام لوی‌ئیل ۱۲۷۲ بوده باشد لغـایت یازدهم جمیدی - الاولی ییلان‌ئیل ۱۲۷۴وتنخواه‌آن را نریمان خان[1] آورد. طلب‌میرزاعلی‌نقی از بـابت اخراجـات در این یکسال و نیم از قـرار سـالی دویست تومان که روز اول قرار شد وبرات صادر گردید سیصد تومان‌میشود. دویست‌تومان روز رفتن بصیغهٔ اخراجات گرفته است ویکصد تومان هم میبایست ازتنخواه انفاذی بانریمان خان‌دریافت کند. اینکه دویست‌وهفتاد تومان باسم او برات صادر وتنخواه‌آن درجزو تنخواه سفارت ارسال شد باین خیال بود که او از سفارت قطع علاقه کرده است وبمدرسه رفته است هشت ماهه خرج متعلم باو داده شدحالا که اودرسفارت است زیادتر ازیکصدتومان‌طلب‌ندارد ومن اورا

۱- نریمان خان پسر سلیمان خان‌سهام‌الدوله مسیحی ، مترجم وزارت امورخارجه ، مستشار سفارت ایران درپاریس و بعدها سفیر ایران در وینه که ملقب به قوام السلطنه بود .

صاحبمنصب سفارت میدانم تا روزیکه مثل میرزا احمد[۲] ومیرز
بمدرسه برودآنوقت اخراجات او از قرار سالی چهارصد تومان
شد . یکصدتومـان هم بعد از وضع رسوم مواجب ششماههٔ اول
ییلان ئیل‌اوبود که با نریمان‌خان‌انفادشد . ششماههٔ ثانی را هم
گفته است در طهران داده شود البته بپدرش داده‌میشود.

حاشیه بخط میرزا آقاخان : « یقین یقین میرزا علی نقی
خارجه نمیشود ودرصاحبمنصبی‌سفارت هم هیچ‌نخواهد فهمید ا:
بشود محتاج‌الیه‌من وهمهٔ مردم خواهد شد. شماهم اورابی‌جهت
وسرش‌بدهیدبرود تحصیل‌نماید و کسب علم طب نماید والسلام
الحرام ۱۲۷۲

- ۲ -

خدایگانا بندگان نوازا تعلیقهٔ رفیعهٔ مهر طلیا
خداوندگاری که بافتخار این ذرهٔ بی‌مقدار شرف‌صدور یافته بز
که جمیع حواس ظاهر و باطن متوجه حضور عالی‌بود عزوصول
مضامین مسرت‌آئینش که مبنی بر صحت‌مندی وجود ذیجود سر
کمال بهجت وسرور روی دادو مایهٔ عیش ونشاط و فرح و انبسـ

۲- صدراعظم نام پدر را بجای پسر گرفته‌است مراد میرزا حسین ؛
افشارطبیب است که برای تحصیل طب بپاریس‌فرستاده‌شده‌بود.
کسی‌است ازایران که دکتر درپزشکی ازدانشگاه پاریس شده

۳- مراد میرزارضا دکتر پسرمیرزا مقیم مستوفی علی‌آبادی است
معلم طب فرنگی دارالفنون شد .

۴- آقااسمعیل پدرمرحوم‌حکیم الممالك است .

زهی بخت فرخنده وخهی طالع شکفته که در سلك بندگـان از جمله فراموش شدگان محسوب نیامدم و از زیارت سرافراز نامچه محروم نماندم. از آنجاکه ملاطفت و مهربانیم فرموده در مقام احوال پرسیم برآمده بودند در اینوقت که دو شنبهٔ شانزدهم شهر ذی‌حجة‌الحرام است و رافع عازم عتبه بوسی‌بود جسارت نموده بدین دو کلمه مصدع میشود که لله‌الحمد از تفضل حضرت باری و توجه ملازمان سرکار عالی تـا حال تحریر عریضه کـه در دارالسلطنه میباشم بهیچ نوع‌تکدری وتکسری روی نداده است الا محرومی از فیض عتبه بوسی‌آستان ملائك پاسبان حضرت جمجاه عالمیان پناه روحی وروح‌العالمین فداه که اصعب واشد مصائب است. امیدوارهستم که انشاءالله عماقریب‌پیشانی اطاعت برآن دربار جم مدار سائیده و سر افتخار بر فلك دیار بالیده در سلك خانه زادان و جان نثاران مفتخر و سرافرازآیم وضمناً عرض میکنم که چند روز بود بواسطهٔ کسالت مزاج سرکار خدایگان‌اعظم اکرم امین‌الملك دام مجده که‌درمنزل میانج عارض‌شده بود نهایت پریشانی و افسردگی را داشتم زیرا که هر ساعت صحت‌مندی حضرت ایشان ازبـرای این ناتوان مقابل یك دنیا شادمانی است. بخدا قسم و بسر مبارك سرکار بندگان پناهی که آنی ودقیقه (ای) نیست که خود را در دعا گوئی وجود ذیجود اعلیحضرت پادشاه‌اسلامیان پناه‌مستغرق نبینم چراکه تربیت‌این‌فدوی ناقابل را در عهدهٔ بندگان شخصی واگذار فرموده‌اند که بعداز فضل الهی‌و توجه تربیت ملازمان‌سرکار اقدس شهریاری روحنافداه در هیچ‌یك‌از کمالات جمیله ومحسنات حمیده در وجودسرکار ایشان کسر و نقصانـی راه نیافته است ومنتهای مراقبت ومواظبت را در تربیت متعلقان خود سیما این بندهٔ عقیدت‌کیش مرعی وجزئی از مراحم بی‌پایان فرو گذاشت نمیفرمایند.

در این اوقات که مزاج‌شریف ایشان بواسطهٔ عروض نوبه منکسر شده بود آنی ودقیقه (ای)لیلاونها را از خدمت ایشان تغافل نورزیده و انـواع اقسام معالجات وتدابیر لایقه را مرعی داشته و همواره در وقت سواری در

کالسکه مواظب خدمت ایشان بودم و شب‌ها راحتی الصباح درمرا
ایشان کوشیدم تاآنکه للّه الحمداز تفضلات حضرت باری یك‌رو
بدارالسلطنه نوبهٔ ایشان قطع شد وحیات منقطع این بنده برجسد
کرد و در روز ورود از جانب سرکار نواب اشرف والا
حکمران آذربایجان وجناب جلالت نصاب قائم مقام[6] در پذیر
کبری کمال احترامات و تشریفات لایقه زاید بر وصف بعمل آ
با وجود آنکه نوبهٔ سرکار خدایگانی رفع شد مرض زور و
عارض شد. او نیز از مرحمت سرکار بمراقبت بسیار در دو ر
بقسمی که برجمیع مستمعین وخود آن خدایگان بسیار غریب آ
مرض نوبه بآن اشتداد در شش روز وزوروپیچ در دوروز رفع
التفات‌های بسیار وعنایت‌هـای بیشمار انواع اقسام در حق این
میفرمایند بحدیکه درمانده ام که چگونه از عهدهٔ این مـرح
امیدوار هستم که انشاءالله درظل رأفت حضرت ظل‌الله روحنا فد
آن خدایگان بهمین عنایت ومرحمت باقی باشند وقسمی رفتار
عدم رضایت ایشان نشود و مستدعی هستم که همواره این اراد
ارجاع خدمات وارسال مراسلات یاد وشاد دارند واز نظرعالی مع

خدایگانا صاحب‌اختیارا دراین وقت رأی مبارك جن
نبالت انتساب خداوندگاراعظم اکرم دام اقباله چنین اقتضانمود
دوختن یك‌نحو لباس که مایهٔ عظم سفارت کبری بـاشد بمحض و
باین بنده مقرر داشته‌اند که از قرار تقریر صاحب‌منصبان فرنـ
کلی دارد لهذا چون تنخواهی وافی نداشت اینجا از عالیجناب ·

۵- فیروزمیرزا پسر عباس‌میرزا که بعداً فرمانفرما لقب یافت‌واو
وفرمانفرمائیان است.

٦- مرادمیرزا صادق نوری قائم‌مقام برادر زاده یاعموزادهٔ میرز
است که بعد ازسقوط او بوزارت داخله رسید وامین‌الدوله لقب

تاجر تبریزی بموجب عریضهٔ علاوه که بنظرمبارك میرسد مبلغ یکصدتومان قرض نمود واز آن صاحب‌اختیار مستدعی است که محض رأفت و ملاطفت تنخواه حاجی معظم‌الیه را در طهران‌بکسان ایشان مقرر دارید مرحمت‌شود که مایهٔ سرشکستگی این بنده نشود . انشاءالله مرحمت خود را مضایقه نخواهندفرمود همه‌روزه مترصد فرمان‌است .

= ۳ =

هو المستعان

خداوندگارا مرحمت‌شعارا چون درهر آن‌واوان‌برامثال واقران ما بندگان‌واجب ولازم بل‌متحتم است که‌به ارسال عرایض درفرایض بندگی کوشد ومجملی‌ازچگونگی حالات‌خود رامصدع آیدلهذا دراین‌وقت که‌سلخ شهر ذی‌حجة‌الحرام وچاپار مصمم‌شرفیابی بود برخود واجب‌شمرد که‌مقاصد و مرام خودرا بوسیلهٔ این رسیله‌مزاحم‌آیم تا در سلك فدویان ازخاطرخطیر عالی محونگردم وضمناً جسارت مینمایم که هر گاه محض ملاطفت در مقام اطلاع از احوال این‌فدوی عقیدت‌کیش ارادت‌اندیش برآیند امروزرا که‌یوم دوشنبهٔ سلخ‌شهرحال بود بعزو دولت اقبال بی‌همال حضرت ظل ذوالجلال ادام‌الله شوکته واجلاله ملتزم رکاب جناب جلالت‌مآب نبالت نصاب کفایت و درایت‌انتساب‌مقرب‌الخاقان ومؤتمن‌السلطان‌خدایگان اعظم اکرم امین‌الملك سفیرکبیر دام مجده وارد دارالصفای خوی شدیم وانصافاً از جانب نواب والامحمدرحیم میرزا[۷] فرقانفرمای‌دارالصفا حتی‌المقدور در پذیرائی‌سفارت کبری کمال توقیر واحترامات مرعی‌آمد ونواب داراب میرزا پسر خود رابا جمعی‌از صاحب‌منصبان وتجاروغیره به‌استقبال‌سفیر کبیرزید عمره فرستادند و

۷- فرزندعباس‌میرزا .

تا ورود بمنزل که باغ دلگشا و درخارج شهراست بقدر قوه جز
لازمهٔ عرض راه ومنزل مسامحه نفرمودند . جناب جلالتمآب خ
نیزهریك از مستقبلین را فرداً فرداً بقدرشأن ومنزلت مورد رأف
فرمودند وهمه رااز چاکرنوازی ورعیت پروری اعلیحضرت شاه
پناه روحی وروح العالمین فداه و جناب اجل اکـرم اعظم افخم
بقائه واعزازه امیدوارساختند . خدایگانا خداوند شاهداست و
جواهر آسای حضرت سلطان کیوان پاسبان روحنا فداه وبسر م
عالی قسم است که محض صدق وحقیقت گوئی بدون منظور و مقه
می کنم که همچه تصور مفرمائید که جناب خداوند گاری از رو
رکاب ظفر انتساب حضرت اقدس شهریاری تابحال آنی آسوده وفار
بلکه همواره بهرشهروقریه وقصبه میرسیدنداز احوالات عموم آنج
اطلاع بهم رسانده و هر چه کسور و نقوص در امورات اهالی آ
آنچه لازم بود خود اصلاح میفرمودند وآنچه محتاج به صحابت .
گذاران آنجا بود مذاکره میفرمودندوحا کمرا بتصحیح عیوبا
میفرمودند وهرچه کلی وبیرون ازایـن دو قسم بود خدمت جناب اجل
افخم دام مجده معروض داشته وانجام آنرا استدعا مینمودند . جناد
اشرف نیز از حسن اعتقاد واعتمادیکه ایشان داشته ودارند تصدیعات ای
به اجابت فرموده وباعث رفاه وآسودگی ودعاگوئی دوام دولت
میشوند. بدیهی است هر کسی که درامور داخله اینقدر ساعی و
در انجام امور خارجهٔ محولهٔ بخود بچه پایه اهتمامات خواهند
تربیت اتباع متعلقه بخود انشاءالله بقسمی مواظبت خواهند فرم
مصدر خدمتی بزرگ شوندومورد الطاف بی پایان امنای دولت
تصدقت شوم اگرچه این نوع عرایض بنده فضولی وجسارت است
سرکاررا طالب احوالات وحقیقت شنوی می بینم باین قسم عرایض
امیدوار هستم انشاءالله فدوی دعاگوی خودراهمواره بارجاع خد

مراسلات و تعلیقه‌جات سرافراز دارند ومایهٔ انبساط وفرح شوند ودرهرزمان که بزیارت خاك پای‌اقدس شهریاری مشرف میشوندفدوی رااز‌خاطر شریف محونخواهند فرمود. زیاده مصدع نمیشود مترصد فرمایشات است. صاحب‌اختیارا صاحبان کرام آقا میرزا زمانخان [۸] و آقامیرزا محمدرضا [۹] کمال مهربانی را میفرمایند. مخدومان حکیم باشی [۱۰] و آقامیرزا رضا [۱۱] سلام میرسانند.

- ۵ -

خداوندگارا در این وقت که یوم دوشنبهٔ بیست‌وچهارم‌شهر ربیع‌الثانی وبنای حرکت سفارت کبری‌از اسلامبول میباشد لازم شمردم که بوسیلهٔ این عریضه خود را متذکرخاطر مرحمت مظاهر سرکار عالی نمایم و ضمناً عرض کنم که هرگاه بمقتضای بنده پروری‌جویای حال فدوی دعاگوی خودباشند لله‌الحمد بفضل‌الله تعالی ازروز ورودبه‌اسلامبول تاامروز که دوساعت‌بغروب مانده‌هرگاه حیاتی باشدملتزم‌حضورجناب‌جلالتمآب خداوندگاری‌دام‌اقباله‌العالی بسمت‌پاریس روانه خواهیم شد کسالتی و ملالتی روی نداده و درهمهٔ آن چه شب و چه روز مواظب حضور بندگان جناب جلالتمآب دام اقباله بوده‌ام و بقدر ظرفیت و اندازهٔ قابلیت خود درهم وغم وشادی ایشان شریك بوده‌ام وآنی از خدمت خود تغافل ننموده‌ام.

۸- عموی فرخ خان که سمت مستشاری سفارت‌راداشته است.

۹- عموی دیگر فرخ خان که از محصلین اعزامی زمان محمد شاه بفرانسه بوده‌و بعداً درایران ازمترجمین دارالفنون‌شد.

۱۰- مرادمحمد حسین افشار سابق‌الذکر است وازنظر احترام باو حکیم باشی گفته شده است چه اوظاهراً طبیب خوبی بوده است.

۱۱- همان میرزارضای دکتر مذکور درپیش.

جناب خداوندگاری نیزالحق‌منتهای مرحمت ومهربانی را فر
بعموم‌تبعهٔ سفارت کبری‌وچه‌خصوصاً بفدوی که‌یکی ازبندگان حد
است و امیدوارهستم که انشاءالله من‌بعدنیز هرگاه حیاتی باشد ب
نمایم که باعث مزید مرحمت وعنایت سرکار ایشان بشود .

هرگاه از فقرات آنجا بخواهند مطلع باشند از قراری است
میشود : پس‌از ورودبه‌اسلامبول که مجمعی است ازسفرای بزرگ
زمین والبته بیست‌سفیر دراینجا مقیم است و محل عبور ومرور جه
بزرگ. تابحال‌بواسطهٔ آنکه‌مأموری‌بزرگ ازجانب اولیای دولت
بقائه باین‌صفحات‌نیامده بودمردم‌آنجاها چه‌از عثمانی وچه از اهل
از عدم بصیرتی که داشتند اهالی ایران را بطورهای مختلف تصو
و بحدی‌آنها را دور ازکاروغافل‌از رسم پلیطیك دؤلتی میدانستند
نمیتواندعرض کرد. لله‌الحمد پس‌از ورود جناب‌سفیر کبیرادام‌الله ا
صفحات از حسن‌کاردانی‌وخوش‌خلقی و دولتخواهی و ملت‌خواهی
جمیع فقراتی که عرض شد بخلاف آن در نظرها جلوه نمود چن
خداوند وبمرتضی علی (ع) قسم است که حالا هیچ مجلسی نیست
اوصاف حمیدهٔ جناب سفیر کبیر و تعریف و ترقی اهالی ایران نب
بسمع مبارك عالی رسیده است که اولیای دولت عثمانی هیچ ک
نمی‌آورند و از برای هیچکس از سفرای دولت های بزرگ بنابة
که دارند و قرو احترامی‌نمی‌گذارند و باهیچ کس‌الفت‌نمی‌گیرن
این، جمیع اولیای‌آن دولت‌چه از صدراعظم‌لاحق و چه از صدراع
وقت مشایعت‌وملاقات جناب‌سفیر کبیرازروی صندلی خود تاپنجاه
اطاق استقبال ومشایعت‌می‌نمودند وهریك فرداً فرداً در وقت ملاق
حرف از جناب سفیر کبیرمتمنی‌میشدند که باایشان بنای خصوصیت
و برذمهٔ خودمیگرفتند که‌بعداز این بخلاف سابق درکارهای دولت

هریك ازما بیش از آنچه لازم است سعی و اهتمام خواهیم نمود و دوستی شمار امنظور خواهیم داشت. چندروز قبل که اعلیحضرت سلطان بجهت انداختن کشتی جدید به آب به برسانه که محل ساختن کشتی‌ها است تشریف فرما شدند و جمیع سفرای بزرگ و کوچك و رجال دولت عثمانی در آنجا حاضر بودند اعلیحضرت سلطان پس از تشریف آوردن آنجا باهیچ کس متکلم نشدند و التفات نفرمودند مگر اول باجناب جلالتمآب سفیر کبیر اعلیحضرت شاهنشاه ایران روحنافداه و بعدرا با الچی دولت فخیمهٔ فرانسه. جمیع مردمی که در آنجا بودند متعجب و متحیر مانده بودند که اعلیحضرت سلطان باسفیر دولت علیهٔ ایران بیش از همه کس التفات فرمودند و همچنین از جمله چیزها که خیلی غریب است و جمیع مردم از سفراء و غیره متعجب از این است که سفیر کبیر تاحال دوماه است در اسلامبول باحریفی مثل الچی کبیر دولت انگلیس گفتگو می کند و حالا که میرود باوجود آنکه پنجاه نوشته از طرفین رسماً و غیررسماً دادوستد شده است نه‌دو کلمه سند در دست الچی انگلیس مانده است و نه قطع مراوده شده است و از آنطرف هم بی‌حقی دولت انگلیس و جبر گوئی او برملت خودش و سایردول معلوم شده است. الچی انگلیس که میخواست پنج روزه جمیع تکالیف خود را بگنجاند و یاقطع مراوده و گفتگو نموده بنای محاربه را بگذارد حال دوماه است که از تدابیر جناب سفیر کبیر سرگردان مانده است و آخرهم نه قطع مراوده و دوستی دولتین شده است و نه جزئی تکلیفی از انگلیس قبول شده است. دیروز الچی انگلیس که مثل دب‌اصغر است شخصاً بدیدن جناب سفیر کبیر آمده و زیادزیاد اظهار رضامندی از معقولیت و کاردانی حضرت ایشان مینمود. جمیع سفرای بزرگ که در آنجا هستند بواسطهٔ دوستی که باجناب سفیر کبیر پیدا کرده‌اند بجمیع سفرای خود که مقیم پاریس هستند تمجید و تعریف ایشان را نوشته‌اند و خواهش کرده‌اند که در آنجا باجناب سفیر کبیر خیلی گرم حرکت کنند. از این قبیل چیزها بسیار است امابسیار افسوس میخورم که

نمی‌توانم بنویسم انشاءالله اگر حیاتی باشد وبزیارت وجود عالی مشرف شوم شفاها عرض خواهم کرد و البته تفریح کلی خواهید فرمود. خداوند انشاءالله بعزت‌خمسة‌النجباء برعمروشوکت وحشمت اعلیحضرت سلطان اسلامیان پناه روحی و روح‌العالمین فداه وجناب اجل‌اکرم‌اعظم افخم امجدارفع‌دام اقباله بیفزاید که همیشه‌بواسطهٔ مأمور کردن‌چنین مأمورهای بزرگ‌وکاردان‌باعث نیك‌نامی واشتهار دولت‌علیه‌شوند. چون‌سرکار شما را همیشه طالب‌نیك‌نامی دولت علیه میدانم لهذا باظهار این نوع عرضها جسارت نمودم انشاءالله عفو خواهید فرمود و همواره فدوی را به ارجاع تعلیقه جات سرافراز خواهید فرمود زیاده عرض و استدعائی ندارد. امر کم‌مطاع

- ۵ -

تصدقت شوم در باب فقراتی که در عریضهٔ سابق معروض‌افتاد لازم میدانم مختصری‌از مابعد نیز عرض نمایم. حقیقت امر آن است که بعد از کشمکش بسیار حضرات چند فقرهٔ‌بسیارمشکل وسخت‌نوشته خدمت جناب جلالتمآب سفیر کبیر دام اجلاله فرستادند وچهارساعت مهلت دادند که قبول یاردآن را بنویسند، جناب معظم‌الیه بعد از مصلحت ومشورت بسیاربنابه صوابدید ایلچی کبیر دولت بهیهٔ فرانسه وجناب صدراعظم دولت علیهٔ عثمانی ناچارألابدآدوفقرهٔ آنرا قبول فرمودند ونوشته نزد ایلچی‌انگلیس فرستادند. حضرات بعدازگرفتن آن، شش فقرهٔ بسیار مشکل‌تر که فدوی قوهٔ تحریر آن ندارد نوشته خدمت سفیر کبیر فرستادند البته بشما معلوم خواهدشد. جناب سفیر کبیر جواب آنرا فرمودند در وقت ملاقات خود ایلچی شفاهاً خواهند فرمودودر روز یکشنبه عصر در حالتی که ازخیال فقرات مسئولهٔ انگلیس، جناب ایلچی کبیر و جمیع اتباع سفارت پریشان‌حال وشکسته‌بال وهر کسی‌مرگ رابه‌آن حالت خودترجیح میداد وهر کس دراین باب حرفی

میزد در کمال بدحالی که چاپار وارد و مژدهٔ فتح هرات راآورد. نمیدانید به سر شما حالتی دست داد از برای حاضرین که مافوق آن متصور نمیشود وهمه زبان به‌دعای وجوداعلیحضرت فلك رفعت سلطان دین ودولت گشودند وازشدت شعف دراطاق نمی‌گنجیدند. این کیفیت‌فتح هرات‌کار کوچکی‌نبود مدتهاست که جمیع دول یوروپ منتظر این خبر بودند و دراین یکماه ونیم که فدویان در اسلامبول میباشیم بحدی در روزنامه‌های فرنگی خبرهای مختلف شنیدیم در این باب که نمیتوان عرض کرد تا اینکه از بخت بلند حضرت سلطان صاحب تاج و تخت این فتح عظیم که سالهاست با قشون و خسارتهای بسیار ممکن نشده بود دراین مدت باقلیل قشون وجزئی‌توجهات امنای دولت روز افزون میسرشد وباعث فخر جمیع دولتخواهان دولت ابدـ آیت شد واسمی بزرگ ازاین دولت درروی زمین منتشر شد وبسر مبارك شما که بعد ازاین خبر هریك از اضعف رعایای این دولت در اسلامبول بچه سربلندی وافتخار حرکت میکنند وبمنزل یکدیگر رفته به‌تبریك و تهنیت مشغول میشوند. امیدوارهستم انشاءالله همواره ازتفضلات حضرت باری تعالی فتح و ظفر قرین رکاب نصرت انتساب مأمورین حضرت خاقان اسلامیانـ پناه باشد .

خلاصه‌فردای آنروزجناب ایلچی کبیربمنزل ایلچی‌انگلیس‌رفته‌وتاچهار ساعت درآنجا گفتگو کردند ایلچی که از بداحوال‌ترین اهل روزگاراست از فرمایشات ایشان‌نرم شده و جواب وسئوال بطورصحیح شده بود امـا چه فایده این تکلیفات‌حضرات‌چیزی‌نیست که کسی‌بتواندقبول کند[۱۲] اگرچه‌در

۱۲- این تکلیفات عبارت بود از : رهاکردن هرات ـ دادن خسارت به‌هراتی‌هاـ صرفنظر کردن ایران از دعاوی خود درافغانستان ـ عزل اعتمادالدوله وچند مطلب فرعی دیگر از قبیل واگذاری بندر عباس به امام مسقط به شش هزار تومان سالیانه که میپرداخته است ـ پرداخت طلب اتباع انگلیس ـ تأسیس قونسولگری انگلیس درشهرهای ایران ...

مقابل فرمایشات جناب امین الملك گفته بود که من میتوانم دوسه فقره را بقسمی موقوف نمایم . اما با وجود همهٔ اینها جناب ایلچی نمیتواند یکیرا قبول کند علی العجاله که مشغول هستند وبحق مرتضی علی(ع) که ایلچی کبیر یکساعت ویك آن نه خودشان آسوده هستند ونه اتباعشان. انشاءالله امیدواری ه هست به بخت بلند حضرت شاهنشاه ادام‌الله شوکته و دولته‌و تدبیرات جناب اشرف افخم صدراعظم تا چه تقاضا کند مستدعی هستم همه روزه احوالات را مرقوم فرمایند . چون چاپار تعجیل داشت بسیار بد نوشتم . انشاءالله عفو خواهند فرمود .

- ٦ -

خداوندگارا تعلیقه(ای) که ازراه مرحمت بسرافرازی حقیر بتاریخ بیستم شهر ربیع الاول قلمی فرموده بودند دیروز که روز اول ورود پاریس بود بزیارت آن شرفیابی حاصل شد ومضامین مسرت آئین آن که مبنی بر صحت‌مندی وجود ملازمان عالی بود مایهٔ خرسندی گشت . خداوند وجود مبارك آن خداوندگاررا همیشه سالم بدارد که همواره باعث عیش و سرور فدویـن است . در همین تعلیقه در صدد احوال پرسی برآمده بودند در اینوقت که یوم سه‌شنبهٔ بیست ودوم شهرجمیدی‌الاول وچاپار دولتی عازم بود لازم شمرد که‌مختصری ازوقایع‌خدمت ملازمان عالی معروض دارم. روز دوشنبهٔ بیست وششم‌شهرربیع الثانی‌دوساعت‌بغروب مانده ملتزم‌خدمت سرکارخداوندگاری سفیرکبیر دام اجلاله‌العالی بکشتی مخصوص که از دولت فخمیهٔ فرانسه آورده‌بودند سوارشدیم ودروقت ورود جناب جلالتمآب بکشتی نوزده تیر توپ‌شینلیك کردند وازاسلامبول حرکت کردیم.در روز اول‌ودوم هوابسیار خوب بود وبه‌آسودگی میرفتیم. پناه میبرم بخدا از روز سوم وشب دوم که هـوای دریا منقلب شد و بـاد مخالف وزیدن گرفت بحدی احوالها منقلب

شد که نه‌تابع ازمتبوع ونه‌نوکر از آقا باخبربود. هر کس یکسو شد بدرد خود گرفتار وبجز قی کردن وفریاد ازدردسر کردن چیزی بجانبود. دوروز وشب هرطوربود بهمین منوال گذرانیدیم تا رسیدیم به‌بندرآتن که‌پایتخت دولت یونان است. بعد از رسیدن‌آنجا قدری آسوده شده وجناب جلالتمآب بجهت تماشای شهر وآثارهای قدیم از کشتی‌بیرون‌تشریف‌آورده ودرکالسکه نشسته ملازمان نیز جمیعاً ملتزم خدمت ایشان اول بتماشای آثارهای قدیم که عمارتهای بسیار بزرگ و عالی و مشتمل برستونهای بسیار و سنگهای بزرگ که همه‌را به‌اقسام مختلف‌تراشیده وصورتهای خوب ازاودرآورده‌اند شبیه بعمارات تخت جمشید وپس از دیدن آنها بتماشای شهر تشریف بردند شهر مزبور شهری است که تازه بنا شده است و تقریباً پنجاه هزار جمعیت دارد ولی بسیارشهری‌است قشنگ وحالت اوبرزخ‌است مابین حالت عثمانیها وفرنگی‌ها. بعد از دیدن‌شهر مراجعت به کشتی فرموده و شب را در کشتی توقف فرمودند. فدوی علاوه برزحمات دریا آنشب را نوبهٔ شدیدی کردم. فردا که هوا قدری بهترشد کشتی ازآنجا حرکت کرد بعدازده ساعت مجدد هوای دریا بدتر ازسابق منقلب شد وهر کس بدرد خودگرفتار آمد. فدوی نیز ازشدت قی وسایر زحمات نوبه‌را فراموش کرد دو روز دیگر نیز بهمین زحمت مبتلا بودیم تارسیدیم بجزیرهٔ سی‌سیل که یکی از جزایر ایطالیا ودر دست دولت ناپل است. بعد از قدری آرام گرفتن و راحت شدن ملتزم حضور جناب جلالتمآب دام اقباله بتماشای شهر رفتیم . این نیز شهری است بسیار قشنگ و خوش هوا و تقریباً چهل هزار جمعیت دارد . شب را در کشتی آرام گرفته نصف شب را باوجود اینکه هوا آرام نشده بود جناب خداوندگاری حکم به‌رفتن فرمودند. دوباره گرفتاربلاشدیم بطوریکه بحق خدا نمی‌توانیم عرض کنیم که چه حالت بود ازبرای اتباع سفارت. بالاخره سه‌روز بهمین منوال بودیم تارسیدیم به‌ناپل که پایتخت‌دولت ناپل ویکی از شهرهای بزرگ ومشهور فرنگستان است واضافه ازصدهزارجمعیت دارد و

بسیار خوش آب وهوا و باغات بسیار خوب‌مملو ازدرخت نارنج و لیمو و سایرمرکبات وعمارات عالی وبناهای قدیم. بعد ازرسیدن آنجا در خدمت جناب خداوندگاری بتماشای شهررفتیم ودرآنجا بعمارتی‌رفتیم که تصویر سلاطین وسایرمردمان بزرگ وربالنوعهای قدیم راباتصویرحیوانات عجیب وغریب ازسنگهای مختلف ازسنگ تراشیده وبجهت تماشا در آن خانه گذاشته‌اند. بعدازتماشا بکشتی‌آمده وشب را هرچه سرهنگ کشتی‌خواست توقف کند جناب خداوندگاری فرمودند که اگرچه خودم وتبعه به بدترین حالات گرفتارهستیم لیکن هرطوراست اگرتلف هم‌بشویم باید رفت زیرا که خدمت‌دیوان‌درپیش‌است‌وشب‌را راه‌افتادیم. بعدازچهارپنج‌ساعت طوفانی‌عظیم دردریا پیدا شد بحدی که ده مرتبه بدترازحالات سابق جمیعاً دست ازجان شسته ومشغول نشهد گفتن وتوبه کردن ومصمم سفرحقیقی شدیم حتی جناب خداوندگاری که متصل توسل‌بخدا وبخت‌بلندپادشاه ذیجاه اسلام میجستند وکسی که از احوال ایشان مطلع بود فدوی‌بود که درجوارپای ایشان‌منزل داشتم. گاهی اگرفرمایشی میفرمودند بهرطور بود اطاعت میکردم و کم کم هوای دریا بحدی بدشدوموجها بشدتی بزرگ‌شدند که‌موج یکی‌ازقایق‌هارا که بازنجیرومیل‌آهن بکنار کشتی‌بسته بودند شکست وبرد. بعدازاین‌واقعه قطع کردیم که هلاك خواهیم شد.خلاصه بعدازپنجاه فرسخ رفتن دریابقسمی شد که کشتی بخار که زورهشتصد اسب داشت دیگرنتوانست پیش برودلابد دوباره بسمت شهرمذکور عود کردیم و بهرجان کندن بود رسیدیم. بعد از رسیدن معلوم شد که چهارساعت بعد ازحرکت کردن ما از آنجا یکی از کشتی‌های جنگی دولت ناپل که چهل توپ داشت ودربندر پهلوی کشتی ما بودآتش گرفته وجمیعاً غرق شده. اهالی کشتی خدمت جناب جلالتمآب خدایگانی عرض کردند که اگردرآن وقت حرکت نکرده بودیم قطعاً این کشتی‌نیزغرق شده‌بود. این را نیزبفال نیکو گرفته ودلیل‌برزیادی‌قوت‌بخت بلند اعلیحضرت شاهنشاه دین‌پناه اضعف‌الله‌دولته گرفته و کمال شکرگزاری

بجاآوردیم وچون‌بعدازلنگرانداختن‌نیزهوای دریابحدی‌بدبود که کشتی رام نمی‌گرفت واحوال جناب خداوندگاری بسیار بدبود سرهنگ کشتی و مهمانداری که ازجانب دولت‌فرانسه همراه بود ازسرکارخداوندگاری‌توقع نمودند که دوروزبجهت‌استراحت بشهرتشریف ببرند تاهوای دریا قدری‌بهتر بشود سرکارخداوندگاری نیزدعوت ایشان را قبول فرموده و با سه نفر از صاحبمنصبان یعنی نریمان‌خان ومیرزا ملکم‌خان و بندهٔ شما بشهر تشریف برده ودرمهمانخانهٔ بسیارعالی توقف فرموده شب را نیزبساصرارمهمان دار بتماشاخانه تشریف بردند والحق اهل شهرباوجوداینکه هیچ نسبتی بآنها نداشت کمال توقیرواحترام‌راازجانب سفیرکبیربجاآوردند. فردارانیزجناب خداوندگاری بااتباع سفارت بتماشای‌شهری که درچهارفرسخی شهرمذکور واقع است وچهارپنج سال‌است اززیرخاك بیرون‌آمده تشریف بردند والحق ازچیزهای دیدنی دنیا که جای عبرت کلی‌وبهیچ قسم‌نوشتن‌آن درست‌نمیآید یکی همین شهراست که دردوهزارسال قبل‌ازاین بناشده‌است بابناهای بسیار عالی شبیه به‌بناهای قدیم‌اصفهان.شهری است بسیاربزرگ وتاحال دوثلث‌آن اززیرخاك بیرون‌آمده‌وتفصیل‌اواین است که این‌شهردردامنهٔ کوه آتش‌فشان واقع‌است[۱۳] ودردوهزارسال‌قبل‌دریك‌وقت‌ازکوه‌مذکوربقدری‌خاکسترمثل سیل‌آمده که‌جمیعاً شهرواهل شهردرزیرخاکستر مانده‌اندچنانکه‌بعدازپیدا کردن‌شهرمردمان زیاد پیدا کرده‌اند که هرکس‌درجای‌خود ذغال‌شده‌است و همچنین‌اسباب‌بسیارچه‌ذغال‌شده‌وچه‌نشده‌ازاین‌شهربیرون‌آورده‌اند که‌الآن‌در شهرآباد بجهت تماشای مردم‌درمحلی‌مخصوص گذاشته‌اند.خلاصه تفصیل‌این شهرزیاداست‌اگرزنده ماندیم‌وشرفیابی‌حاصل‌شد درزمان‌ملاقات‌عرض‌خواهد شد بعدازدو روز مجدداً بکشتی رفته وبازحمت هرچه تمامترشب وروزطی مسافت کردیم‌تارسیدیم‌به‌طولون که بندرجنگی‌دولت‌فرانسه‌است وچون‌اینجا محل فرودآمدن سفارت کبری نبود خواستند بگذرند بادبسیارشدیدی‌پیدا

۱۳ - مراد شهر پمپئی است .

شد و مانع شد کشتی را ازرفتن، لابدوارد بندرمذکورشده ودرآنجالنگر انداختیم. سردارهای بحری که در آنجا توقف‌داشتند چندنفرازصاحبمنصبان خودرا فرستادند خدمت جناب سفیر کبیر که اگرچه تشریف‌آوردن شما اینجا رسماً نیست لیکن محض ازبرای‌احترام تشریف بیاورید بشهر ودوروز توقف بفرمائید تا دریا قدری‌آرام شود بعد بسمت مقصد تشریف ببرید.

جناب جلالتمآب‌نیزازروی‌لابدی قبول فرموده‌وباسه نفرازصاحبمنصبان که سابق اسامی‌آنها عرض شد بشهرتشریف بروند و در وقت بیرون آمدن جناب‌سفیر کبیراز کشتی ازبرای احترام‌نوزده تیرتوپ‌شینلیك کردندوسر کار خداوندگاری بااحترام زیاد وارد مهمانخانه که مشخص کرده‌بودند شدندو بمحض رسیدن سرداربزرگ بحری که یك پای اورا گلوله توپ برده و از اشخاص بزرگ فرانسه است وبدیدن جناب سفیر کبیر آمده‌وبااحترام زیاد حرکت کرده مجلس بسیار خوش گذشت وخیلی خوشحال شدند که دراین فصل که‌بدترین‌وقت‌های‌دریااست الحمدلله بصحت رستیم‌واین رادلیل برقوت بخت‌واتحاددوپادشاه‌بزرگ که‌اعلیحضرت‌ظل‌اللهی‌واعلیحضرت‌امپراطورفرانسه باشد گرفتند و سردارمعظم‌الیه‌ازجناب‌سفیر کبیرتوقع‌نمود که فردا رابدیدن جباخانه و کشتی بزرگ‌جنگی که صدوچهل توپ بزرگ‌دارد وبزرگترین جمیع کشتی هـای جنگی فرانسه است تشریف ببرند . سرکار معظم الیه نیز قبول فرمودند . فردا را چندنفر ازصاحب منصبان بزرگ مثل سرتیپ و سرهنگ بحری خدمت جناب‌جلالتمآب آمده و باتفاق‌اتباع‌سفارت‌به‌جبه‌خانهٔ مذکورتشریف بردند بعد ازآن بکشتی‌مذکوررفتند . دروقت ورودبکشتی بیدق شیروخورشید دولت علیهٔ ایـران صان‌الله تعالی عن‌البطلان را در آن کشتی کشیدند و یك‌نفر سردار بحری دیگر که در آن کشتی منزل داشت تا کنار کشتی استقبال کرد و در وقت ورود سلام نظامی با موزیکان کردند بعد از تماشای کشتی در وقت بیرون‌آمدن جناب سفیر کبیر از همان کشتی

نوزده تیر توپ شینلیك کردند. خلاصه فردا بعد از بازدید سردار دوباره بکشتی نشسته وبسمت مقصد روانه شدیم دو ساعت از شب رفته رسیدیم بمرثیلیا که بندر تجارتی واول شهر بزرگ فرانسه است وارد شدیم وباوجوداینکه شب بود ورسم نیست در شب توپ انداختن رسم نیست مگر از برای سلاطین، بمحض ورود سفارت کبری از شهر شینلیك توپ کردند وچند نفر صاحب منصب بالباس رسمی ویکنفر مترجم ازجانب وزیردول خارجه بکشتی آمده وورود جناب الچی را تهنیت گفتند وعرض کردند اسباب پذیرائی جمیعاً ازسرباز و غیره حاضراست آیا جناب الچی حالا پیاده میشوند یا فردا. جناب جلالتمآب فرمودند چون شب است و ما زیاد نشسته‌ایم انشاءالله فردا باشد اگرزحمت نخواهد بود حضرات هم قبول کردند وزیر دول خارجه کاغذی بجناب الچی نوشته بود باین مضمون که من ورود شما را تهنیت میگویم ازجانب جمیع دولت وملت فرانسه که مدتی است انتظار ورود شما را می کشند بالاخره فردا چهار ساعت از روز گذشته جناب الچی و جمیع صاحب منصبان با لباس رسمی در کمال قشنگی از کشتی بیرون تشریف آوردند ومجدد ازشهرو کشتی شینلیك توپ شد و از کنار دریا تا منزل سفارت قریب پانزده فوج سرباز ایستاده با صاحبمنصبان بسیار وتوپچی وسواره نظام بااحترام زیاد سفارت را پذیرائی کردند چنانکه سلاطین را پذیرائی می کنند و بمحض ورود بمنزل، والی وارکان وصاحب‌منصبان شهر بدیدن جناب الچی آمدند وآنچه تصور بشود ازاحترامات...[۱٤]

- ۷ -

خدایگانا ملازمان پسروزا جمعهٔ گذشته بجسارت عریضه مصدع شدم

---

۱٤ - جناب آقای غفاری در بارهٔ این نامه مرقوم فرموده‌اند : از پاریس یا مارسی..... آخرنامه را باید پیدا کرد. شرح مسافرت از اسلامبول به مارسی.

بواسطهٔ کمی وقت وشدت شغل فراموش شد صورت عریضه که خدمت جن
امین‌الملك عرض شده بود خدمت سرکار بفرستم لهذا در این وقت که ش
جمعهٔ شانزدهم‌ماه مبارك رمضان‌است ووقت‌آمدن چاپار فرصت غنیمت‌شمر
بدین دو کلمه مجدد خودرا متذکر خاطرشریف میسازم و عرض می کنم
لله‌الحمد از تصدق سرمبارك عالی‌احوالم مزاجاً وروحاً بسیار خوب‌است
درکار تحصیل نظمی پیدا شده است وامیدوار هستم انشاءالله اگر بهمین‌قسم
پیش برود بزودی شرف زیارت حضورعالی حاصل کنم . علی‌العجاله روز و
شب فدوی بدین قسم میگذرد ، صبح اول طلوع آفتاب بمریضخانه میروم‌از
مریضخانه یکساعت بظهرمانده به‌بنده‌منزل آمده‌لقمهٔ نانی خورده ظهر بیکی
از مدارس طبیهٔ نظامی بزرگ مشهوربه «وال‌دو گراس» [١٥] که یکی از اول
مدارس فرنگستان است رفته تاچهار ازظهر گذشته مشغول تشریح کردن و
درس تشریح.

بعد از چهار،مجددبمریضخانه میروم وازآنجا بمنزل آمده شام خورده
تا دوساعت از شب رفته مشغول درس‌زبان ، بعد از او مطالعهٔ درس روز ت
ساعت‌چهار، آنوقت‌رابه‌امید وخیال‌زیارت سرکار عالی بخواب میروم . شبهای
یك‌شنبه را گاهی بخانهٔ یکی ازآشنایان که یکی از تجار بزرگ که بنای
ایران آمدن دارد وباجناب امین‌الملك درباب کارخانهٔ ابریشم کشی‌عهدنامه
بسته‌است☆ میروم گاهی بخانه‌یکی دیگرازدوستان جناب امین‌الملك ... که

١٥- Val – de – Grâce ساختمان مشهور پاریس در خیابان سن‌ژاك که بدستور
آن دوتریش ساخته و بعداً بصورت بیمارستان و مدرسهٔ طب نظام در آورده
شده‌است. این‌ساختمان مدت ٢٠ سال (١٦٦٥-١٦٤٥) دردست بنابوده‌است

☆ مراددبلد Debbeld است که بافرخ خان خصوصیتی بهم رسانیده بود .

☆☆ باحتمال قوی الکساندرشودزکو Alexandre Chodzko است ازمستشرقین
وزبان‌شناسان لهستان که مدتی مترجم سفارت‌روسیه‌درتهران وقونسول آندولت
در رشت و پایتخت بوده‌است ودر ایران او را « میرزا الکسندر » مینامیدند
وی در پاریس معلم زبانهای اسلامی و رئیس شعبهٔ فارسی مدرسهٔ السنه شرقی
بودوسرپرستی‌محصلین ایران درپاریس‌نیزازطرف فرخ‌خان باووا گذار شده بود

مدتهادرایران‌بوده است گاهی‌هم بحدی‌کار دارم ازنوشتن وخواندن که‌ازروز یکشنبه صبح تاصبح دوشنبه از اطاق بیرون نمیروم. بسرمبارك خودت‌حالت غریبی پیدا شده‌است از برای‌فدوی. اکثرمردم از فدوی رنجیده‌اند ازبرای اینکه در وقتیکه در سفارتخانه بودم از همه قسم مردم آشنا ودوست داشتم تصور بفرمائید مثل‌ایشیك‌آقاسی‌باشی امپراطور ، یا فلان دواساز وطبیب که همه توقع آمد و شد داشتند و میدید فدوی مشغول است در سفارت وعده میگرفتند که بعد از رفتن سفارت ملاقات را با ایشان زیاد کنم حالا بقسمی شده است که هیچ یك را نمیتوانم ببینم و از روزی که از مرسیل آمده‌ام البته تا بحال چند نفرآمده‌اند منزل نبوده‌ام‌یا نتوانسته‌ام بازدید کنم یااکثر وعده گرفته‌اند جواب گفته‌ام‌اینقدراست که رنجشهابی معنی میشود همینقدر می‌بینند مشغول‌تحصیل‌هستم رنجش‌باقی‌نمیماند، منتها کمتر زحمت می‌دهند یا زحمت می کشند معلوم است این حالت باید حالا لازمهٔ من باشد ازبرای اینکه این وقت کمی که من‌دارم قابل‌آن نیست که بعوض تحصیل صرف‌آمد وشدبشود.بحق خداوند هرگزتصور نمیفرمائید یعنی باآنچه تابحال‌دیده‌اید تصور نمیتوانید بفرمائید که چقدر وقت من گرانبها است یا تا چه پایه خوشحال هستم هر روز که بیشترکار کرده‌ام امیدوار هستم انشاءالله بسلامتی وجود عالی بزودی‌شرفیابی حاصل کرده تفصیل‌حالت‌های مختلف که گذشته است ومی گذرد شبها عرض کنم خالی از مزه وحالت تعجب نخواهد بود .

اگر خود جنابعالی عریضهٔ مرا میخواندند و جواب مینوشتند هیچ مضایقه نبود که حالا هم بعضی صحبت‌های با مزه عرض کنم انشاءالله وقت‌باقی است علی العجاله استدعائی دارم این است که هر چه بیشتر ممکن باشد فدوی را به تعلیقجات زیاد سر افراز و خشنود سازید بخصوص تعلیقجات مفصل که از آن فرمایشات و صحبت‌های شیرین داشته باشد . بساید مثل همیشه رسمی نباشد حالا البته نورچشمی آقارضا[۱۶] هر چه سرکار

۱۶- مراد برادرش اقبال السلطنه است .

بفرمائید بآسانی می‌نویسد خوب است شبها وقتی کـه خدمت سرکار است مفصل فرمایشات بفرمائید بنویسد که وقت چاپارمی‌آیدمعطلی نباشد یکی‌هم اگراتفاق شد وموقع‌خدمت جناب‌جلالتمآب خداوندگاراعظم‌امجد اشرف دام مجده درخلوت عرض کنید که هرگاه فرمایشی داشته باشند که بخواهند اینجا درروزنامه‌ها چیزی بنویسند یا فرمـایشی دیگر همینقدر سرکارعالی حسب‌الحکم بنویسید بزودی انشاءالله اینجا انجام خواهد گرفت زیاده عرضی ندارم خدمت صاحبهٔ معظمهٔ مکرمه سلام میرسانم امیدوارهستم انشاءالله این دفعه بدستخط خود مرا سرافراز خواهند فـرمود. نورچشمی آقارضارادعا میرسانم‌یقین انشاءالله مشغول تحصیل‌است بخصوص یادگرفتن عربی‌وخواندن‌تواریخ. همینقدرطوری نکند که بحالت من بشود که حـالا مثل خودم پشیمان هستم که چرا فلان وقت فلان‌چیزرا یادنگرفتم والا حالا یکدرجه‌پیش بودم. باری خودش مرد عاقلی است وماشاءالله معقول‌پیش‌رفته است ضرور سفارش‌من نیست. عرض دیگر آنکه‌نورچشمی آقارضا گاهگاه به شیخ عبدالجلیل[17] یاد بیاورد آنچه‌خواسته‌ام ازاوهروقت فرصت دارد یك قدری بنویسد بفرستید که خیلی لازم است بخصوص کتابها کـه درمدرسـه چاپ شده‌است‌انشاءالله‌خود سرکارعالی گرفته نزد حاجی‌میرزا احمدخان[18] میفرستید اوخواهد فرستاد. امانه‌به‌توسط گماشتهٔ آقائی‌آقامحمدقاسم. زیاده عرضی‌ندارم. حضرات اطباء‌بعرض‌سلام مصدع‌اند و مترصدفرمایشات. هرماه چاپارفرانسه می‌آید دو کلمه تعلیقه نوشته سرپاکت را بدین قسم نوشتـه بفرستند نزدآقا میرزا غفار[19] یـا مسیونیکلا[20] بزودی خواهند رساند و

۱۷- باحتمال قوی مراد شیخ جلیل اصفهانی است از شاگردان دارالفنون که بعداً به اروپا فرستاده شد و تحصیل‌طب کرده و در بازگشت از اطباء حضور شد ودرسفری که همراه شاه بود ، درجاجرود غرق شد .

۱۸- مراد حاج میرزااحمدخان‌شیرازی مصلحت‌گذار ونمایندهٔ‌ایران‌دراسلامبول‌است.

۱۹- آقامیرزا غفار یا عضو ایرانی سفارت فرانسه بوده است ویاحاج میرزا غفار نایب وزارت خارجه .

۲۰- موسیونیکلا قونسول فرانسه در تهران وتبریز .

همچنین نزد حاجی‌میرزا احمدخان البته بزودی‌میرسد انشاءالله. پاکتی که بسفارت دولت فرانسه میدهند اینطور بنویسند دروزارت اموردول خارجهٔ دولت بهیهٔ فرانسه عالیجاه مخدوم مکرم مسیوبی‌برستن[۲۱] مترجم اعلیحضرت امپراطور فرانسه‌زحمت کشیده بنورچشمی فلان برسانند وانشاءالله‌امیدوار هستم که موقع عرایض بخاکپای مبارك اعلیحضرت قدرقدرت امپراطوراعظم دولت که خداوند جان همهٔ بندگان را ازشاه وگدا تصدق فرق فرقدان سای‌چنین پادشاهی بفرماید عرض شود .

- ۸ -

خدایگانا اگر مختصری از حالات وامورات اینجاها یعنی سفارتخانه بخواهید مطلع بشوید ازقراری است که عرض میکنم . جناب‌جلالتمآب خدایگانی امین‌الملك بعدازگذشتن عهدنامه بواسطهٔ زحمت مرض نوبه که مدتی درمزاج ایشان مستولی بود وزحمات روحانی وجسمانی که در سرکار کشیده بودند کسالت مزاج کلی بهم رسانده بسیار ضعیف و بداحوال شده بودند بحدی که خدای‌نخواسته خیال بروز مرض‌دق درایشان میشدتااینکه یکی‌ازاطبای بزرگ پاریس را که معلم حضرات حکما و فدوی است و در جمیع فرنگستان‌معروف است بعیادت‌ایشان آورده وفدوی نیز کمال‌مراقبت را نموده مواظب دوا وغذا وسایرلوازم‌شدم ولله‌الحمد حال غریب☆ به بیست روزاست که مزاجشان بالمره روبه بهبودی گذاشته و ازآن خیالات بالمره گذشته واز اتفاقات درهمان اوقاتی که جناب خدایگانی گرفتار آن حالات

۲۱- Kazimirski - Biberstein از مستشرقین فرانسه ،که در زمان محمد شاه بعضویت هیأت سفارت کنت دو سرسی بایران‌آمد . وی درمذاکرات بافرخ‌خان مترجم ناپلئون سوم بوده است .

☆دراصل چنین است صحیح : قریب

بودند حضرات انگلیس‌ها بنای گله را گذاشتند بواسطهٔ کشته شدن شاهزاده محمدیوسف‌هراتی و بعضی فقراة دیگر که مناسب حال من نیست عرض کردنش. از یکطرف دیگر هم فقراة عهدنامه‌های دولتها که همه درمیان بود بعدازفضل خدا وازتصدق بخت همایون حضرت شاهنشاه کل‌ممالك ایران وهمت‌امنای دولت علیه. باآن حالت همه را بانجام رساندند بحق خدا یقین داشته باشند که اگردرعهد سایرسلاطین دولت علیه وپیش‌کاران معروف سابق یك کرور صرف میکردند هرگز نمیتوانستند باین‌نوعها نیك‌نامی از برای دولت علیه حاصل کنند وهرگز دولت ایران نمیتوانست باین شدت درمیان بیست‌دوات یوروپ معروف‌بشودوبا همه‌رابطه‌پیدا کرده داخل یکی ازشش‌دولت مستقل روی زمین بشود اینها نیست مگر همه ازبخت‌بلند حضرت شاهنشـاه اسلام ادام‌الله اجلاله وتدبیروصداقت‌پیشکاران‌آن دولت علیه. بلی‌ازجمله‌کارهای جناب امین‌الملك که یقین دارم ازشنیدن او بی‌اندازه مسرور خواهید شد و خواهید دانست که تاچه پایها مایهٔ آبـادی مملکت و منفعت دولت خواهد بود واوعهدنامهٔ‌است که بایکی از کامپـانی بزرگ پـاریس درباب ابریشم بسته‌اند.البته تفصیل‌اورادرخاکپای همایون‌حضرت ظل‌الله‌جمجاه‌روحنافداه خواهندشنید. مختصرش‌این‌است ابریشمی که ما حالا دررشت داریم بواسطهٔ اینکه‌رسم‌تربیت ونخ کشی‌اورانمی‌دانندازابریشم همه‌جا کمتر بفروش‌میرود و حال‌آنکه پس ازآنکه برسم ابریشم فرنگستان بعمل بیاورند مثل‌ابریشم بسیار فرداعلی چنین خواهدبود که درفرنگستان قیمت‌خیلی گزاف‌دارد.این کامپانی‌قرارداده‌است که دررشت‌غریب✲بسیصدهزار تومان‌خرج کرده‌کارخانهٔ ابریشم کشی می‌سازد که هر کس ابریشم خودرا بخواهد بکارخانهٔ او بدهد نخ کشی بکند وهرابریشم که ازاین‌کارخانه‌بیرون‌بیاید که قیمت‌اول‌فروخته خواهد شد وعلاوه‌براین درهرسالی‌شش‌هزارمن‌ابریشم دولت‌را که‌درکارخانهٔ او نخ کشیده شده باشد ازقرار منی‌شاه روی‌هم‌رفته چهل‌وشش تومان‌میخرد

✲ مانندموردپیش

موافق این قیمت وقیمت حالای ابریشم دولت ایران‌ازهمین‌یك‌فقره درسالی هشتادهزار تومان منفعت دولت میشودعلاوه بر منفعت رعیت که ازهمین قرار می‌توان حساب کرد البته سالی‌یك کروردراوایل بر معاملهٔ‌رشت‌خواهدافزود و انشاءالله بعد ازساخته شدن این‌کارخانه‌جمیع‌تجار ایرانی نیز میل‌خواهند کرد که‌کارخانه‌ها بسازند وسرمایهٔ‌آبادی وترقی دولت و ملت خود بشوند وهمچنین پس از آنکه یک‌کارخانهٔ فرنگی در ایران ساخته بشودروزبروز زیاد شده و مایهٔ آبادی دولت و مملکت خواهد شد . بسرخودت جناب امین‌الملك یکماه درست با آن حالت ناخوشی‌مشغول اسباب ساختن‌کار این کارخانه بودند وبحق خدا اکثرروزها پنج ساعت شش ساعت‌مشغول گفتگو بودند انشاءالله تفصیل‌را که ببینید معلوم خواهد شد. حالاهم باز در خیال کارخانهٔ قندریزی وآهن آب کنی هستند انشاءالله باعنایت بخت‌بلندحضرت شاهنشاهی روحنافداه اوهم درست خواهدشد. چون سرکار شمارا همیشه به اخباراتی که دلیل‌برترقی دولت وملت‌است طالب میدانم جسارت کردم زیاده عرضی ندارم.

... از وابستگان حضرت ایشان می‌دانم وهمیشه منتهای مرحمت رااز ایشان دیده‌ام چنانکه هرگز هیچیك از همراهیان را برمخلص خود ترجیح نداده‌اندوانواع‌حرمت رافرموده‌اندوهرچه‌رادرحق‌فدوی‌لازم دیده‌اند‌مضایقه نداشته‌اندچنانکه‌ازآنجمله بعدازانعقادمصالحه بادولت‌نمسه وقتیکه‌ازبرای نشان‌دادن‌باتباع‌طرفین سیاهه خواستند داخل چهارنفرازاتباع سفارت دولت علیه که صاحب نشان‌خواهندشدیکی‌فدوی رانوشته‌اند وهمچنین دراین وقت که‌بدولت‌بلژیقاخواهندرفت‌یکی‌ازچهارنفراتباع که‌ملتزم‌خدمت‌خودخواهند بردفدوی‌خواهدبودمعلوم‌است دیدن‌مجالس‌وحضورچندین‌سلطان‌خالی‌ازعظم وشأن‌نخواهدبود وهمچنین‌ازاین‌قبیل التفاتهازیادفرموده‌اندوامیدواری‌فدوی بنابوعده‌هائی که‌داده‌اند ودرهرآن‌مذاکره میفرمائیدبیش‌ازاینهاست‌چنانکه

نشاءالله بعد از آنکه بسلامتی مراجعت بدارالخلافه فرمودندخواهیدملاحظه
رمود که حرکت فدوی تا حال بیرون از مصلحت نبوده وتاچه اندازه زحمت
کشیده‌ام و انشاءالله از مرحمت جناب ایشان چگونه نتایج حاصل خواهد
ـد اگرچه همهٔ اینها بسته بمشیت الهی وبخت است لیکن سرکار شما خوب
میدانید که اسباب در هر کار دخالت کلی دارد خلاصه همچو تصور
فرمائید که فدوی به ملاحظهٔ این جزئیات از قبیل گرفتن نشان با
اخل شدن در مجلس فلان سلطان یافلان هوای نفس خود را از کار
ـود بازداشته‌ام و بدین چیزها متوسل شدم البته سرکار شما چنانکه بایدو
ـاید از طبیعت و حالت بنده که خود پروریده‌اید مطلع‌هستید و لازم نیست
که بنده عرض کنم لیکن محض‌از برای اطمینان خاطرعالی‌عرض‌می کنم که
ـدوی هرگز دربند این چیزها نبوده‌ام و تحصیل علم و کمال را برهمه چیز
رجیح داده‌ام و دلیل بزرگ از برای این‌عرض‌من آن‌است که باآنهمه‌عزت‌و
خوشبختی ولذت زیارت وجود مبارك شما، دست از همه‌چیز کشیده وباین
ـمه‌زحمت غربت راضی‌شده محض ازبرای اینکه بتحصیل کمال و علم باعث
خوشنودی خاطر عالی بشوم اگر در آن ضمن‌خدا تفضلی کرد وچیزدیگرهم
ـسید فبهاالمراد و باعتقاد خودم تابحال بااینهمه کارها بازاز اصل‌کارخود که
ـاد گرفتن زبسان است غفلت نداشته‌ام تا اینکه الحمدلله پیش رفت کلی در
تحصیل‌او پیدا کرده‌ام‌چنانکه حالاباوجود مترجمین بسیار،اکثر ترجمه‌های
ـجلسی‌جناب خدایگانی بتوسط فدوی میشود وانشاءالله امیدوار هستم‌حالا
که‌فی‌الجمله بصیرتی دراو پیدا کرده‌ام بعون‌الله تعالی دریکسال‌کارچهارسال
خواهم کرد و هرقسم باشد اگرچه شب‌و روز چهارساعت خوابیدن هم‌باشد
ـیش‌از یکسال‌بعداز مراجعت‌سفارت نخواهم‌ماند در پاریس و بزودی‌انشاءالله
ـز بارت‌عالی مشرف شده و مراتب زحمت وطاقت‌خودم را معلوم خواهم کرد
ـالاخره فرض میکنم که هیچیك از این عرضهاهم که کردم نباشد فدوی بجز
ـین‌قسم که راه رفتم طور دیگری نمیتوانستم و بحق خدا یقین داشته باشد

آنروزی که ازسفارت بیرون میرفتم درفرنگستان وایران ضایع بودم خلاصه
خوب‌یابد تابابنجا رسیده و سفارت‌ماهم بیش‌از دوماه و تادوماه ونیم بطور
یقین درآنجاها نخواهدماند فردا را که پنجشنبه است یکساعت ازشب رفته
سفارت دولت علیه به بلژیقا خواهد رفت دوازده ساعت راه‌آهن است کـه
هشتاد فرسخ ایرانی باشد و از آنجا بشهر هلاند کلیة بیش از دوازده روز
نخواهد بود ازبرای اینکه دربیست و یکم‌ماه‌ذی‌حجه‌عید بزرگ‌اعلیحضرت
امپراطوراست در پاریس وباید درآن وقت‌جناب امین‌الملك در شهر پاریس
باشندوسبب‌رفتن‌به بروکسل پای تخت دولت بلژیکادعوت اعلیحضرت‌سلطان
بلژیکا[22] است سفارت کبری را در عروسی دخترش که بیکی از شاهزادگان
نمسه‌می‌دهند. سفارت کبری بعداز مراجعت ازاین سفر وماندن چندروزی‌در
پاریس بلندن تشریف برده وازآنجا بپاریس‌آمده اذن حاصل کرده ازسمت
نمسه یا از طرف دیگر باسلامبول خواهند رفت زیاده در این فقرات عرضی
ندارم هرچه بعدبشود عرض‌خواهم کرد و اما درباب‌فقرهٔ مخارج گویادرخانه
شوخی‌فرموده‌مقرر داشته بودید که علی‌نقی‌این اوقات پول‌زیاد داردچیزهای
خوب خواهد خرید وهم درتعلیقهٔ خود ملازمان عالی مقرر فرموده بودند که
زیادی‌پول راجهة خرجی‌خانه خدمت ملازمان عالی ارسال‌دارم. اگرچه‌سابقا
شرحی در این باب جسارت کرده‌ام لکن لازم می‌دانم که بازهم مخلص از
برای‌کار کردن آنجا بقدر صد تومان کتاب و اسباب لازم است که بدون‌آنها
کارنمی‌توان کرد حالا البته بعدازملاحظهٔ اینها نخواهند فرمود دیگرخرجی
خانه بفرستم چه‌خانه بمن چه‌نسبت دارد من کیستم چیستم خداوندانشاءالله
بعزت خمسةالنجباء سایهٔ صاحب‌خانه را از سرخانه کم نکند هر کس صاحب
عیال است خودش خرجش را خواهد داد خواه کم خواه زیـاد وانگهی شما

۲۲- یعنی لئوپولد اول که دخترش شارلوت را به ماکسی میلین برادر امپراطور اطریش میداد. این ماکسی میلین بحمایت ناپلئون سوم، پادشاه مکزیك‌شد ولی مکزیکی‌هااو را کشتند (۱۸۶۷).

اینها را میفرمائید که من از شما چیزی نخواهم اینها بهانه است من نه شد
میشناسم یعنی نه قابل شاه شناختن ونه قابل وزیر شناختن هستم شاه من وزیر
همه شما هستید و مـوافق حساب کسر مخارج خودم رااز سرکار شما خواهم
گرفت چنانکه تابحال مرحمت فرموده‌اید و انشاءالله بعد از این هم هروقت
لازم بدانید مرحمت خواهید فرمود علی‌العجاله دراین فقرات استدعائی ندارم
مگر همان پنجاه تومان التفاتی خودتان که در عریضجات سابق عرض کرده‌ام
ویقین دارم تابحال براة حوالـهٔ عالیشان ملاابوالقاسم گرفته روانه فرمودید
یکی دیگر آنکه اگر مرحمت بفرمایند مواجب ششماههٔ هذه‌السنه را التفات
بکنید منتهای التفات خواهد بود کارهای مادیگر عیب نخواهد داشت ومیتوانم
با کمال آسودگی مشغول کار خود باشم اگر هم نشود باز خدا شما را سلامت
بدارد هرطورباشد اگر به بدگذرانی باشد یاخوش گذرانی خواهد گذشت
اگر چه بعداز فضل خدا در زیرسایهٔ سرکارشما خیلی هم خوش خواهد گذشت
خلاصه باوجود کمی وقت زیاد جسارت کردم امیدوار هستم بکرم عمیم عفو
خواهیدفرمودبسرمبارك خودت بحق خدا هر چه عرض کرده‌ام از روی صدق
بوده است ومنظوری نداشته‌ام مگراطلاع ملازمان سرکار عالی ازحالت خودم
وکارهای خودم سرکارشما البته همیشه رضامندی از سرکار خدایگانی بـه
میرزاهاشم‌خان* خواهید نمود ضرورفضولی من نیست زیاده استدعائی ندارم
مگر سلامتی وجود عالی والتفات تعلیقجات مفصل که حاوی همه خبر باشد
نشان سرکارعالی را بیست روزقبل فرستادم نزد حاجی میرزا احمدخان البته
تا حال رسیده است . سر حمایل را هم دیروز زرگر آورد اما نتوانستم
بفرستم‌ازبرای اینکه‌چاپاردولت فرانسه است و بجزکاغذ چیز دیگر نمی‌برد
انشاءالله بوسیلهٔ دیگر خواهم فرستاد . همه روزه مترصد فرمایشات هستم
فدای وجودمبارك شوم فرصت دو باره مرور کردن نبود خواهید بخشید

* برادر فرخ خان امین الملك .

برادر مهربان من [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قسمت آخر نامهٔ شمارهٔ ۸



جغرافیای تاریخی

و

آثار باستانی

تبریز

بقلم

مجید وهرام

جغرافیای تاریخی
و آثار باستانی تبریز

بقلم

مجید وهرام

اوضاع طبیعی

موقعیت و مساحت :

شهرستان تبریز بمناسبت
میت اقتصادی ، موقعیت
ئلی وسابقه تاریخی خاصی
ـه دارد مرکز استان
ذربایجان شرقی ایران
ردیده است .

این شهرستان در ۳۸
جه و ۱۵ دقیقه طول شرقی
۴۰ درجه و۲۳ دقیقه عرض
مالی واقع شده است . وسعت
ن برابر آخرین مساحی که
مل آمده در حدود ۹۷۸۰
کتار است. ۱

یاقوت حموی بازرگان
سیاح و نویسندهٔ معروف
توفی بسال ۶۲۶ه در کتاب

---

۱ - ر . ك به ص ۱۹۰ راهنمای شهرستانهای ایران

معجم‌البلدان ضمن‌مادهٔ‌تبریزمی‌نویسد: «... تبریز اشهر بلاد آذربایجان وشهر آباد و زیباست و بغایت استواری بنا شده . . طول آن هفتاد درجه‌ویك‌ش وعرض‌آن سی وهفت درجه ونیم است ... » [۲]

حمدالله مستوفی در نزهة‌القلوب نوشته است: « ... تبریز ازاقلیم چهار است و شهر اسلامی طولش از جزایر خالدات «فب» ۸۲ و عرض از خط‌است «لح» ۳۸ است ...» [۳]

حدود : تبریز از شمال به شهرستان مرند واهر واز جنوب به مراغه هشترود واز سوی خاور به سراب و میانه و مشکین‌شهر و از سوی باختر به دریاچه رضائیه محدود است .

پستی وبلندی : شهر تبریز در درهٔ رسوبی و مرتفعی قرار گرفته است حد متوسط ارتفاع آن از دریا مطابق جدیدترین سنجشی که بعمل آمد ۱٤۰۵مترمی‌باشد. روی‌هم‌رفته تبریزرا میتوان شهری کوهستانی دانست که کوههای متعددی با قلل‌نسبتا بلند اطراف‌آنرا احاطه کرده‌اند ومعروفترین آنها ارتفاعات سهند میباشد . این ارتفاعات در جنوب‌شهر در کنار دریاچه رضائیه بسمت خاور دره کشیده‌شده و کوه قاسمداغ‌بارتفاع ۳۷۰۰ متربلندترین قسمت آنست . در مشرق بستان‌آباد کوه میشاب (میشوداغ) قراردارد که‌ادامه‌خط‌الرأس‌آن‌مرزبین شهرستان مرند وتبریزمیباشدو قلهٔ‌قابل توجه آن‌قلهٔ علمدار بارتفاع ۳۲۰۰ مترو کوه «اوزون‌یل» بارتفاع۲۸۰۰متر است گذشته‌از‌آن‌اطراف‌شهرستان‌تبریز کوههای منفرد و کوچك‌وبزرگ متعددی

۲ــ ر . ك به حبیب‌السیرج ۳ ص ۳۳ و تاریخ تبریز تألیف مینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ ص ۱٦

۳ــ نزهة‌القلوب حمدالله مستوفی ص ۸۵

کشیده‌شده‌است که ازمهمترین آنها کوه«عون‌بن‌علی» (عینلی)[٤] درشمال‌شرقی شهر به بلندی ۱۸۰۰متر و کوه «پکه‌چین»[٥] تبریزبارتفاع ۲۵۰۰ متر و کوه «مرو» در شمال غربی خودشهرتبریز بارتفاع ۲۲۵۰ متر را میتوان‌نام‌برد.

مینورسکی در کتاب خود می‌نویسد:«... تبریز در گوشه شرقی جلگه رسوبی همواری‌واقع‌شده که‌مساحتش‌تقریباً ۵۵×۳۰ کیلومترمربع‌میباشد. این‌جلگه شیب ملایمی بسوی شمال شرقی دریاچه ارومیه[٦] دارد»[٧] و نیز کلاویخو می‌نویسد : «تبریز دردشتی‌میان دورشته کوه لخت‌قراردارد‌واین شهر محصور نیست ورشته کوههای جانب چپ به کنار شهرمیرسد.»[٨]

مرحوم شاهزاده نادرمیرزا مینویسد :

«... من از دیدهٔ اینجای سخن کنم نه سخنهای قدما، تبریز را اگر نظر کنیم وبتحقیق بنگریم درسطح کوهی بزرگ که سهند نامند واقع‌است. تلال آن جبل‌تاشهر رسیده واین کوه‌بجنوب‌شهربا کمال شکوه وقلل‌شامخات پربرف‌آن در بیشتر خانه‌های‌شهر مرئی‌و دورنمائی‌بس نیکوست وبهمهٔ فصول سال منظری زیبا دارد. شمال این بلده متصل بکوه معروف بسرخاب همه‌جا تابساحل رود

٤ـ مقبرهٔ شاهزاده عون بن‌علی (از فرزندان حضرت علی (ع) می‌باشد) دربالای این کوه ساخته شده و زیارتگاه مردم میباشد .

٥ـ تلخه رود از وسط کوه پکه چین وکوه عون‌بن‌علی بطرف باختردرجریان‌است.

٦ـ ر . ك به لغت نامهٔ دهخدا حرف الف ، ماده ارومیه و ص ۱۹۰۹ و۱۹۱۱ ، لسترنج بلدان‌الخلافة‌الشرقیه .

٧ـ تاریخ تبریز ص ۲ تألیف مینورسکی مذکور گردیده ومساحت تبریز در ترجمهٔ عربی کتاب وی ۳۰ × ۲۰ میل مربع می‌باشد .

٨ـ سفرنامه کلاویخوص ۱۵۹ .

ارس با جبال قراداغ مخلوط و کشیده است ، مشرق این شهر با بعضی از سلسله‌های کوه سرخاب بسته و منتهی به جبال رفیعه وعقبه‌مشهور به‌شبلی‌است . مغرب تبریز گشاده است ومنظر آن دریای خجنت که اکنون شها نویسند و بنام روستائی کوچك که بدان عقبه‌است ، شاهی گویند و کوههای‌مشار کهٔ‌سلسلهٔ عظمای‌آن بدرستی از نقطهٔ‌مغرب وسلسه دیگرآن‌در شمال مغربی‌است ، شهر مـا رازینتی گرانبها میدهد واین دوسلسله‌جبال پرمنفعت‌وبرروستا- های ارونق وانزاب وهمین دریاچه مظل‌اند واین بحیره ازنفس شهر مرئی‌نیست زیرا که کوه پاره در ساحل آن حایل و روستاهای‌محال تنها در لحف‌وسطح آن است.»[۹]

آب وهوا:

شهرستان تبریز یکی از سردترین شهرهای ایران بشمار می‌آیدودارای زمستانهای سخت‌وطولانی است. زمستانهاتوأم بابرفهای‌سنگین و یخبندانهای شدید میباشد ودربقیه سال هوا بسیار ملایم ومعتدل است. تابستانهای‌تبریز روزهای نسبتاً گرم وشبهای بسیارخنك ومطبوع دارد ودر گرمترین‌روزهای آن درجهٔ حرارت بندرت از ۳٥ درجهٔ سانتی گراد تجاوز میکند.

رویهمرفته میتوان گفت مناطق شمال تبریز ازنواحی جنوبی (دامنه‌های سهند)سردتراست وبا توجه‌به‌آنکه آب رودهاونهرهائیکه‌ازقلل سهندجاری هستند بعلت دارا بودن املاح‌برای‌آشامیدن ناسالم‌ومضرهستند میتوان گفت

۹ـ ر . ك به ص ۳۲ دارالسلطنه تبریز نگارش مرحوم لسان‌الملك‌ملك‌المورخین.

که آب مشروب مورد نیازشهرستان تبریزرا قلل‌بلند ومستوراز برف شمالی تأمین‌میکند.

مشخصات دقیق آب وهوای تبریز بشرح زیراست : [۱۰]

معدل حداکثر درجهٔ حرارت سالانه به سانتیگراد	۱۷/۹ درجه
معدل حداقل درجهٔ حرارت سالانه به سانتیگراد	۰/۶درجه
مقدار متوسط بارندگی سالانه	۲۸۵/۶ میلیمتر
مقدار متوسط رطوبت هوا درساعت ۰۶۳۰ صبح	۷۵ درصد
مقدار متوسط رطوبت هوادرساعت ۱۲۳۰ ظهر	۴۵درصد
ایام یخبندان درسال	۱۰۷روز

در مورد آب و هوای تبریز «کلاویخو» چنین یادداشت کرده است :

«.... دررشته کوه مقابل که در شمال شهر واقع است واز شهریك‌فرسخ‌فاصله دارد کوهی بسیار مرتفع وجوددارد. ازاین کوه رودخانه‌ای بسوی جنوب جاری است که همهٔ آب آن در شهر بمصرف آبیاری میرسد بسیاری ازنهرهائی که‌ازآن‌رودخانه‌منشعب شده‌اندازمیدانهاوخیابانهای‌شهرجاری‌میگردد.»[۱۱]

حمدالله مستوفی مینویسد : «... هوای تبریز بسردی مایل است و آبش گوارنده وآب‌رودش بهترازکاریز وکاریز بهترازچاه‌بوده. درتبریزچاه‌سی گز کما بیش‌به‌آب رسد ودرشام[۱۲] بده گز ودرربع‌رشیدی ازهفتاد گزبگذرد.»

ونیز شاردن درموردآب وهوای تبریز نوشته است:

۱۰- بنقل از ص ۱۹۱ کتاب راهنمای شهرستانهای ایران . ازانتشارات‌سازمان فار زیر نظر ابراهیم اصلاح عربانی .

۱۱- ر . ك ۱۶۱ سفرنامه‌کلاویخو .

۱۲- منظور حمدالله مستوفی محلی است‌که غازان‌خان آنجارا بنا نهاده وبه‌محله شنب یا شام غازان معروف است وهنوزهم آثار ویرانه‌های آن باقی‌است.

«... هوای تبریز سرد وخشك، سخت نیکو وبسیارسالم است،بطوریکه در این محیط بهیچوجه برای پیدایش وتکوین هیچگونه خوی‌وخلق بدزمینه‌ای نیست. سرما مدت مدیدی دوام دارد وچون شهرروبشمال است درقلل جبل اطراف(سهند) طی نه‌ماه‌از سال‌برف‌مشاهده‌میشود.تقریباً همه‌روزه‌صبحگاهان وشامگاهان باد میوزد، اغلب اوقات سال باستثنای تابستان، باران میبارد و در تمام فصول درآسمان ابر مشاهده می‌شود ... کلیه مایحتاج‌زندگانی‌در کمال وفور وفراوانی میباشد وحیات‌مردم کاملا قرین‌لذت، ومعاش بسیار ارزان است »[۱۳]

تبریز بعلت نزدیکی بکوههای‌سلسله جبال زاگروس و کوههای‌منفردی چون سهند که اکثر قلل این کوهها در سراسرسال مستور از برف میباشد دارای رودهاو نهرها وچشمه‌های فراوان پرآبی میباشد که قسمت‌عمده‌ای از آنها بداخل جلگهٔ شهر تبریز سرازیرند وسبب شده‌اند که بطور کلی تبریز شهرپرآبی بشود. سیستم‌آبیاری دراین‌شهربرخلاف اکثر مناطق‌ایران خصوصاً نواحی شرقی وجنوبی که بعلت خشکسالی‌مجبورند بیشتراز ذخایر زیرزمینی وبا صرف هزینه ووقت بسیار وتقسیم‌آب وآبیاری استفاده کنند میباشد زیرا در این‌شهرازآبهای سطحی براحتی‌استفاده بعمل‌می‌آید وهمین امر خود سبب رواج کشاورزی ودامپروری درآنجا شده است بطوریکه ازدیربازتبریز یکی‌ازبزرگترین تولید کنندگان وصادر کنندهٔفرآورده‌های کشاورزی‌ودامی بوده است وحتی‌هم‌اکنون نیزدشت تبریزیکی‌ازبزرگترین انبارهای غله ایران‌محسوب میشودبهمین‌دلیل درسراسر طول‌تاریخ اقتصادی تبریز برخلاف اکثر نقاط ایران با قحطی وخشکسالی روبرو نبوده ووقوع

۱۳ــ ر . ك به ص ٤٠٩ سیاحتنامه شاردن .

نادر اینگونه حوادث هم بیشتر بدلایل طبیعی ووقایع سیاسی(زلزله و بیماریهای همه گیر، جنگ وغارت وغیره) بوده تا خشکسالی.

قسمت اعظم آب تبریز ازرود مهرانرود که از کوه سهند سرچشمه میگیرد ،ودرهمهٔ روزهای سال چون دریائی بشهرجاری است،[۱۴] تأمین میگردد. علاوه بررودها، متجاوزاز ۶۰ کهریز وقنات وچشمه[۱۵] که از کوههای اطراف تبریز جریان دارند کمبود احتمالی آب مهرانرود را جبران کرده وتبریز رابه یکی از شهرهای پرآب ایران مبدل ساخته‌اند . وهمچنین علاوه براین آبها، ابرهای باران خیز دریای سیاه وحوزهٔ مدیترانه ودریای خزر و دریاچه رضائیه و کوههای اطراف تبریز دو عامل مهم ازدیاد برف وباران سالیانه این منطقه

۱۴ــ ر . ك به ص۳۲ دارالسلطنه تبریز تألیف شاهزاده نادرمیرزا ، و به ص۸۷ نزهةالقلوب نیز رجوع کنید .

۱۵ــ اسامی این قنوات بروایت شاهزاده نادر میرزا درکتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریزعبارتند ازقنوات‌حسن پادشاه، شاه چلی،خواجه‌علی‌بیك، خواجه قاسم قورچی‌باشی، توپچی باشی، حکم‌آباد، عزیزاله ، کازران ، اکبرآباد ، میرزاعلی ، الهوردی‌خان ، سنجاق ، حاجی‌حسن‌بیك ،احمدپاشا، امیرنظام ، حاجی‌جعفر، ایلان‌لو، منطش ، میرجلیل ، سردار، شعر بافان ، کشیش،کوشك ، وزیر، میرقاسم ، قاضی ، امام‌جمعه ،کوچه باغ ،آخونی، خان محمدخان ، حاجی محسن ، پهلوان ، سلطان بزرك ، ملا ، زعفران‌لو (حکیم صاحب) ، حسنیه ، آقاعلی ، حاج محمدباقر ، حاجی‌میرزا باقر ، کورجان ، وزیرآباد ، حاجی عباس خطیب ، ملاعلی ، حرم ، امام‌جمعه ، حاجی میرزا هاشم‌آقا (یکی ازبزرگترین قنوات تبریز است) ، فتح‌آباد ، شاهزاده (نصرت‌الدوله) ، شاهزاده (نایب‌السلطنه) ، حاجی میرزاباقر ، حاجی صالح، بابا امین ، خطیب ، محمدیه ، قراسو ، کرشخونی،حاجی ــ سید حسین و چشمه های خواجه میرجان ، ینگی چشمه شتربان ، ینگی چشمه ششگلان ، علی خاتون ، امیر اصلان . آقاعلی اکبرتوماسی ،هیبت، سلطان‌کوچك ، حیدربیگ ، سراج وچشمه ناظم‌التجار ، حوضی طرلان .

هستند کــه از قدیم‌الایام کمك بزرگی برونق کشاورزی بطریقه دیم در مناطق کوهستانی که توسط رودهاوقنوات مذکورمشروب نمیشوند، میکند

همین عوامل باضافه‌مرغوبیت خاك وتنوع‌محصولات سبب شده که‌تقریبــ کلیه جهانگردان وبازدید کنندگان تبریز ازوفور نعمت وفراوانی ارزاق و میوه‌ها وارزانی قابل توجه‌محصولات کشاورزی‌وفراورده‌های دامی آن‌سخن بگویند. برای مثال میتوان ازجغرافی‌دانان وسیاحانی‌مانندحمدالله‌مستوفی ناصرخسرو قبادیانی، شاردن، کــلاویخو ویاقوت حموی نامبرد که همگی متفقاً درکتب خویش‌تبریز را شهری‌آبادوپربرکت میدانند که«...ارتفاعاتش غله وسایر حبوب وبقول بغایت نیکو می‌آید ومیوه هایش درغایت خوبی و بسیاری‌وارزانی‌بتخصیص‌امرودتخم‌خلف‌وپیغمبری وسیب سلطانی‌وزردآلوی حلوانی وتخم احمد وانگور خرده رازقی وملکی و خربوزهٔ مجدالدینی. و یاقوتی‌وملکی،وآلوی زرد مثل‌آنجادیگر نیست... وفقیر و غنی‌از کسب‌خالی نباشند ودرآن‌دیار متمول بسیار است....»[۱۶]

شهر تبریز بسبب کاردانی حکمرانان وشجاعت وحمیت مردمش تقریبــ از هجومها وکشتارهای بزرگ تاریخی‌ایران نظیر حملهٔ‌اعراب وحمله‌مغول وتیمور تا حدودی دراماں بوده‌اندوجز حملات‌پیاپی دولت عثمانی که‌منجر بکشتارهای‌خونینی گردیده ویرانیهای هولناکی‌چون‌خطهٔ خراسان‌وسیستان ونواحی جنوب غربی ایران را بخود ندیده واز سوی دیگرفراوانی نعمت و تناسب آب‌وهواوباروری زمین ازعوامل‌بزرگ‌ترقی‌وپیشرفت‌وتمرکزجمعیت آن بوده‌است ، ولی متأسفانه بعلت واقع شدن دریکی‌از نوارهــای معروف

۱٦ــ ر . ك به ص ۸۷ نزهة‌القلوب حمدالله مستوفی .

زلزله‌خیز کره زمین[۱۷] زمین لرزه های شدیدی در آن‌بوقوع پیوسته است. هولناک ترین زمین لرزه ها در سال ۲۴۴ هجری (۸۵۸ م) ودر سال ۴۳۴ هجری (۱۰۴۲ م) اتفاق افتاده است و نیز زمین لرزه های سال۱٦٤۱م (ARAKEL de TABRZ:P.496) وسال ۱۷۲۷م و ۱۷۸۰ میلادی (ouseley;III،436 Ritter:1X،854) ودو زمین لرزهٔ ۲۲-۲۳ سپتامبر ۱۸۵٤ میلادی و ۳۰ اکتبر ۱۸۵٦ میلادی که بیش از سایر زلزله‌ها ویرانی ببار آورده‌اند،مشهورند. در هریك ازاین حوادث شهر تقریباً خراب شده وهربار قسمت اعظم جمعیت آن تلف گردیده‌است ولی مجدداً باکوشش‌پی گیراهالی دوباره خرابیها ترمیم گشته است.

خونین‌ترین و وحشتناکترین این زلزله‌ها بی‌شك در سال ٤۳٤ هجری اتفاق افتاده که بیش ازچهل هزارتن تلفات داشته و تقریباً تمامی شهر ویران شده است واین همان زلزله‌ایست که ناصر خسرو درکتاب سفرنامهٔ خویش از آن یاد نموده . . . و ابو طاهر منجم معروف شیرازی وقوع آنرا قبلا پیش‌بینی کرده بود وقطران تبریزی شاعر بلند پایه‌را بشدت تحت تأثیرقرار داده وعظمت‌ویرانی و کشتارهولناك‌ووحشت‌ناشی‌ازززازله‌را درقالب‌قصیده‌ای موزون ودلکش ریخته است :

۱۷ـ ر . ك به سرگذشت زمین اثر (ژرژ گاموف) ترجمهٔ دکتر بهزاد برابر جدیدترین تحقیقات دانشمندان زمین شناسی در کره زمین چنداصلی‌وجود داردکه بعلت تکامل نیافتن دگرگونیهای زیرزمین بیش از سایر نقاط کره زمین درمعرض وقوع‌زلزله‌وآتشفشانی‌وسایرانقلابات‌ناگهانی‌تحت‌الارض قرار دارندکه معروفترین این نوار ها کمربندی است‌که از اقیانوس‌کبیر، ژاپن، قسمتی از چین، خراسان، سلسله جبال البرز وترکیه میگذرد و نیز برابر نظریه‌های دکتر ودیعی استاد جغرافی دانشکده ادبیات تبریز شهر تبریز روی این نوار زلزله خیز واقع شده است .

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز رمال گشت رماد ورماد گشت رمال
دریده گشت زمین‌وخمیده گشت نبات رمنده گشت بحاروروندہ گشت جبال
بسی سرای که‌بامش همی‌شدی‌به‌فلك بسی‌درخت که‌شاخش‌همی‌بسودهلال
ازآن درخت نمانده مگر کنون آثار وزان سرای‌نمانده کنون مگراحلال
کسی که‌رسته شد ازمویه گشته بود چوموی کسیکه جسته شد ازناله گشته بود چونال
یکی‌نبود که گفتی‌بدیگری که‌مموی یکی‌نبود که گفتی به‌دیگری که‌منال
همه بدین بدیدم چوروز رستاخیز ز پیش رأیت مهدی و فتنهٔ دجال

وجه تسمیهٔ‌تبریز :

درمیان کلیه‌شهرهای جهان شاید بندرت بتوان شهری را یافت که‌راجع به وجه‌تسمیه وتاریخ وچگونگی بنای‌آن بین اقوال مورخان ونویسندگان این همه اختلاف و دگرگونی یافت شود. بطوریکه ازمطالعه دقیق وجه‌تسمیهٔ تبریز میتوان از بی‌اساس‌ترین وخنده دارترین افسانه های بی‌سروته تا تتبعات پرزحمت دانشمندان زبانشناس وتاریخ وجغرافیاهمه گونه مطالب یافت‌وحتی مسألهٔ جالب‌تراینکه‌برسرمحل اولیه‌بنای‌آن ازشوش تاارمنستان واز آشورتانزدیکی ری اختلاف است.

این اختلاف‌نظرها هر نوع تحقیق را دراین زمینه بسیار مشکل ساخته وجوینده درهرقدم دچارشك وتردیدهای فراوان میگردد.

شاردن معتقد است که: « ... . . منطقی ترین ومستدل‌ترین عقاید موجود دراین مورد همانا عقیده موله (Moule) مترجم و مفسر بطلیموس، آنانی ، اورتلیوس ، گول‌نیتس‌تی کرا ، لاواله ، آتلاس و تقریباً تمام مؤلفین جغرافی جدید است، یعنی تبریز همان شهرمعروف وباستانی اکباتان میباشد که در

تورات وسایر تواریخ‌قدیمی آسیامکرراز آن‌صحبت شده‌است»[۱۸] ولی‌بی‌اساس بودن این نظر بخوبی آشکار است . پروفسور مینورسکی که شاید بتوان گفت یکی ازبهترین تحقیقات را دربارهٔ وجه تسمیه تبریز انجام داده است دراین مورد چنین مینویسد : « . . . نام این شهر همچنانکه در معجم‌البلدان یاقوت (جلد اول ص ۸۲۲) چاپ لیدن آمده تبریزبه کسر تا Tebriz تلفظ میشده است ویاقوت دراین تسمیه به‌ابی زکریای تبریزی (شاگرد ابوالعلاء معری ۳۶۳-۴۴۹ هـ) که به یك لهجه محلی ایرانی صحبت میکرد، استناد میکند . . تلفظ تبریز (به کسرتا) یکی از خصایص لهجهٔ منسوب به‌خزرها Caspians است اما یگانه تلفظ کنونی تبریز (به‌فتح تا) میباشد و در خود تبریزبروفق لهجه ترکی‌آذری بطورمقلوب یعنی تربیز Tarbiz تلفظ میشود. منابع ارمنی این تلفظ را به فتح اول‌تأئید میکند . فاوست بیزانس Byzance Faust de (درقرن چهارم) آنراتورژ Thavrez و تورش Tkavresh نوشته و آسولیك Asolik (درقرن یازدهم میلادی) تورژ.ووارداں Vardan (درقرن چهاردهم) تورژودورژ Davrez ذکر کرده است وگویا تسمیهٔ اخیر از لهجهٔ عامیانهٔ ارمنی مشتق شده واصل کلمه«د-آی- ورژ D-i-Vrez » میباشد که معنی « این برای انتقام است » دارد . . . .

پس هم منابع ارمنی تأئید میکند که نام شهردرقرن پنجم (بلکه‌چهارم) میلادی‌تورژبود وهم‌بپارسی‌تورز Tavrez تلفظ کرده‌اند وآن درزبان فارسی متداول بمعنی«تب‌ریز»و«تب‌پنهان کن»وبه‌قول‌اولیاچلبی «ستمه‌دو کوجو»[۱۹] است واحتمال میرود این تسمیه بمعنی«پنهان کنندهٔ‌تف و گرما»، باجنبشهای

۱۸ـ ر . ك به ص ۴۱۰ سیاحتنامه شاردن چاپ امیرکبیر .
۱۹ـ سیتمه ، صیتمه ، به ترکی بمعنی تب ، و دوکوجو ،ریزنده راگویند .

آتشفشانی کوه سهند مربوط باشد (و همچنین به تپریز Tapariz معبری است بین بایزید ووان رجوع شود) و خط ارمنی خصوصیا، پهلوی‌شمالی‌را نشان‌میدهد(Tawltap و بخصوص«رژ–Rez» بدل از«رج و بنظر میرسد که بایستی این تسمیه بسیار قدیمی‌یعنی مربوط‌به‌پیش ساسانی‌وشایدقبل ازاشکانی‌باشد . . . .»[۲۰]

چنانکه گذشت درموردبناووجه‌تسمیه‌این شهر گفته‌های گوناگونی است اکثرمورخین ایرانی بنای شهر تبریزرا به‌زبیده خاتون همسر الرشید خلیفه‌عباسی نسبت داده‌اندومتفقاً سال‌احداث‌آنرا ۱٦۵ هجر نوشته‌اند ولی درمورد علت ساختمان‌آن اختلاف عقاید فراوان است افسانه‌های موهومی را نقل کرده‌اند .

تاریخچه شهر تبریز :

چنانکه گذشت درمورد تاریخچه پیدایش تبریز گفتگوهای‌متعدد و دراین که آیا این شهرعیناً نام یکی ازشهرهای قدیمی ماداست یانه زیادی اظهارشده است . واردان مورخ ارمنی که در سدهٔ چهاردهم میزیسته نوشته‌است بانی‌تبریزخسروارشاکی (اشکانی۲۱۷–۲۳۳م)ح ارمنی‌است وآنرا برای گرفتن‌انتقام از اردشیر (۲۲٤–۲٤۱م) نخستین ساسانی قاتل اردون پنجم (ارتبانوس) آخرین پادشاه پارتی‌بنا کرد البته این‌داستان درهیچ‌مأخذ دیگری‌نیامده است.

۲۰– ر.ك به تاریخ تبریز نوشته پروفسورمینورسکی ترجمه عبدالعلی چاپ کتابفروشی تهران، سال ۱۳۳۷ص۷ ولغت نامهٔ دهخدا ذیل لغه ص ۳۱۸

تبریزدر دورهٔ عرب :

کوشش اصلی اعراب در فتح آذربایجان در حدود سالهای ۲۲ هجری بیشتر متوجه‌اردبیل وسایرشهرهای آبادآن زمان بوده‌است وچون درفهرست شهرهائی که درآنها مرزبان ایران بجمع‌آوری سپاه پرداخته نامی ازتبریز برده‌نشده، به‌گمان قریب‌به یقین می‌توان گفت که تبریز در آن روزگار دهکده‌ای بیش‌نبوده‌است. احتمالاً این آبادی‌باقیماندهٔ شهر تورژ بوده که شایددراثرزلزله‌یاواقعهٔ‌دیگری‌ویران‌شده‌است.در کتاب‌نزهةالقلوب آمده که:

« تبریز از اقلیم چهارم است . . . . وآنرا زبیده‌خاتون‌منکوحهٔ‌هارون‌الرشید خلیفه رحمه‌الله ساخت درسنهٔ خمس وسبعین ومائة . بعد از ٦٩ سال در سنهٔ اربع واربعین ومأتین بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب‌شد، خلیفه آنرا با حال عمارت‌آورد . بعد از۱۹۰ سال در رابع‌عشرصفرسنه اربع وثلثین و اربع مائة با زلزله بکلی خراب شد . . . . »[۲۱]

این گفتهٔ مستوفی‌وانتساب بنای تبریز به‌زبیده‌خاتون شاید ازآنجاناشی شده باشد که پس ازمصادرهٔ املاك امویان حدود کنارهٔ ارس آذربایجان به زبیده خاتون واگذار شده است .

مینورسکی مینویسد : « . . . در کتاب بلاذری (ص ۳۳۱) و ابن الفقیه (ص۲۵۸) ویاقوت (جلد۱ص۸۲۲) آمده که تجدید بنای تبریز وآبادساختن آن ازکارهای خانوادهٔ«روادازدی»مخصوصاً پسران«اوالوجنا» ودیگران بود که باروئی بدورشهر کشیدند . . . . »[۲۲]

۲۱ـ نزهةالقلوب ـ حمدالله مستوفی ص ۸۵

۲۲ـ تاریخ تبریز تالیف مینورسکی ص ۱۰

طبری[۲۳] و ابن‌اثیر[۲٤] هنگامیکه از شورش بابك سخن میگویند ا
بی‌هیچ‌شرحی بنام قلعه‌ای نام میبرند که همراه باقلعهٔ شاهی در تصرف
بنام محمدبن بعیث بوده است . ابن خردادبه تبریز را تابع محمدبن
دانسته واز زلزلهٔ سال ۲٤٤هجری آن نام می‌برد .[۲۵]

در این سالها که تبریز اهمیت چندانی نداشته چندین بسار دست
میگردد وبنام سرزمین «بنی‌ردینی» خوانده میشده که گویا امرای مز
اداره امور ناحیه عملا مستقل بوده‌اند .[۲٦]

در سال ٤۲۰ هجری وهسودان بن‌مهلان (مملان؟) که حاکم تبر
عده زیادی ازسران ترکان‌غز را در آنجا بقتل میرساند.[۲۷]

در حالیکه کلیه مورخان سالهای اول استیلای اسلام ازتبریز بعنو
از شهرهای کوچك و بی‌اهمیت آذربایجان نام می‌برند [۲۸] ، برای نخس
مقدسی زبان بستایش آن می‌گشاید و ابن حوقل نیز در حدود سالها
هجری تبریز را از لحاظ آبادی برتر از اغلب شهرهای کوچك آذر
میداندومینورسکی بنقل‌ازابن‌مسکویه(متوفی درسال۴۲۱ هجری)می
« . . . تبریز شهرمهمی است ، باروی محکمی دارد ، باغهای پر درخ
احاطه کرده است ، مردم آن شجاع ، پرخاش‌جوی وتوانگرند . »[۲۹]

۲۳ــ تاریخ طبری جلد ۳ ص ۱۱۷۱
۲٤ــ ابن‌الاثیر جلد ٦ ص ۳۱۵
۲۵ــ ابن‌خرداذبه ص ۱۱۹
۲٦ــ اصطخری ص ۸۱ وابن حوقل ص ۲۸۹
۲۷ــ ابن‌الاثیر جلد ۹ ص ۲۷۱
۲۸ــ ابن‌خرداذبه ص۱۱۹ و بلاذری ص ۳۳۱ و طبری جلد ۳ ص ۱۱۷ ا
ص ۲۸۵ واصطخری ص ۱۸۱
۲۹ــ تاریخ تبریز مینورسکی ص ۱۲ــ۱۳

سال ٤٣٤ هجری سال ویرانی تبریز دراثرهمان زلزله مخوف و معروف می‌باشد، اما گویاحاکم آن که محتملا همان امیروهسودان‌بن‌مهلان بوده است از ترس‌ترکان‌غز بیکی از قلعه‌های محکم اطراف پناه برده واز زلزله جان بسلامت‌برده‌بود. حاکم مزبور گویا سریعاً بآبادانی وعمران ویرانیهای‌زلزله همت می‌گمارد زیرا ناصرخسرو که در سال ٤٣٨ ازتبریز دیدن کرده امیری را درتبریز نام میبرد که به‌اسم سیف‌الدوله وشرف‌الملة ابومنصور وهسودان بن محمد (مملان؟) مولاامیرالمؤمنین خوانده میشد وتبریز را شهرآبادی نوشته که مساحت آن ١٤٠٠×١٤٠٠ گام‌بوده‌است.[30]

تبریز درعصرسلجوقی :

در زمان‌سلاجقه‌بزرگ ازشهرتبریز بندرت‌یادشده مثلا درراحة‌الصدور نوشته است[31] که‌طغرل جشن ازدواج خودرا بادختر خلیفه در نزدیکی این شهر برپاساخت. درزمان‌سلاجقه عراق که‌همدان پایتخت‌آنان بودآذربایجان روبترقی نهاد و همراه باآن تبریز نیزاهمیت‌شایان توجهی یافت تابدانجا که سلطان محمود سلجوقی[32] فرزند سلطان محمد درسال ٥١٤ هجری‌مدتی‌در شهر تبریزتوقف کرد. گویا این مسافرت بخاطررفع وحشتی بوده است که از تاخت وتاز اقوام گرجی دردل‌مردم تبریز افتاده بود. دراین هنگام اتابکی آذربایجان با شخصی بنام کون‌طوغدی بود. آق سنقراحمدیلی پس ازمرگ وی کوشش بسیاری برای گرفتن تبریز که درآن زمان در دست طغرل برادر

۳۰ـ در حدود یك کیلومتر مربع

۳۱ـ راحت‌الصدور ص ۱۱۱

۳۲ـ تاریخ دوهزاروپانصد ساله ایران تالیف عباس پرویز ـ انتشارات علمی جلد ۲ ص ۱۵۳

سلطان بود نمود ولی نتوانست کاری ازپیش ببرد.[۳۳] درسال۵۲۵ هجر
از وفات سلطان محمود سلجوقی‌برادر وی‌سلطان مسعود (سلجوقیاز
ایران) در تبریز به‌تخت نشست ولـی‌چون داود پسر سلطان محمود
عموی خویش آمده وشهررا محاصره کرد مسعود ناچار به‌ترك آنجا
وتبریزمقرحکمرانی‌داودشد.چندسالی‌آذربایجان وتبریزبین‌اتابکان‌و
یلی‌ها دست بدست گشت وبالاخره در ۵۷۸ هجری‌اتابك پهلوان پسر
تبریز را ازملك‌الدین نوه‌آق‌سنقر پسراحمدیل‌بدرآورد وبرادر خو
ارسلان را به‌حکومت آنجا گمارد. ازاین زمان (۵۸۲هـ) تبریز بصور
ازآبادترین شهرهای‌آذربایجان،بلکه ایران درآمده و برای همیشه
ایالت آذربایجان گردید .

تبریزدر دورهٔ مغول :

تبریز ازشهرهای نادری بود که ازغارت اولیه مغول بسلامت جس
ازبك پسر پهلوان ، اتابك‌آذربایجان بادادن غرامت زیادآنانرا ازپای
تبریز بازگردانید (٦۱۷ هجری) وباوجودآنکه مغولها سال بعد باز
واتابك ازبك ازوحشت‌آنان به نخجوان گریخت اما شمس‌الدین طغر
مقابل هجوم مغولها دلیرانه پایداری نمود وبالاخره باپرداخت مبلغ
دیگری آنها را بازگردانید وازبك‌مجدداً به تبریز بازگشت وحتی
برای بارسوم طایفـهٔ دیگری ازمغولان به تبریز روی آوردنـد ازبك
خواسته‌های‌آنها منجمله تسلیم کلیه خوارزمیان را ، که به‌آنجا پ
بودندبرآوردوبالاخره تبریز ازاین هجوم نیز دراماں ماند .

ورود جلال‌الدین‌خوارزمشاه در۲۷ رجب ٦۲۲ هجری ازمراغه

۳۳ـ تاریخ تبریز مینورسکی ولغت نامهٔ دهخداذیل لغت تبریز

ای این شهرواقعهٔ بزرگی بود زیرا مردم غیور تبریز که ازبزدلی‌ها وتسلیم
بوانمردانهٔ ازبك کـه اکنون نیز ازترس جلال‌الدین بار دیگر گریختـه
د ، بستوه آمده بودنـد ، مقدم این شاهزادهٔ دلیر را کـه آوازهٔ شهرت و
داعتش درمبارزات‌پی درپی‌اوبامغولها وپیروزیهایش درسراسرایران پیچیده
د وبصورت تنها امید مردم وحشت زدهٔ این دیار درآمده‌بود، سخت گرامی
شتند و بخصوص هنگامیکـه دیدنـد وی بسرعت تفلیس را فتح کرده و
هزنان وترکمانان قبیلـهٔ ایوایی (الایوائیـه Alaiwa ' Ya) را از دم تیغ
ذرانده ، بسیار شاد شدند .

«.... جلال‌الدین مدت شش سال درتبریز فرمان راند وباملکه زن سابق
بك ازدواج کرد (روضةالصفا جلد ٤ ص ۱۷۰–۱۷۲) و در آخرکار بجهت
رفتاری و سوء سیاست ، مرکز حکومتش متزلزل شد (ابن اثیر جلد ۱۲
، ۳۲۳) وچون سال ٦۲۷ هجری فـرا رسید رئیس ایل ترکمن گوشیالوا
Kush - Yâlwâ) و حاکم رویین دز (نزدیك مراغه) ، به حوالی تبریـز
ت اندازی کردند . در٦۲۸ هجری جلال‌الدین آذربایجان را ترك گفت و
ول به تمام آن استان ومرکز شهرتبریز کـه سخت مورد توجه همه بـود
تیلا یافت (ابن‌الاثیرجلد ۱۲ ص۳۲۸) ...»[٣٤]

از این زمـان تاسال ٦٦۳ هجری تبریز از رونق پیشین‌افتاد، بخصوص
ون هلاکوخان مغول چون پس ازبازگشت ازفتح بغداد مراغه را پایتخت
ار داد این امرنیز درسقوط اهمیت تبریز تأثیر فراوان داشت، امامجدداً در
ن سال اباقا (٦٦۳–٦۸۰) تبریزرا پایتخت خویش کرد و تا پایان حکمرانی

ـ تاریخ تبریز تالیف ولادیمیر مینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ ـ ص۱۷

اولجایتو این شهرهمچنان پایتخت بوده ورورزبروزبراعتبار وارزش
می‌گشت. دراین دوران تبریز بدان‌حد ازعظمت وشکوه وآبادا
تا مدتها یکی‌ازمعتبرترین‌شهرهابحساب می‌آمد . محمد بن خاو
به میرخواند نویسندهٔ روضةالصفا در کتاب خود چنین‌آورده ا
«درعهد کیخاتو درآمد تبریز بالغ بر ۸۰ تومان[۳۵] برآورد
درسراسردورهٔاستیلای ایلخانان مغول، زمان حکمرانی غاز
می‌توان دورهٔ اوج شکوه و عظمت تبریز دانست . این پادشاه د
هجری (۱۲۹۵م) درتبریز به تخت نشست.دراین زمان دور بارو
حدود ششهزار گام بوده وده دروازه‌بنامهای زیرداشته است : درو
قلعه ، سنجاران ، طاق ، دروب جوسرد (برای این‌نام اسمهای مخت
مانند درجوسرد ، دروب جوسر) ازدستی شاه (سردوی شاه ، سر
سرحوسی‌شاه) ، نارمیان ، نوبر ، موکله (هوکله)[۳۶]
غازان خان باروی جدیدی که طول آن بالغ بر۲۵ هزار گ
فرسنگ ونیم) بود ، بدور شهر کشید واین دیوار چنان بود که
ومحله‌های‌ولیانکوه(که‌اکنون کوه‌سرخاب‌یاعینی‌علی‌زینعلی‌خوا
وسنجران جزو شهر به حساب میآمده است .
«.... دوروباروی غازانی ۲۵ هزار گام است وشش دروازه دار
اهروشردان وسرد رود وشام وسراورود. تبریز درزیر شهر بموض
میخوانند خارج باروی غازانی ، غازان خان شهرچه‌یی برآورده‌ا

۳۵ـ تومان درلغت بمعنی ده هزار (امیر تومان بمعنی فرمانده ده ه
واحد پول برابر ده هزار دینار بوده که عبارت از ده هزار مثق
بوده (نقل از فرهنك وصاف)
۳۶ـ نزهةالقلوب حمدالله مستوفی ص ۸۵
۳۷ـ ص ۸٦ همان‌کتاب

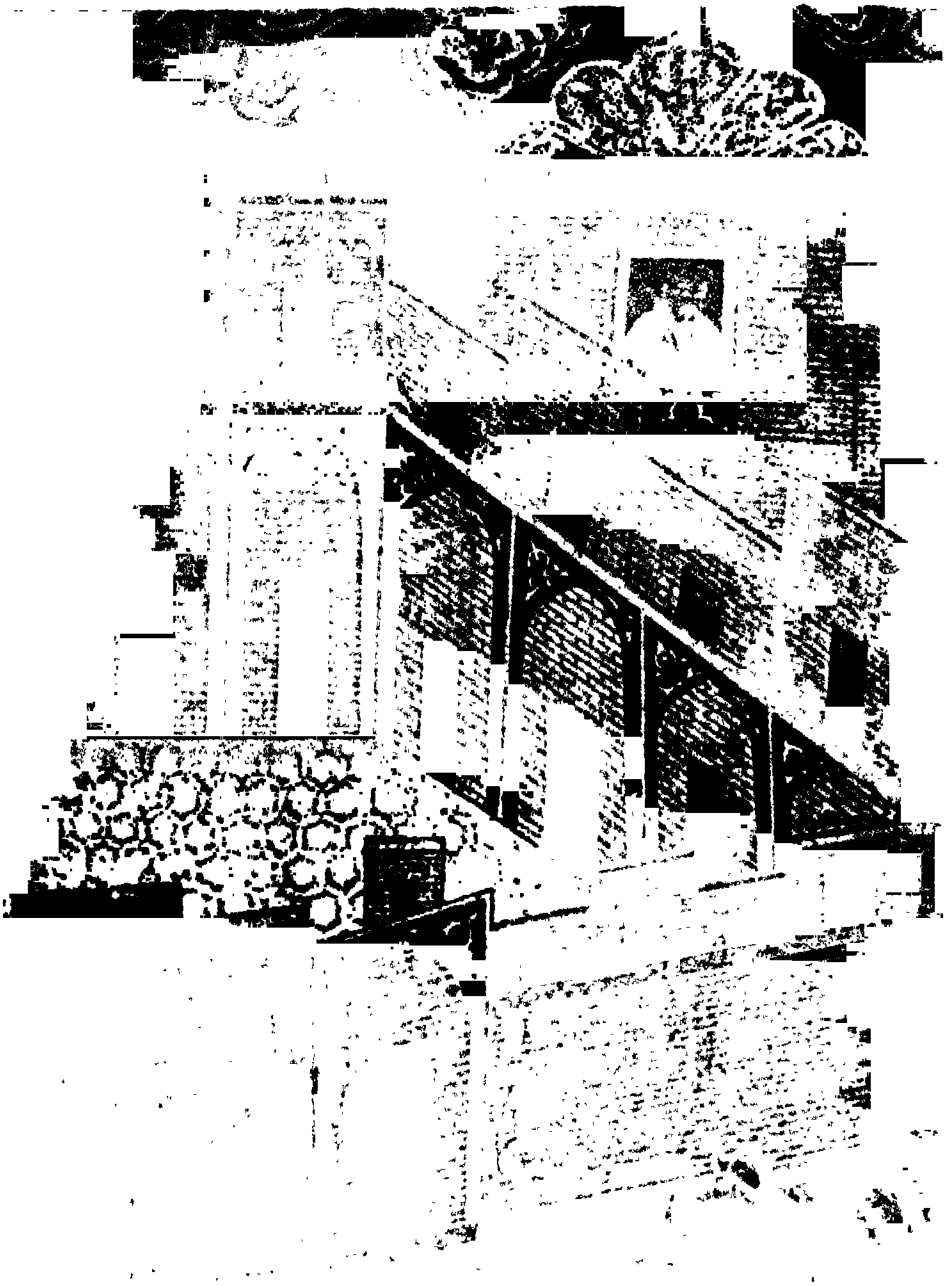
دراین دوران بناهای بزرگ وباعظمتی نیزدرشهرتبریز بوسیله‌ایلخانان
ول ساخته شد ، که ازمعروفترین آنها شام (شنب ـ گنبد) غازانی است که
زان‌خان‌درسال۶۹۹هجری(۱۲۹۹م)پس‌ازبازگشت‌ازجنگ‌سوریه‌آنرابرای
ای آرامگاه خویش ساخت و این بنا یکی از باشکوه‌ترین آثار معماری
رهٔ اسلامی بشمارمیآمد وحتی ارتفاع گنبداز گنبد سلطان سنجرسلجوقی
ه درمرو ساخته بود بلندتر بود . در این عمارت علاوه بر گنبد باشکوه
رامگاه آن،ساختمانهای متعددی ساخته شده‌بود که ازمعروفترین‌آنها یك
ریح گنبددارزیبا،یك‌مسجد، یك‌بیمارستان‌مجهز، یك رصدخانه‌بزرگ که‌با
صدخانه معروف مراغه برابری میکرد ، یك دیوان‌خانه ، یك‌آب‌انبارعظیم،
ـ مدرسه که‌یکی برای طلاب مذهب شافعی و دیگری برای پیروان مذهب
نفیه ، یك مهمانخانه بزرگ‌جهت پذیرائی از سادات ، یك کتابخانه معتبر،
ندین گرمابهٔ زیبا ویك ساختمان وسیع برای‌کارمندان اداری این سازمان
ا می‌توان نام برد . برای ادارهٔ چنین دستگاه عریض و طویلی غازان‌خان
وقوفات متعددی‌اختصاص داده بود که «... درآمدآنهابالغ بریکصد تومان
لابود...»[۳۸] دراین دوران تبریز چنانکه گذشت شهربزرگ وزیبائی بود و
لاوه برپایتختی بصورت چهارراه بزرگ‌تجارتی درآمده بود و بازرگانان
ختلفی از کشورعثمانی و کناره‌های دریای سیاه و مدیترانه و ایران وبغداد
حتی هندوستان ونواحی جنوبی عربستان مانند یمن و سواحل‌افریقاانواع
الاهای گوناگون خویش را جهت عرضه بدین شهرمی‌آوردند . وبهمین سبب
ر تبریز بازار های بزرگ تجاری که درون آنها مالامال از انواع کالاهای
نصی نقاط جهان بود بوجودآمده وطالبین می‌توانستند تقریباً هرچه را که
ورداحتیاجشان‌می‌بود درآنجا بدست‌آورند .

۳۸ــ ن . ك به تاریخ وصاف

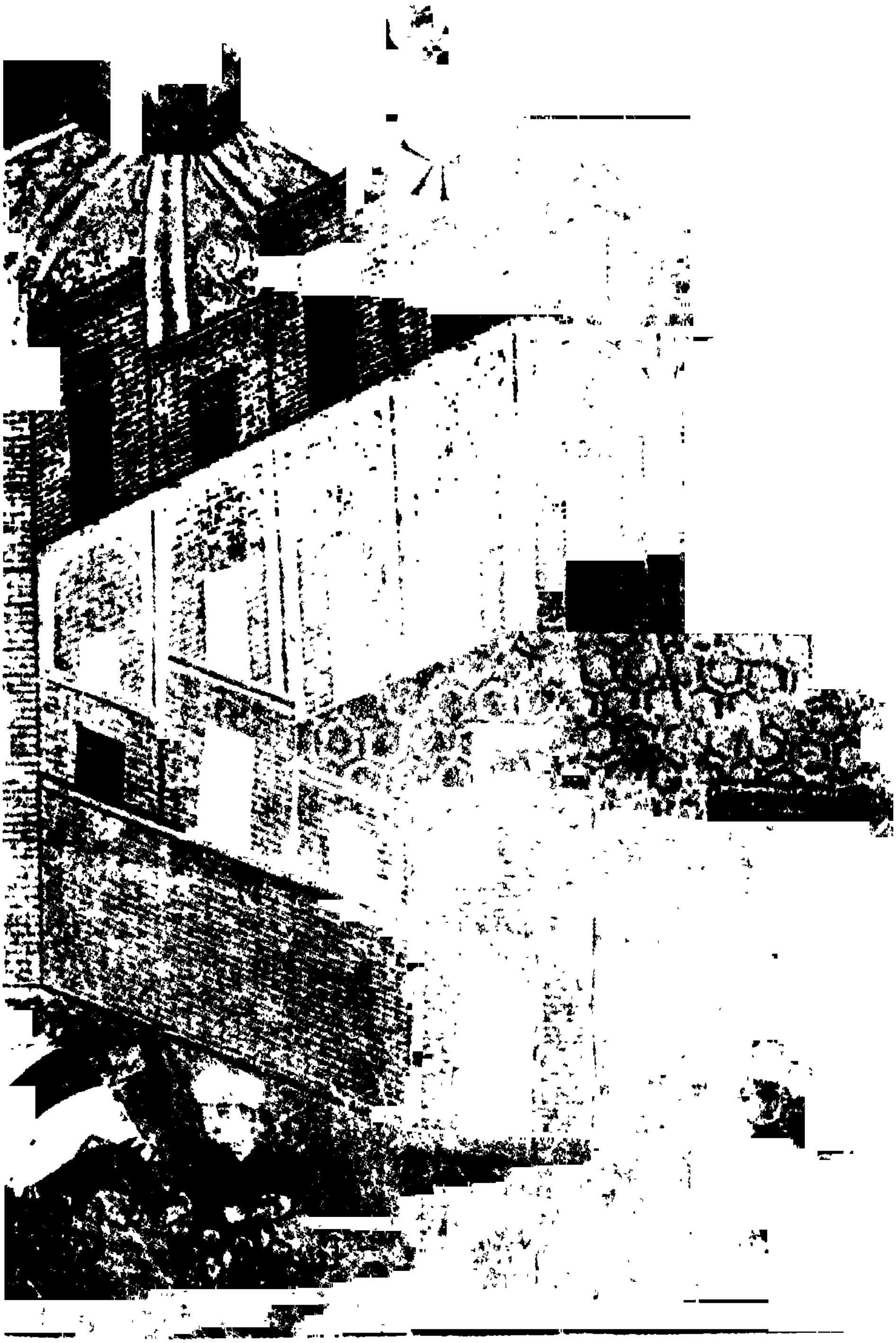
ابن‌بطوطه سیاح و جهانگرد معروف مغربی درسفرنامهٔ خویش در بارهٔ زیبائی وعظمت‌بازارهای‌تبریزونیزمهمان‌خانه شنب غازانی چنین‌نوشته‌است: «....پس‌ازده‌روزراه‌پیمائی بشهرتبریزرسیدیم ودرخارج‌شهردرمحلی‌موسوم‌به (شام) منزل کردیم. قبرغازان‌پادشاه‌عراق دراین‌محل‌است، برسرقبراو مدرسهٔ زیبائی‌بازاویه‌ای‌بنا کرده‌اند ودراین‌زاویه برای‌صادروواردطعام‌داده‌میشود .»

امیرمارا درهمین زاویه که در میان‌آبهای روان و درختان سرسبزقرار گرفته منزل داد وفردای‌آن‌روز از دروازهٔ بغداد به‌شهرتبریز وارد شدیم‌وبه بازاربزرگی که بازار غازان نامیده میشد رسیدیم وآن از بهترین‌بازارهائی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام . هریك از اصناف پیشه‌وران در این بازارمحل مخصوصی‌دارند ومن‌به‌بازارجوهریان که رفتم، بسکه ازجواهرات دیدم‌چشمم‌خیره گشت. غلامان‌خوشگل‌باجامه‌های فاخر، دستمالهای‌ابریشمی بر کمربسته پیش خواجگان ایستاده بودند وجواهرات را بزنان ترك نشان میدادند. این‌زنان درخرید جواهر برهم‌سبقت می‌جستند و زیاد میخریدند و من دراین میان فتنه‌هائی از جمال وزیبائی دیدم که بخدا باید پناه برد .

پس‌به‌بازار عنبرفروشان رفتیم و همان اوضاع بلکه بیشترازآنرا هم در این بازار دیدیم . بعدرسیدیم به‌مسجد جامعی که وزیر علیشاه (وزیر دیگر غازان‌خان، خواجه‌تاج‌الدین‌علیشاه، مسجد جامع بزرگ وباشکوهی‌بنانهاد که بعدها به‌ارك دولتی‌معروف گشته وقسمتی از برج عظیم‌آن هنوزباقیمانده است .) معروف به گیلان آنراساخته. دربیرون‌آن ازدست راست مدرسه واز دست‌چپ‌زاویه‌ای‌وجودداردوصحن‌آن‌باسنگهای مرمرفرش گردیده ودیوارها بوسیله کاشی که چیزی مانند زلیج است‌پوشانده شده وجوی‌آبی‌ازوسط آن



تبریزدورهٔ غازان خان. مقبره وساختمان‌مجاورکه اصل‌عکس ازتصویر نقاشی‌شده
در۱۳۱۸ میلادی‌گرفته شده‌است. (عکس‌ازکتاب اسلامی‌ایران تألیف‌ویلبر)



قسمتی از نمای خارجی مقبرهٔ غازانیه

می گذرد و انواع درختان و موها و یاسمین در آن بعمل آورده‌اند . . . »[۳۹]

همچنین درهریك از کتب وصاف (جلد۳ص۳۸۲-۳۸۳) وتاریخ مبارك غزانی(ص۱۱۷و۲۰۷و۲۱۴)وتاریخ‌وجغرافی‌دارالسلطنه‌تبریز نوشتهٔ نادرمیرزا شرح مبسوطی‌راجع به‌وضعیت شهرتبریز دردوران غازان‌خان و نیز دروصف شنب غازانی آمده است .

یکی دیگر ازبناهای مشهور تبریز دراین دوران‌ربع رشیدی‌است که از زیباترین و پراهمیت‌ترین بناهای‌ایران‌بلکه‌دنیابوده‌ودر نوع‌خود بی‌نظیربوده است.ربع‌رشیدی (به‌فتح‌را) یك‌سلسله‌ساختمانهای‌زیبا بود که‌بوسیله‌خواجه رشیدالدین‌وزیرمشهورودانشمندغازان‌خان‌ساخته‌شد.خودخواجه‌رشیدالدین فضل‌الله‌درنامه‌ایکه‌به‌فرزندش‌نوشته‌این‌بنای‌باشکوه‌راچنین‌توصیف کرده‌است:

« ... وربع رشیدی که در زمان مفارقت فراوان آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن مباعدت ساخته بودیم اکنون بمیامن قدوم علما و یمن همت فضلا باتمام پیوست ...و بیست و چهار کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است و برفعت بنا ازقبهٔ میناگذشته و هزار وپانصد دکان که درمتانت بنیان‌ازقبهٔ‌هرمان سبقت‌برده وسی‌هزار خانهٔ دلکش در او بنا کرده‌ایم ، وحمامات خوش‌هوا وبساتین باصفا و حوانیت وطواحین و کارخانه های شعربافی وکاغذسازی ودارالضرب ورنگخانــه وغیره

۳۹- سفرنامهٔ ابن بطوطه ـ ترجمهٔ محمدعلی‌موحد- چاپ تهران۱۳۳۷ شمسی- ص ۲۲۵ و ۲۲۶ .

احداث وانشأ رفته واز هر شهری و ثغری جماعتی آورده و در ربع مسکون ساکن گردانیده‌ایم ، ..

و دیگر علما وفقها و محدثان چهار (صد) نفر در کوچه‌ای که آنرا کوچهٔ علما خوانند متوطن ساختیم وهمه را میاومات و ادرارات مجری داشتیم و جامهٔ سالیانه‌وصابون بهاوحلوابها مقرر کردیم وهزارطالب علم‌فحل که‌هریك درمیدان‌دانش صفدری وبرآسمان فضلت اختری‌انـد درمحله‌هائی که‌آنـرا محله طلبه خوانند نشاندیم ومرسوم‌همه را بر منوالی که‌بجهت علما مقرر کرده بودیم بجهت ایشان معین گردانیدیم وشش هزارنفر طالب علـم دیگر که ازممالك اسلام بامیدتربیت،آمده بودنددر دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم‌وفرمودیم که ادرارات ومیاومات ایشانرا از حاصل جزیهٔ روم وقسطنطنیه کبری وجزیره هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافاده و استفاده‌مشغول گردند ومعین داشتیم که هرچندطالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند ودیدیم که ذهن هرطالب علمی‌طالب کدام علم است ازاصول وفروع و نقلی وعقلی بخواندن‌آن علم امر فرمودیم‌و گفتیم که هرروز از این‌طلبه که در ربع رشیدی و بلدهٔ تبریز ساکن‌اند ، همه بمدارس فرزندان ، متردد باشند و پنجاه طبیب‌حاذق که ازاقصای بلادهند ومصر وچین

وشام ودیگر ولایات آمده بودند همه آنها را بصنوف رعایت و الوف عنایت مخصوص گردانیدیم ... وپیش هرطبیب ده کس ازطالب علمان مستعد نصب کردیم ..... و کحالان وجراحان ومجبران که دردارالشفای ما است بقرب باغ رشیدآباد که آنرا معالجهٔ معالجان خوانند بنیاد فرمودیم ودیگر اهل صنایع وحرفت که ازممالک آورده بودیم هریك را در کوچه‌ای ساکن گردانیدیم ......»[۴۰] و درنامهٔ دیگری به پسرش چنین نوشته است: (ص ۱۴۳، ۱۴۴ کتاب دارالسلطنه تبریز ....) «.... بجوار ربع رشیدی باغی انشأ فرموده‌ایم ... چون صحن آن فسیح وساحت آن وسیع است پنج قریه در او احداث کرده‌ایم تا بغرس کردن اشجار وحفر قنوات وانهار وجرف سواقی وقطف ثمار قیام نمایند واکنون چهارقریه بحال عمارت درآمده و قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده‌است میخواهم که قلعهٔ رومیان باشد، .....».

پس ازمرگ غازان خان دوران شکوه وجلال وقدرت حکومت ایلخانان مغول نیز روی بنابودی نهاد وشهر تبریز شاهد یك سلسله هرج و مرج‌ها و

۴ـ نامه خواجه رشیدالدین به فرزندش ـ نوشته شده درکتاب تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز ـ تألیف نادر میرزا ص ۱۴۶ ـ ۱۴۷ وسیاحتنامه شاردن وجهت آگاهی بیشتر ازچگونگی ربع رشیدی رجوع شود به سیاحتنامه شاردن، سفرنامه مارکوپولو ـ وتاریخ تبریز تالیف مینورسکی .

آشفتگی‌ها شد که قتل خواجه رشیدالدین فضل‌الله و جنگ تغتو (بغتو) [٤١] که به شکست آرپاخان جانشین ابوسعید و پیروزی علی پادشاه اویرات (Oirat) انجامید و نیز مصادره و تاراج مجموعه‌های نفیس و کتابخانهٔ گرانبهای خواجه رشیدالدین از جملهٔ آن حوادث بشمار میآید. [٤٢]

در دنبالهٔ این حوادث و پایان هرج و مرج، جلایریان که سخت مورد علاقهٔ مردم تبریز و مورد احترام سران ایلات و عشایر نظیر قره‌قویونلو و طوایف شیروان بودند، روی کار آمدند.

از سال ۷۳۶ هجری که امیرشیخ حسن بزرگ جلایری، سلطان‌محمدخان را به تخت فرمانروائی تبریز نشاند و بدین‌ترتیب تبریز مجدداً پایتخت شد، تاحملهٔ تیمور، آذربایجان و تبریز مرکز یك سلسله اختلافات ایلی و مناقشات داخلی گردید که جلایریان مهره اصلی این آشفتگیها بحساب میآمدند. با وجود همهٔ این حوادث گوناگون، تبریز گه‌گاه روی آرامش بخود میدیده است. چنانکه میدانیم برای گسترش عمران و آبادانی و رونق تجارت و بازرگانی ضروری‌ترین نکته، همانا امنیت و آرامش است. ثمرهٔ آرامشهای موقتی و گذرای این دوره نیز بعضی ابنیه تاریخی است که بدست جلایریان در تبریز ایجاد گشت که با شکوه‌ترین آنها یکی مقبرهٔ دمشقیه و دیگری بنای بسیار عظیم دیوان خانهٔ دولتی بوده که بامر سلطان اویس بنا شده است.

٤١ـ در کتاب حبیب‌السیر شرح این حادثه وقتل آرپاخان و وزیرش غیاث‌الدین محمد در جلدسوم ص ۲۲۳ـ۲۲٤ مفصلا آمده ومحل وقوع جنگ «حدود جغتو و تغتو» نوشته شده است.

٤۲ـ خواندمیر در حبیب‌السیر درهمان صفحات مینویسد: «بعد از این وقایع هائله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث‌الدین محمد واتباع و ملازمان او غارت و تاراج یافته وچندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه ونقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بگفتن ونوشتن راست نیاید.»

کلاویخوسیاح وجهانگرد مشهور که دراواخر دورهٔ تیموری از تبریز دیدن کرده این بنای با شکوه را (که ظاهراً درآن روزگار هنوزآباد بوده‌ولی تأسفانه اکنون‌اثری ازآن باقی نیست) چنین وصف کرده است : «. . . . از ین گونه ساختمانهاکاخ بزرگی را دیدیم که درپیرامون آن دیواری کشیده ده‌بود. نقشه این کاخ بسیار زیبا بود ودرآن ۲۰هزار اطاق ودستگاههای جزا و مستقل دیده میشد . معلوم است که این کاخ بزرگ را پادشاهی اخته است (که از او یاد کردیم ، بنام سلطان اویس جلایر) وی این کاخ ا با مصرف کردن همهٔ موجودی خزانهٔ خویش که سلطان مصر دراولین ال سلطنت وی بعنوان خراج پرداخته بود ، بساخت . ایـن محل کنون بنام دولتخانه معروف است که معنی‌آن میشود «خانهٔ اقبال» . قسمت ظم‌این‌کاخ‌عظیم هنوز استوار وپا برجاست وبایدآرزو کرد که همهٔاینگونه اختمان‌های تبریز بهمان حال‌آغازساختمان بمانند. اما متأسفانه بسیاری آنها را اخیراًبفرمان «میرانشاه» همان شاهزاده‌ای که پسرارشد تیموراست یران ساخته است . . . . » ۴۳

جلایریان در تبریز بضرب سکه نیز مبادرت ورزیدند : « . . . . جلایریه سکه‌های خود را در تبریز بسالهای ذیل زدند :

درسال ۷۵۷هجری‌بنام حسن بزرگ ، درسالهای ۷۶۲ ، ۷۶۳،۷۶۴،۷۶۵، ۷۶،۷۶۹،۷۷۰ هجری بنام اویس ، درسالهای ۷۷۷و۷۷۸ و۷۷۹و۷۸۰ و۷۸۱ جری بنام حسین ودر دوسال ۷۸۵و۸۱۰ بنام احمد.» ۴۴

۴- سفرنامه کلاویخو - ترجمه مسعود رجب‌نیا - تهران ۱۳۳۷ شمسی .
۴- تاریخ تبریز مینورسکی ص ۲۹



دو نمونه پشت و روی سکه های زمان سلطان اویس که درضر
ضرب شده است (عکس از کتاب تاریخ آل‌جلایرخانم دکتر

فرامینی که ازجلایریان بازمانده [۴۵] بخوبی نشان دهندهٔ وضع حکومت ووقایع مهم‌دورهٔ فرمانروائی‌آنان میباشد بخصوص فرمانی منسوب به‌سلطان احمد جلایر که : «برروی طوماری پوستی بطول ۰/۲۲ × ۲/۲۵ متر که اصل آن در کتابخانه ملی پاریس مضبوط است . . . . این فرمان منسوب‌به سلطان احمد جلایر است بخط تعلیق ودربارهٔ بخشودگی مالیات وعوارض موقوفات مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین جد پادشاهان صفوی . . . » [۴۶]

تبریز درعصر تیموری :

سلطان احمدجلایری آخرین‌امیراین خاندان بود که‌یورش‌تیموربآسیا وایران‌مصادف بازمان فرمانروائی اوشد. تیموردرنخستین یورش خودبایران درسال ۷۸۶هجری تاسلطانیه پیش‌آمد وسپس‌بسمرقندباز گشت.درفاصلهٔ‌بین دویورش‌تیمور، تبریز موردحملهٔ تقتمش‌خان رئیس‌طایفه ذهبی قرار گرفت . مهاجمین بشهر ریخته ودست‌به‌قتل وغارت زدندوگروه کثیری‌از مردم شهر راباسارت بردند. پس‌ازبازگشت ذهبی‌هاتیمور که مجدداً متوجه ایران شده بودبسوی تبریزحرکت کرد وسلطان‌احمد جلایری راکه ازبغداد به تبریز آمده‌بود بسختی شکست‌داده متواری‌ساخت ودرشنب‌غازانی اردوزد(۷۸۸هـ) تیمور آذربایجان، ری، گیلان، شیروان، دربند وسرزمینهای آسیای‌صغیررا بعنوان تیول بمیرانشاه‌پسرارشدخویش بخشیده‌وخود برای جهانگیری‌راهی

۴۵ـ برای اطلاع بیشتر به کتاب یکصدوپنجاه سند تاریخی از جلایریان تاپهلوی نوشته سرکار سرهنك دکتر جهانگیر قائم‌مقامی رجوع شود .

۴۶ـ مقالهٔ « فرمان منسوب به سلطان احمد جلایر » ـ نوشتهٔ سرکار سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی ـ شماره ۵ سال۳ مجلهٔ بررسیهای تاریخی‌وبرای اطلاع ازتوضیحات بیشتر ونیز دسترسی به عکس و متن فرمان بمقاله مزبور وکتاب یکصد وپنجاه سند تاریخی رجوع شود .

نقاط دور دست‌فارس،هندوچین گردید. اما میرانشاه که گویانیمه‌دیوانه بود[47] دست‌به کشتار کثیری ازبزرگان و رجـال تبریززد وباستدلال خویش‌چون نمیتوانست کارخیری که‌شایسته ولایق پسر تیمور باشدانجام دهدبرای‌اینکه نامش درتاریخ جاودانه باشدهمچون «آریسترات»[48] دست‌بویرانی وخرابی کشود ونه‌تنها مقداری ازبناهای باشکوه وتاریخی تبریزراخراب کرد بلکه قصد داشت که‌تمامی خانه‌ها وساختمانها را ویران کند ولـی تیمور کـه از دیوانه گیهای فرزندخویش آگاه‌شدخودرابسرعت‌به آذربایجان‌رسانده واورا بسختی مجازات نمود.[49] وازحکومت عزل کرده وهمهٔ کسانی را که دراین ویرانی دست‌داشتند کشت‌ومیرزاعمر پسرمیرانشاه رابحکمرانی‌منصوب کرد (۸۰٦هجری) پس‌از آنکه تیمور درراه لشکر کشی بچین درسن‌۷۱ سالگی در گذشت اختلافات وانقلابات‌وهرج‌ومرج‌شدیدی درسرزمین‌عظیمی که فتح کرده‌بود بوقوع پیوست وازجانشینان وی‌هیچیك‌نتوانستندوحدت متصرفات عظیم‌تیمور راحفظ کنند . آذربایجان، خصوصاً تبریزنیز ازاین کشمکش‌ها دراماننماندوزدوخوردهای‌طولانی‌بین‌عمروبرادرش‌ابوبکر که‌دربین‌النهرین بفرمان تیمور زیرنظر عمر حکومت میکرد آغاز شد. چون ترکمانان کـه وابسته به‌عمربودند مردم تبریزرابشدت آزرده‌بودند ابوبکرتوانست‌تبریزرا فتح کند اماچون شیخ ابراهیم شیروانی از شیروان برای فتح تبریز حرکت کرده بود ابوبکربناچارازآنجا گریخت. بالاخره درسال ۸۰۹هجری‌سلطان

٤۷ــ نگاه‌کنید به حبیب‌السیر ــ تاریخ تبریز مینورسکی ــ سفرنامه کـلاویخو ذیل حکمرانی میرانشاه .

٤۸ــ مرد نیمه‌دیوانهٔ یونانی که‌برای جاودان شدن درتاریخ معبد معروف پانتوان را در یونان به‌آتش کشید .

٤۹ــ نگاه‌کنید به حبیب‌السیر جلد سوم ص ٤۸۱ ــ ٤۸۲

احمدجلایری پادشاه واقعی تبریز به کمك شیخ ابراهیم بدون جنگ وخونریزی وارد تبریز شد و به تخت نشست ومردم تبریز که پس از مدتها تحمل ناراحتی سلطان حقیقی خویش را بازیافته بودند مقدمش را گرامی داشته و شادیها کردند.[۵۰] البته ابوبکر درهمانسال یکبار دیگر نیز قصد حمله به تبریز را کرد ولی بعلت شیوع طاعون جرأت نزدیکی بآنجا رانیافت.

شهرتبریز که مدتها صحنه آتش قتل وغارت وهجوم لشکریان بیرحم تیمور و کشمکش‌ها و برادرکشی های بیحاصل شده بود در این دوران مجدداً رونق وعظمت پیشین را بازیافت و در مردم تبریز که از آن همه ویرانی و کشتار وخونریزی بستوه آمده بودند ودرحالتی وحشت‌زده بسر می‌بردند روحی تازه دمیده شد، بازارها مجدداً رونق یافت و کشتزارها پس‌از مدتها خشکی وبی‌حاصلی دوباره‌سرسبز گردید، بازرگانی وصنعت که‌نتیجهٔ مستقیم امنیت وآرامش است جلال پیشین را بازیافت، بهمین دلیل است که کلاویخو سفیرهانری سوم پادشاه کاستیل که بین اواخر ۸۰٦ واوایل ۸۰۸ هجری در تبریز بوده آنراشهری بزرگ وآباد ومعمورمیشمرد وازعمارات وابنیه وساختمان های آن چنین یادمیکند: «... درسراسر شهر، خیابانهای پهن ومیدانهای وسیع است که درپیرامون آنها ساختمانهای بزرگ دیده میشود ودر(ورودی) آنها بمیدانها بازمیشود. کاروانسراها نیزچنین است ودرآنها دستگاههای مجزا ودکانها ودفاترساخته‌اند که ازآنهااستفاده‌های گوناگون میکنند. دربازارها پارچه‌های ابریشم وپنبه‌و تافته‌وابریشم‌خام‌وجواهرات‌وهمه گونه‌ظروف‌می‌توان یافت. درواقع گروه کثیری بازرگان و مقادیربسیاری کالا در این شهر وجود دارد...درسراسرتبریز ساختمانهای زیباومساجدبسیار دیده میشود.مخصوصاً

۵۰ ــ ن ــ ك به تاریخ تبریز مینورسکی ص ۳۳

مساجد باکاشیهای آبی وطلائی آراسته شده‌اند دراین‌مساجدکاسه‌ها
(برای‌چراغ) هست که نظیرآنها رادرسرزمین‌ترکیه‌دیدیم. میگفتند
این ساختمانها رادرروزگار پیشین که درتبریز گروهی عظیم ازمرد
پولداران که باهم برسربرپا داشتن ساختمانهای زیبا چشم وهم‌چشم
وباکمال‌میل ثروت‌خود را درآن راه‌خرج‌میکرده‌اند، ساخته‌اند.
که دربسیاری‌ازمیدانهای‌عمومی‌میوه وهمچنین‌خوراك پخته‌وتمیز ک
مختلف‌تهیه‌میشود، بحدوفور موجوداست»[۵۱] گویا در آنزمان تبری
بزرگ وپرجمعیت وموردتوجه بوده‌است: «امااینك جمعیت آن‌شهر
۲۰۰هزار خانوار یابیشترباشد.»[۵۲]

دراین دوران‌وضعیت‌اجتماعي واوضاع‌سیاسی‌آذربایجان بنحو
زمینه رابرای بقدرت رسیدن گروهی ازعشایر منطقه هموار کردواز
ترکان قراقویونلو بعلت‌دوستی ونزدیکی‌قرایوسف‌رئیس آنان باسلط
جلایر(درزندان‌الملك‌الناصر پادشاه مصر درزمان حملهٔ تیمور)سو
برده وبالاخره پس‌ازیك سلسله حوادث که درنتیجه‌آن‌سلطان‌احمد
درعراق عرب‌بقتل‌رسیدقره‌یوسف پس‌از کشتن‌میرانشاه (فرزند دیوا
وشکست ابوبکر درحوالی سردرود (در۸ کیلو متری جنوب تبریز
آذربایجان وبین‌النهرین‌ونواحی اطراف رابتصرف‌درآورد ودرتبری
نشست. اما میرزا شاهرخ نوادهٔ تیمور که ازبسط نفوذ قرایوسف نـ
بود تصمیم به‌جنگ باوی گرفت ولی‌قرایوسف‌درهفتم ذی‌القعدهٔ ۲۳

۵۱ـ سفرنامهٔ کلاویخو ـ ترجمه مسعود رجب‌نیا ـ تهران ۱۳۳۷
ص ۱۵۹ ـ ۱۶۲

۵۲ـ همان کتاب ص ۱۶۳

ذشت‌ومیرزابایسنقراز هرج ومرج‌واختلاف بین‌افرادقراقویونلوبهره‌مند
، تبریز را تسخیر کرده وخود شاهرخ پس از شکست کامل فرزندان
وسف‌درارمنستان درتابستان۸۲۴هجری واردتبریزشدوچون‌ابوسعیدپسر
وسف اظهار عبودیت نموده وازدرتسلیم درآمده‌بودحکومت آذربایجان
و بخشید. سال‌بعداسکندربرادر ابوسعید ویرا کشت وشاهرخ‌مجبورشد
دآبرای بارسوم جهت آرام نمودن‌آن‌خطه واردتبریز شودوچون‌جهانشاه
ر دیگر اسکندر خودرامطیع شاهرخ نشان‌دادحکومت آذربایجان‌باو
ذار گردید(۸۳۹هجری).

شاهرخ درسال ۸۳۹حکومت‌آذربایجان را به جهانشاه سپرد ودر اوایل
بخراسان مراجعت کرد . جهانشاه که مقتدرترین پادشاه این دوران
آرامش ازدست رفته را مجدداً به تبریز بازداد اسکندر برادر جهانشاه
م سرکوبی وی به تبریز شتافت وجنگ‌سختی بین دوبرادر درگرفت
این‌جنگ پیروزی‌نصیب جهانشاه گردید واسکندربه‌قلعهٔ انجق گریخت
آن‌جا بدست پسر خودقباد کشته‌شد.

جهانشاه‌قراقویونلو رفته‌رفته‌کارش بالا گرفت‌وتبریز رامقرخویش‌ساخت
مران‌آبادی آن شهر پرداخت . درسال۸٤٤ هجری‌به گرجستان‌دست‌یافت
بس‌درسال۸۵٦عراق‌عجم‌رامسخرواصفهان‌راقتل‌عام کردوسپس‌فارس‌و کرمان
تح کردوبالاخره درسال۸٦۲ درشهرهرات‌بتخت‌نشست. درصدد بود که‌کار
سعید گورکانی‌رایکسره کندولی‌چون‌شنیدحسنعلی‌فرزنددیوانه‌ومحبوسش
ندان خلاص شده است با ابوسعید از در آشتی درآمد وخراسان رابوی
گذاشت‌وباعجله بسیارخود را به‌آذربایجان رسانید و پسریاغی خود را

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ ۲ یحیی شهیدی

مدیر داخلی : سروان مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی ـ نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
بخش تحقیقات تاریخی

جای اداره : تهران ـ میدان ارك
نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »
تلفن ۲۲٤۲۲

بهای هرشمارهٔ مجله	برای نظامیان ودانشجویان	۳۰ ریال
	برای غیرنظامیان	٦۰ ریال
بهای اشتراك سالانه ٦ شماره در ایران	برای نظامیان ودانشجویان	۱۸۰ ریال
	برای غیرنظامیان	۳٦۰ ریال

بهای اشتراك درخارج ازکشور : ٦ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به‌حساب ۷۱٤ بانك مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراك مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی‌کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی:کتابفروشیهای ، طهوری ـ شعبات امیرکبیر ـ نیل

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی

براه‌انداختند وجمع کثیری از آنان بامر جهانشاه کشته و سوزانده شدند ولی پس‌ازمدتی‌سکوت وتبلیغ مخفی دوباره جماعت حروفیه نضجی گرفتند این بار بکمك دختر فضل‌الله (مرشد فرقهٔ حروفیه) ومردی بنام یوسف قیام نمودند وآشکارابترویج طریقه‌خودپرداختند.جمع کثیری برآنها گرویدند، مجدداً فتنه‌ای‌بزرگ برپاشد وعده‌ای قریب پانصد تن کشته وسوخته‌شدند.

منجم باشی در فصل مربوط به‌جهانشاه مینویسد «... جهانشاه فاسق و ستمکار ومایل بزندقه و الحاد بود. باحکام شرع اعتنائی نداشت ...» [۵۶]

جهانشاه در اواخر سلطنت خود بسبب قدرت روز افزونش متکبر و مغرور و خوشگذران شده بهمین سبب وقتی امیر حسن بایندری معروف به‌اوزون حسن رقیب سرسخت وی از اوتقاضای صلح وآشتی کرد جهانشاه برضعف و فتور وی تلقی نمود و دشمن راهیچ شمرد وسرگرم خوشگذرانی گردید وچون فصل سرما آغازشد سپاهیان خود را به‌تبریز باز گردانید و خود با اولاد وخواص و مقربانش در نزدیکی دیاربکراردو زد وبساط عیش ونوش بگسترد. چون اوزون حسن‌ازعزیمت سپاهیان اوآگاه شد با دوهزار

* ازصفحه قبل

می تواند بدرجه الوهیت برسد . اساس این طریقت مانند سایر فرق تصوف‌بر روی اسلام و قرآن نهاده شده منتهی با این فرق که پیروان این طریقت برای آیات قرآن اسرار و بواطنی قائل بودند و بمعنی ظاهراهمیتی نمیدادند ومیگفتند آیات متعددی ازقرآن درباره شخصیت‌کامل‌و الوهیت فضل‌الله بحث میکند و عقیده داشتند که خدا عرش و سدرةالمنتهی را در خطوط صورت انسان مستتر ساخته است و معراج حضرت‌محمد دریافتن و درك خطوط سیمای خود و مشاهدهٔ فضل‌الله بود برای آگاهی بیشتر به کتاب منجم باشی ذیل ماده حروفیه مراجعه شود .

۵۶ــ نـك جلد ۳ ص ۳۸۸ ــ ۳۸٦ تاریخ مختصر آذربایجان .

سپاهی‌برسر آنهاتاخت ودراین‌غافلگیری جهانشاه کشته شد. بدینطریق‌درروز ۱۲ ربیع الثانی سال ۸۷۲ هجری برابر ۱۰ نوامبـر ۱٤٦۷ میلادی پادشاهی مردی که روزگاری کشور پهناوری را ازآسیای‌صغیر تا خلیج فارس‌وهران به زیر فرمان داشت یکباره بدست اوزون حسن بایندری رئیس ترکمانان آق قویونلو ازهم پاشید.

پس از کشته شدن جهانشاه دو تن از دختران اسکندر، با استفاده از موقعیت،برادر خود حسینعلی معروف بدرویش را در تبریز به‌تخت نشاندند ولی بیگم خاتون بیوه جهانشاه از درمخالفت درآمد ونقشه آنها را نقش بر آب ساخت. دراین هنگام حسنعلی پسر دیوانه جهانشاه که از زن دیگر شاه بود تبریز را گرفت وبیگم خاتون و تمام خویشاوندانش را بکشت. ولی با وجود اینکه‌سلطان‌ابوسعیدباومساعدت میکرد درجنگی که درنزدیکی‌مرند بین اوزون حسن و اواتفاق افتاد بسختی شکست خورده ومتواری گشت.[۵۷]

سلطان ابوسعید تیموری با سپاهی گران عازم سرکوبی اوزون حسن شد ولی پس ازچندی اوهم بقتل رسید[۵۸] اوزون حسن وارد تبریزشد وآن

۵۷ـ در سال ۸۷۳ بدست اوغورلی محمد پسر اوزون حسن کشته شد.

۵۸ـ پس از فرار حسنعلی سلطان ابوسعید با سیصد هزار نفر به آذربایجان روی آورد اوزون حسن خواست او را وادار به صلح کند راضی نشد در جنگی که اتفاق افتاد ابوسعید فراری شد خلیل میرزا و زینل میرزا پسران اوزون حسن او و پسرانش را دستگیر کردند ، اوزون حسن او را به نوه شاهرخ میرزا تسلیم نموده و او بقصاص قتل مادربزرگش گوهرشاد آغاوی را بکشت در این جنگ غنائم بیشماری به اوزون حسن رسید که اوبین سپاهیان خود تقسیم نمود. برای‌آگاهی بیشتر به ج٦ص۲٦۱ـ۲٦۵ روضة‌الصفا را نگاه کنید.

شهررارسماً پایتخت خویش ساخت.[۵۹] تبریز درزمان این پادشاه‌دلیرو عادل مرکز داد وستد گردید وروز بروز برآبادانی‌آن افزوده شد.

چون درآن ایام دولت عثمانی قدرتی یافته بود پادشاهان اروپائی در صدد برآمدند تا رقیب نیرومندی راباخود متحد سازند: چون‌آوازه شهرت اوزون حسن به‌ونیز و دیگر کشورهای اروپائی رسید در صــدد برقراری روابط دوستانه شدند ونمایندگان وسفرائی را بدربار ایران گسیل داشتند و اوزون‌حسن ازموقعیت‌استفاده‌نموده‌اندیشه‌فراهم‌ساختن‌سلاحهای آتشین را تقویت ساخت وبا برقراری روابط سیاسی ودوستی‌فی‌مابین‌اعزام‌سفرای‌ونیزی وایرانی آغاز گردید[۶۰]

۵۹ـ اوزون حسن پس از قتل سلطان ابوسعید بغداد ، فارس ، کرمان را گرفت وحکومت بزرگی را تأسیس نمود . و تبریز را دارالملك خویش ساخت و در آبادانی آن سعی بلیغ ورزید . ولایت گرجستان را مسخر ساخت و آوازهٔ قدرتش در خاور و باختر طنین انداز شد در این‌هنگام ممالك عثمانی و روم و مصر سفرائی بدربار او گسیل داشتند و در سال ۸۷۶ هجری قافله حاجی ترتیب داد و برادر خود اویس بیك را امیرالحاج تعیین نمود ودر سال ۸۷۸ باسلطان محمد ثانی پادشاه عثمانی جنگ کرد و پیروز شد ولی سال بعد از او شکست خورد اهالی گــرجستان فرصت را غنیمت شمرده سر به شورش برداشتند مجدداً آنها را بسختی گوشمالی داد و غنائم هنگفتی‌بدست آورد. ج۲ قاموس‌الاعلام‌ص۱۰۸۵ وج۳ ص۱۶۵ـ۱۵۷ و ۳۸۹ـ۳۸۷ تاریخ تبریز ص ۳۱۷ .

۶۰ـ روی این اصل در ۲ دسامبــر سال ۱۴۶۳ میلادی مجلس شیوخ ونیــز طرح پیمان اتحــاد با اوزون حسن را تصویب و کویرینی L. Quirini را برای اجرای این نظر بایران اعزام کرد در ۱۳ مارس سال ۱۴۶۴ اولین نمایندهٔ اوزون حسن به ونیز رسید و شش ماه در آنجا ماند سال بعد قاسم‌حسن پیامی از اوزون حسن به ونیزبرد. این روابط مدتی تعطیل شد. اما پیاده‌شدن عثمانیها در اوبیا Eubée که در ۲۶۴ سال در تصرف

بقیه درصفحه بعد

میتوان گفت روابط سیاسی و بازرگانی بنوبه خـود در موقعیت اقتصادی تبریز سهم بسزائی داشته است و نیز باید تبر آنقدر چشمگیر شده باشد که مورد اعجاب خارجیان گردید به‌تعریف ومدح آن‌پرداخته‌اند. مارکودمولینو o de Molino کنسول‌ونیزی‌درسال۱۳۲٤میلادی درتبریزبوده‌است[٦۱] و نیزجی Giosafa Barbaro نماینده جمهوری ونیز در رمضان ۸۷۷ هجر تبریزرا دیده وضمن توصیف زندگی پرشورآن این طور به تو آن‌پرداخته است:« که دراطاقهای‌کاخ باشکوه‌آپتیستی Aptisti بعمل آمده است»[٦۲] وهمچنین تاجر ونیزی گمنامی که در سا

بقیه ازصفحه قبل

ونیزیها بود ، دولت جمهوری ونیز را بر آن داشت که د را برای مذاکره با نمایندهٔ اوزون حسن بایران بفرستند . دیگری نیز به‌واتیکان اعزام شد مجلس شیوخ ونیز تصمیم عالیمقامی‌را بسفارت نزداوزون‌حسن‌بفرستند. لذاکاترینوز داماد کالو جونس Calo Johannes امپراطور تربیزور را برای این ماموریت انتخاب کرد (اوزون حسن نیز داما بود و شاهزاده خانم تئودورا Theodora را در عقد نکاح در دربار‌اوزون‌حسن ازکاترینوزنو بانهایت‌گرمی پذیرائی‌ش سال ۱٤۷۱ که زنو در تبریز بود حاجی محمد فرستادهٔ اوز جلب کمك وطلب اسلحه و مهمات به ونیز رسید در ۱۱ فو جیـوزا فاباربارو بهمـراهـی یك دسته دویست نفری از افسرانشان با شش عراده توپ و ششصد قبضه تفنك و اسلحه و مهمات وارد ایران شد و مشغول تعلیم و تجهیز دس سربازان آق‌قویونلو شدند ـ ص٤۸ مینورسکی از دایـرةال سیاست ونیزی ها .

٦۱ـ ص٤٦ همان کتاب مینورسکی

٦۲ـ ص٤۸ همان کتاب

تبریز بوده ضمن توصیف آنجا میگوید : « شکـوه و جلال اوزون حسن درتمام ایران بی‌نظیربود [۶۳]»

اوزون حسن درسال ۸۸۲ هجری‌وفات یافت ودرمدرسه‌نصریه که‌بعنوان آرامگاه خانوادگی درزمان خود او بنا کرده بود مدفون گشت. پس ازوی حکومت دوازده ســاله پسرش یعقوب بین سالهای ۸۸۳–۸۹۶ هجری فصل درخشانی بوده و تقریباً به‌صلح و صفا گذشته است. شعرا ونویسندگان و صنعتگران زیادی مورد حمایت وتشویق اوقرار گرفتند دراین ایام است که تبریز بار دیگر از مزایای صلح برخوردار شده وازویرانیهای جنك و ستیز در امان می‌مانده است وسیرآبادانی و پیشرفت همه‌جانبه‌ای‌درآن‌جایگزین خرابیهای ناشی ازجنگ‌میگردد. .

بامر یعقوب درسال ۸۸۸ هجـری در باغ صاحب‌آباد قصری بنام هشت بهشت [۶۴] برپا میشود که درنوع خود ازهرحیث بی‌نظیربوده و این همـان قصری‌است که‌موردتوصیف‌وتعریف‌سیاحان‌وسفرای ونیزی‌قرار گرفته‌است.در سقف‌ایوان‌بزرگ‌این‌کاخ عظیم‌تصویرجنگهای مهم‌ایران‌و تصاویر سفراوغیره نقاشی‌شده‌بود. این قصرعلاوه برساختمان رفیع‌خوددارای حرمسرای‌بزرگ شاهی‌ویك‌میدان‌بزرگ‌بوده‌ویك‌مسجدبزرگ ویك‌بیمارستان(که‌میتوانست هرروزبیش ازهزار نفربیماررا‌پذیرائی کند)درمحوطه‌آن ساخته‌بودند.[۶۵]

۶۳ـ ص ۴۸ کتاب مینورسکی

۶۴ـ ادریس‌بن حسام مدلیبی از امرای کرد و مورخ است که در دربار سلطان یعقوب پسر اوزون حسن مقامی داشته است در باره این قصر در کتاب خود توصیف فراوانی آورده است برای آگاهی بیشتر نـك به لغت‌نامه دهخدا ذیل حرف الف ص۱۵۶۲ .

۶۵ـ رـك به ص ۱۵۶۲ لغت‌نامه دهخدا کتاب تاریخ تبریز مینورسکی .

بعد ازسلطان یعقوب پسرش‌سلطان بایسنقربامارت‌رسید وقریب دو سال برمتصرفات آق قویونلوها حکومت کرد وپس ازبایسنقر به‌ترتیب رستم‌بیك (درسال ۹۰۳ بقتل رسید). احمد پادشاه ، میرزا محمد (در سال ۹۰٤ کشته شد) و الوند میرزا بامارت رسیده‌اند. درهمان اوان سلطنت وی شاه اسمعیل صفوی روی کارآمده بود وبرای تصرف آذربایجان به‌تبریز لشکر کشید وبا الوند میرزا بسختی جنگیده و۲۰ هزار تلفات بآخرین پادشاه آق قویونلو واردآورد. الوند میرزا چون یارای‌مقاومت نداشت بآسیای صغیر فرار کرد و درهمانجا مردوبامرگ وی سلسله‌آق‌قویونلو برچیده شد . [٦٦]

آق‌قویونلوها با وجودآنکه‌پادشاهان زیاد نیرومند وقدرتمندی نبوده وحکومت‌آنان را رویهمرفته‌گذشته از بعضی‌دورانهای کوتاه‌مدت (مانند سلطنت‌اوزون‌حسن) نمی‌توان‌صفحه‌درخشانی درتاریخ ایران‌حتی‌آذربایجان محسوب داشت ولی‌ازیك‌نظر دارای‌اهمیت‌شایان توجهی‌بوده‌اند وآن ارتباط آنان بادولت‌های اروپائی بوده است .

سلاطین این‌سلسله درخروج‌ایران ازحالت انزواطلبی سیاسی ،اقتصادی واجتماعی نقش حساسی داشته اندوبی‌تردید نطفهٔ اصلی روابط وسیع وهمه‌جانبهٔ پادشاهان بعدازآنها بویژه سلاطین بزرگ‌صفوی در دوران‌حکمرانی این امیران بسته‌شد وآنان در شناسائی ایران عموماً و آذربایجان آنزمان خصوصاً به‌اروپای‌نوپا وتازه بدوران‌رسیده که‌رخوت دورهٔ تاریك‌وطولانی قرون‌وسطی را ازتن‌بدر میکرد کوشش‌های نمایان‌نمودند .

٦٦ــ رــك به‌ج۲ــص۳۳۸ تاریخ دوهزاروپانصد ساله ایران تالیف عباس‌پرویز

حافظ ابرو

و

حقیقت و فواید علم تاریخ

از نظر وی

از

خانبابا بیانی

(دکتر در تاریخ)

حافظ ابرو

و حقیقت و فواید علم تاریخ از نظر وی

از

خانبابا بیانی

دکتر در تاریخ

تاریخ فرهنگ ایران سراسر مشحون از نام بزرگان و دانشمندان عالیقدر علم و ادب است که با آثار و تألیفات خود نام ایران و ایرانی را درجهان بلند آوازه کرده‌اند و برای شناساندن فرهنگ ایران زمین بهترین و مؤثرترین وسیله را بدست کسانی داده‌اند که خواسته‌اند جهت تحقیق در پهن دشت بی کران علم و ادب ایران قدم بگذارند. ایرانیان از تمام رشته‌های فنون و علوم و ادبیات و هنر اطلاع داشته دنیائی نیازمند آنها بوده‌اند. یونانی و رومی و هندی، تازی و ترك و مغول و ملل اروپائی درهرزمان و در هرحال از آثار تمدنی و فرهنگی و هنری و فکری این سر زمین کهن خوشه چینی کرده‌اند بوده‌اند. بزرگان

-۲-

مجلهٔ ایرانشناسی

نشریه دیگری که بدست‌مارسید جلددوم شماره‌اول‌مجلهٔ «ایرانشناسی» می‌باشد که بمناسبت یادگار نخستین کنگره ایرانشناسی ۱۱ - ۱٦ شهریور ۱۳٤۹ توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی‌دانشگاه تهران منتشر گردیده است . این مجله بقطع وزیری در ۲۱٦ صفحه تدوین شده یکصد صفحهٔ آن فارسی‌و۱۱٦صفحهٔ‌آن به زبانهای فرانسه و انگلیسی میباشد.

درصفحه نخست مجله درمورد هدف از انتشارآن چنین ذکر شده است «هدف از انتشارمجله ایرانشناسی آن است که نشریه‌ای درسطح جهانی‌شامل هرگونه تحقیق تازه در زمینه های تاریخی ، باستان شناسی ، زبان شناسی ، ادبی ، فلسفی ، عرفانی ، دینی ، علمی ، هنری و مردم شناسی مربوط به ایران چاپ گردد » .

با انتشار این مجله گام دیگری درباره تحقیقات ایران شناسی برداشته شده وامید است که این نشریهٔ وزین بتواندآنچنان که شایسته مقام علمی و فرهنگی ایران است مثمرثمرباشد خاصه که بخشی از آن بزبانهای دیگر اختصاص داده‌شده واین امر، محققان و دانش‌پژوهان سراسر جهان را بیشتر با فرهنگ وتمدن درخشان ایران‌آشنا میسازد.

بررسی های تاریخی

علی‌بن‌زید بیهقی و هندوشاه‌بن‌سنجر در تجارب‌السلف و خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله درجامع‌التواریخ وعلی‌بن زیدبیهقی در تاریخ بیهق‌ودیگر مؤرخان در این‌موضوع کم و بیش بحث کرده مطالبی بیان‌داشته‌اند که‌شاید گفته‌های آنان‌مورداستفادهٔ‌حافظ ابروقرار گرفته‌باشد ولی‌چون‌اولاموضوع‌موردبحث‌را بامقایسه بااقوال دیگر مورخان جامعتر و مشروحتر دیدم و ثانیاً نمونه‌ای از شیوه و طرز تدوین مطالب‌وسبك نگارش‌مورخ راآورده‌باشم به‌نوشتن‌این مقاله مبادرت ورزیدم که امیدوارم مورد پسند واقع شود .

نورالله عبداله‌بن لطف‌الله‌بن عبدالرشیدالبهدادینی[۱] (الخوافی) المدعوبه حافظ‌ابرو (متوفی درسال ۸۳۳ هجری، قمری)، از مورخان ایران است که در دوران فرمانروائی امیر تیمور گورکانی (۷۳٦ – ۸۰۷ هجری‌قمری) و اوایل سلطنت جانشین و فرزندوی میرزا شاهرخ بهادر (۸۰۷–۸۵۰ هجری قمری) میزیسته است .

تاریخ تولد حافظ ابرو روشن نیست و هیچیك از تاریخ نویسان ذکری از آن نکرده‌اند . فقط در نامهٔ دانشوران آمده است :

«..... و او (حافظ ابرو) از افاضل دوران امیر تیمورگورکان‌است و به تشویق‌وتربیت‌آن‌پادشاه‌تکمیل شده ازعهد سلطنت میرزاشاهرخ گورکان نیز قریب بیست‌وهشت‌سال‌دریافته‌است‌وازمشاهیررجال‌عالم که‌حافظ ابروباایشان سمت‌معاصرت‌بلکه‌بابعضی‌معاشرت داشته‌یکی مولاناشرف‌الدین‌علی یزدی‌است صاحب‌ظفرنامه‌تیموری‌ودیگری‌امیرنورالدین‌شاه نعمةالله‌ولی وپیشوای طایفه نعمةاللهیه از دراویش و دیگر خواجه محمد مشهور بپارسی صاحب کتاب فصل‌الخطاب که ازخلفاواصحاب خواجه‌بهاءالدین نقشبند بوده است ودیگر امیرشاهی شاعرمشهورسبزواری .... »ازاینرومیتوان گفت که‌حافظ‌ابروپیش از اینکه به‌دربارشاهرخ‌درآیدسن‌کافی‌داشته‌تااولاامیرتیمور او را به دربار ودر

۱– بهدادین از قراء خواف است

سلك خدمتگزاران خود پذیرفته باشد وثانیاً بامردان بزرگ ومعروفی مانند شاه نعمةالله ولی (که در آن زمان هفتاد ساله بوده) ونظام‌شامی مورخ دورهٔ تیموری و دیگران معاشر باشد.

حافظ ابرو ، چنانکه گذشت ،درسلك خدمتگزاران امیر تیمور درآمد و ازهمان آغازطرف توجه وی قرار گرفت ودر تمام مسافرتهای جنگی همراه پادشاه تیموری بود [۲]. پس از مرگ تیمور (۸۰۷هـ ق) حافظ ابرو در دربار میرزا شاهرخ به عنوان مورخ دربار ادامه خدمت داد وبانوشته‌هاو آثار خود طرف توجه خاص او و پسرش بایسنغر میرزا قرار گرفت .

سال مرگ حافظ ابرو را به‌استناد به‌قول فصیح خوافی که معاصراو بوده است در روز یکشنبه سوم شوال سال (۸۳۳هـ ق) و مدفن اورادر زنجان در جوار قبرابوالفرج الزنجانی میدانیم [۳]

حافظ ابرو برموز و علم تاریخ نویسی آگـاهی کامل داشت و بواسطه تجربه‌ای که درچند سال ملازمت نزدیك امیر تیمور اندوخته بود به‌اوضاع و احوال وامور سیاسی زمان خود اطلاع کافی وکامل داشته است .

در نوشته‌های خود تاحدامکان آنچه را که میدیده ویااز اشخاص موثق می‌شنیده‌است [٤] معتبرشمرده کمتر بوقایع وحکایات خالی‌ازحقیقت واغراق آمیز ومخصوصاً به‌افسانه پرداخته‌است و کوشش میکرده حتی‌الامکان باعبارات ساده مطالب خودرا بیان نماید وبرخلاف بیشتر تاریخ‌نویسان ووقایع نگاران قدیم و حتی جدید ، درآغاز هرفصلی فهرستی‌از منابع ومأخذی که استفاده مینموده ذکر کرده است که باین ترتیب علاوه‌بر صحت و اصالت مطالب ، وسیله‌شده بسیاری از نویسندگان و آثار آنان را که از میان رفته و فراموش شده ،

۲ـ به قسمت جغرافیای حافظ ابرو درهمین مقاله مراجعه شود

۳ـ مجمل تألیف فصیح خوافی. نسخه قدیمی حاج حسین آقا نخجوانی

٤ـ به قسمت جغرافیای حافظ ابرو در همین مقاله مراجعه شود.

زنده‌نماید.[۵] تاریخ‌نویسی را هیچگاه وسیله امرارمعاش نکرد و گرد تملق وچاپلوسی نگشت‌وبا کمال خضوع‌وفروتنی به قلتِ بضاعت علمی‌خوداعتراف نمود واز ارباب‌دانش‌طلب کمك و اغماض کرد.

شهرت حافظ‌ابرو بتاریخ نگاری است وازاین راه خدمت‌شایانی‌به‌تاریخ ایران کرده است ویکدوره تاریخ عمومی ایران و تاریخ کشور هائی که به ایران بستگی داشته‌اندتا نزدیك مرگ خودنگاشته‌است. آثار و نوشته‌های این مورخ جز دو قسمت بسیارمختصر که به‌چاپ رسیده ومنتشرشده‌است[۶]، مابقی هنوز بصورت نسخه‌های خطی‌ومتعددکامل و ناقص در کتابخانه‌های ایران (کتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی، کتابخانهٔ سلطنتی، کتابخانهٔ موزهٔ ایران باستان، کتابخانهٔ‌ملی، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران، کتابخانه حاج حسین آقا ملك) و کتابخانه‌های خارجی (انگلیس، ترکیه، اتحاد جماهیر شوروی، فرانسه) موجوداست.

آنچه از نوشته‌های خود مورخ برمی‌آید اینست که او نخستین اثری که ازخود باقی گذاشته وبدانوسیله پایهٔ ارجمند تاریخ نگاری خود را در خدمت شاهرخ بهادر به‌اثبات رسانیده‌است اتمام کتاب ظفرنامه شامی‌وتاریخ وقایع سلطنت شاهرخ می‌باشد «امابعد این‌ذیلی‌است به کتاب ظفرنامه شامی

۵ــ به قسمت تاریخ (مجمع‌التواریخ‌السلطانیه) حافظ ابرو درهمین مقاله‌مراجعه‌شود

۶ــ ذیل جامع‌التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو دکتر خانبابابیانی تهران ۱۳۱۸ (تجدیدنظرآن زیر چاپ است) این کتاب بفرانسه درزیر عنوان :

Hâfiz-i Abru . Chronique des rois Mongols en Iran. Paris 1936. منتشرشده است

B - Cinq opuscules de Hafiz-i Abru Concernant l'histoire de l'Iran au Temps de Tamerlan. Ed. Critique Par Flix Tauer . Ed. l' Académie Tchecoslovaque des Sciences. Prague 1956.

بوسیله نگارنده چاپ شده است.

حضرت صاحبقرانی (امیرتیمور) که مولانا نظام‌الدین‌الحق والدین‌الشامی نورالله قبره نبشته‌است واین کتاب را اوایل سنه‌ست‌ثمانمائه (۸۰٦) زیادت نبود ... تازمان‌وفات‌حضرت‌صاحبقران (۸۰۷هـ.ق) .... ووقایعی که دراین ایام میمون وروزگار همایون (سلطنت شاهرخ) ....»

در سال ۸۱٦ به تألیف قسمتی از تاریخ که شامل وقایع بعد از مرگ هولاکوخان (٦٦۳هجری) است پرداخت وبعدها همین‌بخش را دنبال نموده بتاریخ وقایع‌سال ۸۲۳ هجری‌رسانیده است وسپس‌درسال ۸۲۰ شاهرخ،حافظ ابرو رابنوشتن .مجموعه‌حوادث‌عالم‌ووقایعی که‌تازمان‌سلطنت‌او رخ داده‌است گماشت. مورخ‌نیزمأموریت‌خودرا انجام‌دادو کتابرا بااضافه کردن‌قسمتهای تاریخی به جغرافیای‌خوددرسال۸۲۳هجری‌تقدیم‌پادشا نمود وسپس به‌امروی بجمع‌آوری و تدوین وقایع پس از مرگ غازان خان یعنی از سال ۷۰۳ که خواجه رشیدالدین فضل‌الله کتاب جامع‌التواریخ خودرابه‌آنجا رسانیده بود شروع نمود وبه عنوان «ذیل‌جامع التواریخ رشیدی» آنراتاوقایع سال۸۱۹ هجری خاتمه داد، خود در این خصوص چنین گوید :

«... مؤلف این تألیف

شعر

بندهٔ کمترین دولتخواه | کاتب‌العبد عبد لطف‌الله
آنکه‌شهرت‌بحافظ ابرو | یافته پیش شاه ومیرسپاه

که حضرت با رفعت پادشاه اسلام سلطان سلاطین‌زمان ... شاهرخ بهادر خان... بنا برشعفی که بمطالعه احوال گذشتگان دارد خواست که جنگی‌در فن تواریخ ترتیب نماید بکتابت تاریخ طبری و جامع‌التواریخ صاحب‌اعظم دستورالوزراء خواجه رشیدالدین فضل‌الله طبیب طاب‌الله ثراه اشارت

فرمود وچون آن کتاب در آخر دولت سلطـان مرحوم غازان خان باتمـام پیوسته‌خاطر همایون‌ملتفت‌آن‌بود که‌ازآن‌وقت بازشرح احوال وافعال‌تقیید اخبار آثار ملوك تاباایام همایون وروزگار میمون برترتیب مفصل گشته‌الی یومنا که تاریخ هجری به ۸۲۰ رسیده است در قید کتـابت آید چنانکه جامع‌التواریخ رشیدی راذیلی باشد. این‌بنده را بدان مأمور گردانید که از نسخ متفرق‌این واقعات راجمع گرداند...»

در سال۸۲٦ هجری بایسنغر میرزا فرزند شاهرخ بنوبهٔ خودمورخ‌دربار پدر را بر آن داشت تاریخی شامل تمام وقایع ازاول خلقت آدم تا زمان او برشته تحریردرآورد،حافظ ابرو به‌امربایسنغرشروع‌بکار کردودرچهارمجلد (ربع) تاریخ عمومی‌مفصلی‌بنام«مجمع‌التواریخ‌السلطانیه»تدوین‌وتألیف‌نمود

«حضرت با رفعت شاه وشاهزاده اعظم (بایسنغر) از شعف واهتمامی که بمطالعه تاریخ وآثار گذشتگان‌دارد ودرسیرانساب‌واحوال‌امم‌ومجاری ملوك ترك وعرب وعجم وشعب‌آن خوضی تمام فرموده و بر تصاریف احداث واقف گشته بندهٔ کمترین‌را سعـادت‌حقیقی مساعدت نمـود . حضـرت شاهـزاده بخطـاب مستطاب سـرافراز گـردانید و لفـظ وحـی‌آثار فرمود که کتابی میباید نبشت مشتمل برذکر انبیاء واولیاء محتوی برآثـار و اخبار ملوك و سلاطین‌ماضیه‌وامم سالفه و کیفیت زمان‌متقدم‌وچگونگی‌قرون متقادم‌چنانکه از کلیات وقایع ومشاهیر حکام اززمان آدم صفی صلوات‌الرحمن علیه‌تاباایام همایون وروزگار میمون که امتداد آن‌بامتداد روزگارمتصل‌بادچیزی‌فوت نشود... دعاگوی دولت قاهره شیدالله‌ارکانه.... بالتفات همایون مستظهر گشته درین معنی خطیر و عمل عسیر امتثال مثال را بحکم، الامورمعذور،برغبت و نشاط واهتزاز وانبساط اقدام نمود.... ورری بدین مهم‌آورد...وبرین خدمت مشغول گشته تاآنچه نقاوه ولباب‌حکایات‌بوداز کتب‌احادیث وتفاسیروتواریخ متعدده مثل‌قصص‌الانبیاء وسیرالنبی وتاریخ محمد جریرطبری‌ومروج‌الذهب

و معادن الجواهر مصنف علی بن عبدالله مسعود الهذلی و شهنامهٔ فردوسی و تاریخ یمینی عتبی و کامل التواریخ اثیری‌موصلی و کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم (میرزا شرف‌الدین فضل‌الله بن‌عبدالله حسینی قزوینی) و سلجوق نامه ظهیری و طبقات ناصری الجوزجانی و انوارالمواعظ و الحکم فی اخبارالعجم [۷] و جهانگشای عطا ملک جوینی و نظام التواریخ قاضی بیضاوی و تاریخ وصاف عبدالله‌بن ابی نعیم فیروز آبادی و جامع‌التواریخ رشیدی و گزیده حمدالله مستوفی قزوینی و تاریخ ابن‌العمید انتخاب کرده شد و بعد از گزیده که از آن تاریخ صدسال میشود درین فن کتابی که مشتمل جمیع طوایف باشد کسی مدون نکرده واگر کرده نیز نبشته بدین دیار نرسیده و مطالعه نیفتاده است بسبب آنکه بعد از انقضاء ایام سلطان ابوسعید نورالله مرقده‌پادشاهی ممکن که برجمیع بلاد وامصار حکم او نافذ وجاری باشد نبود و برهرطرف‌از ممالك جمعی مستولی گشته ودعوی استبداد واستقلال میکردند تا آن‌زمان که آفتاب دولت جهانگشای .... صاحب‌قران امیرتیمور گورکان انارالله برهانه از مشرق ماوراءالنهرطلوع کرد ، سلاطین عالم که ایشانرا ستارگان آسمان سلطنت هر مملکت و ولایات می‌پنداشتندبمغرب نسخ‌وزوال افول وغروب‌نمودند وباندك‌روزگاری از سرحد خطا تا اقصاء روم و فرنگ واز نهایت هند تا بدایت دیار مغرب وزنگ .... مسخر و مسلم گردانید وشرح کمیت‌وبیان کیفیت آن مصراع : گر عمر امان دهد بعرض‌تو رسد . وبعداز انقضاء ایام انارالله برهانه که حالا مدت بیست سال (۸۲٦ هـ.ق) دیگرست وقایع وحوادث وجوانب‌میان اوروق همایون از امور عجیبه واتفاقات غریبه بوقوع پیوسته‌است شرح داده‌اید ... و

۷ــ این کتاب ومؤلف آن با وجود جستجو در فهارس مختلف ناشناخته ماند اگر ارباب فضل ودانش‌اطلاعی‌ازآن دارند عنایت فرموده نشانی‌آنرا بدهند موجب سپاسگزاری است .

واقعات احوال وصادرات افعال این شاه و شاهزاده اعظم ... اگر روزگار مساعدت نماید و توفیق رفیق گردد به موضع خود بیان کرده آید...»

هریك ازمجلدات مجمع التواریخ السلطانیه شامل وقایع ذیل است :

ربع اول : اززمان خلقت آدم تاانقراض سلسله ساسانیان

ربع دوم : از زمان حضرت محمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم تا انقراض خلافت عباسیان

ربع سوم : ازآغاز صفاریان تامرگ سلطان ابوسعید بهادر

ربع چهارم : یازبدة التواریخ بایسنغری: از مرگ ابوسعید تاوقایع سال ۸۳۰ هجری قمری یعنی زمان سلطنت شاهرخ میرزا.

حافظ ابرو نه تنها در تاریخ نویسی مهارت داشت بلکه ازعلم جغرافیا نیز بی بهره نبود و دراین قسمت هم آثار گرانبهائی از خودباقی گذاشت . درسال ۸۱۷ هجری نسخه هائی از جغرافیا بزبان عربی به شاهرخ میرزا عرضه داشتند، این امر پادشاه تیموری را برآن داشت که به حافظ ابرومأموریت دهد تا جغرافیای کاملی بزبان فارسی تألیف کند «حضرت سلطنت شعاری . . . داعیهٔ تحقیق شکل عالم و کیفیت بروبحر وسهل وجبل و کمیت طرق مسالك ممالك که دانستن آن مطلوب خاص وعام است . . . . درخاطر خطیر خطور نمود و کتابی عربی در معرفت مسالك والممالك در صورالاقالیم بحضرت با رفعت بمحل عرض رسید این کمترین بندگان عرضه داشت که آنرا فارسی گردانیده از کتب دیگر آنچه تعلق بدین فن داشته باشد باآن اضافت کند . اشارت عالی بدین معنی نفاذ یافت واین کمینه را که غواص این بحورومسود این سطوراست همیشه در خاطر اختلاجی می بود که آنچه ازاحوال کلی عالم معلوم گشته بعضی از کتب این فن وبعضی برأی العین مشاهده افتاده بسبب آنکه مدتی مدید در سفرهای بعید چندنوبت از جانب غرب وشمال دیار ماوراءالنهر وترکستان و دشت قبچاق وخراسان و عراقین و فارس و آذربایجان واران و موغان و گرجستان وارمنیه صغیرو کبری وتمامی عرصه ممالك روم و شام و سواحل

فرات و زابین تکریت و موصل و دیار بکر و گرجستان و سواحل بحرخزر و دربند وشروانات و گیلانات ورستمدار و آمل وساری و جرجان و ازجانب جنوب وشرق زابل وکابل وبلاد منصوره سند وهندوملتان واوجه ودهلی که معظم بلادهند است تا کنار آب گنگ مطالعه و بعضی از ثقات و معتبران ومقبول قولان استماع نموده و دیگراز کتب متعدد درین قسم چون فن هیئت که کلی احوال ارض وبحاروخواص هرموضعی شرح داده‌اندو کتاب مسالك‌الممالك از تصنیف عبدالله‌بن محمد خردادبه وصورالاقالیم که محمد بن یحیی در هند تألیف کرده‌است وجهان نامه مصنف محمدبن نجیب‌بکران وسفرنامه‌ناصرخسروقانون‌البلدان‌ودیگررسائل مانندمسالك‌الممالك عزیزی نوشتهٔ حسن‌بن‌احمدالمهلبی و کتاب ابن‌حوقل و نزهة‌المشتاق نوشتهٔ‌ادریسی و جغرافیای ابن‌سعید ورقاع وفصول از انواع آنچه معلوم توانست کرد بعد ازمقابله‌بایکدیگربر آنچه خاطرقرار گرفت ودرنسخ مختلف متفق علیه بوده نقل کرده‌اید . . . و این تألیف درشهورسنه سبع عشرو ثما نمائه (۸۲۷ ه.ق) اتفاق افتاد . . . »

جغرافیای حافظ ابرودر دو مجلد تدوین و تألیف شده است باینقرار :

مجلداول : درذکر جغرافیای طبیعی زمین ونام شهرها ومسافات وذکر بیت‌المقدس و ارمنستان وشام وفرنگ‌وعراق وخوزستان وفارس‌وتاریخ‌آن و کرمان وحکام آن .

مجلددوم : در جغرافیا وتاریخ خراسان .

حافظ ابروضمن تشریح وبیان احوال هرناحیه نقشه‌هائی از کرهٔ زمین‌و نواحی مختلف درجغرافیای خود ترسیم کرده‌واز این راه خواسته‌است به‌اثر ذیقیمت خود اهمیت داده آنرا مستند سازد .

از جغرافیای حافظ ابرونسخه‌های چندی در کتابخانه‌های ایران مانند کتابخانه‌سلطنتی و کتابخانه‌ملك و کتابخانهٔ آقای مؤید ثابتی نماینده‌سابق

جلس سنا و کتابخانه‌های کشورهای دیگر مانند بریتیش موزیوم درلندن و کتابخانه بودلین دراکسفورد و کتابخانهٔ انستیتوی شرقـي آکادمی علوم زبکستان موجود است.

علاوه براینکه بسیاری ازنویسندگان ومورخان ایرانی ازآثار تاریخی جغرافیائی حافظ ابرواستفاده‌های سرشاری برده‌اند برخي ازمستشرقین و یران‌شناسان اروپائی آثار وتألیفات اورا مورد مطالعه قرارداده یا قسمتی‌از جموعه تاریخی مورخ ایرانی را بچاپ رسانیده یا در شرح حال وآثاروی قالات متعددی منتشر کرده‌اند که شرح آن ازحوصلهٔ این‌مقاله خارج‌استو لاقمندان میتوانند پس‌ازچاپ کتاب ذیل جامع‌التواریخ، ازانتشارات‌انجمن آثارملی‌ایران، بدان‌مراجعه فرمایند.

ر تعریف تاریخ ۸

تاریخ در لغت تعریف وقتست و دراصطلاح بعضی گفته‌اند تعیین وقتست که نسبت دهند بدان وقت‌زمانی را که از پی‌آن‌آید وبعضی گفته‌اند تعریف قتست باسناد اوبحدوث امری شایع همچون ظهورملتی یاابتدای دولتی یـا قوع‌حادثهٔ بزرگ مثل طوفان‌ویا زلزله عظیم ومانند اینها ازحوادث‌هوائی علامات ارضي وبعضی گفته‌اند مدت معلوم است از حدوث‌امری ظاهرومیان وقات حوادث دیگروبهروجه باختلاف عبارات که‌تاریخ را برآن معنی‌اطلاق کرده‌اند. این تعریفات مذکوره‌برتاریخ صادق است وامم اقالیم سبعه را هر یك علیحده تاریخست شامل سال وماه‌وایام وساعات تابمقیاس قیاس‌مستقیمه، عد بمقدار زمانی وانقلاب دهر وانصراف عصرمعلوم ومفهوم شود. بعضی از طوایف بنیاد تاریخ خود برمسیرشمس نهاده‌اند مثل یونانیان وفرس و روم و نبط وتاریخ جلالی که در ایام سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقـی وضع کرده‌اند و حالا اوراق تقاویم بسال وماه جلالی نویسند وبدان مقید کنندو

۸ــ مقصود زمان است

تاریخ خانی که در ایام غازان‌خان نهاده‌اند و در ممالك عراق ،
اکثر معاملات دیوانی بـر آن تاریخست وبعضی بـر مسیر قد
و یهود و نصارا و تـرك دهند و آنچه حالا میان اکثر ام
مستعمل است و اعم تاریخ عربست و آن قمریست مبنی بر رؤ
بحساب و علیه عمل اهل الاسلام با سرهم واهل اسلام مجموع :
عمل کنند ولفظ تاریخ معربیست ماخوذ ازماه وروز واصلش آ
زمان خلافت امیرالمؤمنین عمررضی‌الله عنه، ابوموسی اشعری باه
عمرنوشت که ازدارالخلافه مکتوبات میرسد وتعیین وقت نکرده
ذکرماه هست معلوم نیست که ماه کدام سال است، درخلال این ا
پیش امیرالمؤمنین عمررفع کردند و گویند میمون‌بن مهران بو
شعبان نوشته بودند ومعلوم نبود که کدام شعبان است گذشته با
بودند یا شعبان آینده پس وجوه صحابه جمع گشتند و درین با
ومفاوضت پیوست گفتند اموال بیت‌المال بسیارشد وضبط آن بی
متعذراست، ازمیان جمع هرمزان که ملك اهوازبود وبوقت فتوح
گشته وبردست عمرمسلمان شده تقریر کرد که اهل عجم را حسـ
آنرا ماه وروز خوانند وباکاسره منسوبست و کیفیت استعمال آن
عمرواصحاب آنرا پسندیده افتاد پس‌لفظ ماه وروز را معرب ساخـ
ووجوه تصریف‌استعمال کردند ومصدراورا تاریخ گردانیده در آ
یکی ازجمله یهود که مسلمان گشته بودتقریر کرد که مارا حساب
اسنادآن باسکندر کنند و شرح کیفیت استعمال‌آن بازنمود، بجـ
بدان راضی نشدند وهمین‌حساب عجم را اختیار کردند. درتعیین
هر کس سخن گفتند،بعضی گفتند ابتدا هم بطریق‌عجم کنیم‌باز گفتـ
درین حساب مبدائی معین نیست بلکه هرگاه یکی از ایشان
نشسته است آنرا مبداء ساخته‌اند وماقبل را طرد کرده . پس اتـ
برآنکه‌مبداء تاریخ اززمان هجرت نبی‌صلی‌الله‌تعالی‌علیه وسلم گیـ

بمدینه بجهت آنکه درزمان هجرت اصلا اختلافی نیست بخلاف مبعث که در ابتدای آن خلاف است وهمچنین در وقت ولادت تـا غایتی که بعضی گفته‌اند ولادت آنحضرت درشب دوم ربیع‌الاخر بود وبعضی گفته‌اند در شب هشتم و بعضی گفته‌اند در شب سیزدهم، همچنین در سال ولادت اختلاف است بعضی گفته‌اند درسال چهلم ازملك انوشیروان وبعضی درچهل‌وسیوم و اما هرچند زمان وفات معین بود فاما محل طعنی میشد که آنرا اصل ساختندی وازروی عقل نیزمتحسن نبودی ودیگرزمان هجرت وقت استقامت ملت اسلام بود و فتوحات متوالی و استیلاء مسلمانان برمشرکان ، آنرا مبداء اولی دانستند بجهت تبرك وتعطیم موقع آن درنفوس وهجرت حضرت رسالت ازمکه‌بمدینه روز سه‌شنبه هشتم ربیع‌الاول بوده است و اول محرم آن سال روزپنجشنبه ، پس اتفاق کردندو آن سال رامبداء ساختند واین اتفاق درسال هفدهم بود از هجرت و تا بآن سال را باسمی مقید گردانیدندند که در آن سال واقع شده بودی، سال اول را سنةالاذن‌بالرحیل گفتندی وسال دوم را سنةالامربالقتال‌و سال سوم را سنةالتمحیص وچهارم را سنةالترفیه وپنجم را سنةالزلزال وششم را سنةالاستیناس وهفتم را سنةالاستغلاب وهشتم را سنةالاستوا ونهم را سنة‌ـ البراء ودهم را سنةالوداع وهمچنین هرسالی را بواقعهٔ که درآن سال افتادی مذکور گردانیدندی، چون این تاریخ نهاده‌شدآن قاعده‌ترك شد واین‌تاریخ را بتاریخ هجری موسوم گردانیدند، والسلام.

درحقیقت علم تاریخ :

بباید دانست که هرعلمی را ماهیتی وغایتی وموضوعی است وماهیت‌علم تاریخ معرفت کون وفسادست ازحوادث ایام ماضیه وقرون سالفه وامم سابقه واساس وانقلاع منازل‌و مدن‌واصقاع‌وبقاع قریبه‌وبعیده وآثارعلوی ازظهور خسیف‌وزلازل‌وحدوث‌ذوات‌اذناب‌وشهب‌وصواعق ورعود وبروق‌واحوال‌ایشان وآنچه عجیب وغریب‌باشد که هریك برچه‌وجه ودرکدام وقت نازل وحادث

شده‌است. اما علت‌غائی تاریخ اعتبار واستبصاروانداز واحذارست . ازدانستن تغیرات دول ومعرفت تبدیلات‌ملل ونحل تابرحسنات اقدام وازسیئات‌اجتناب وانحذارنماید. اما موضوع علم تاریخ حوادث عالم کون وفسادست‌از آن‌روی که درسلسلهٔ امکان برچه وجه ودرچه وقت صدوریافته‌اند چه موضوع هر علمی آنست که درآن علم بحث ازاعراض‌ذاتی اوباشد وبراهین عقلی برین علم قایم نیست بلکه محسوس‌ومشاهدست. پس بحقیقت علم تاریخ معرفت‌امم سالفه و دانستن اسباب‌دول و ملل ماضیه است و علمی شریف و معتبر است بتخصیص کسی را که صدق رغبت دراکتساب حمدومدح وذکرجمیل‌عاجل وآجل‌باشد وطالب ذکرباقی بود

شعر

سخن به که ماند زما یادگار   که ما بر گذاریم او پایدار

پس عاقل باید که حیات‌ابد دربقای ذکرجمیل شناخته و دانسته باشد تا چون مناقب محسن ومثالب مسی بخوانند ومدح وقدح خاکیان بشنود و برحسن وقبح اقوال وافعال واقف ومطلع گردد بنیکوکاران مقتدی شود واز اضداد معرض گردد والتوفیق من‌الله‌الخیر.

ذکرفوائد علم تاریخ :

فایده‌مطالعه‌تواریخ‌وقصص‌وحکایات‌واخبارو آثار پادشاهان‌ماضیه آنست که‌خیروشرونفع‌وضرر گذشتگان‌معلوم‌شودوبسیرت‌نیکان‌اقتداواهتدانمایند واز گفتاروکردارایشان‌اعتباروانزجاریابند.چه‌سخن‌خوب و کلام محبوب در سمع مستمعان منصف همان اثردارد که قطره‌باران‌نیسان‌دردهان‌اصداف‌دررو شعاع خور (شمس) درخاک‌مثمروهرکرانصیب‌دنیاوی بیشتروچون‌پادشاهان وامرا و وزراومدبران اشغال‌خطیرومتصرفان‌اعمال‌جلیل‌فوائدایشان‌ازمطالعه تواریخ زیادت تا از وقوع حوادث وحدود وقایع غافل نشوند وازمحذورات ومکروهات در کنف امن وسلامت مصون مانند. دیگرانواع حیل‌وتزویر که

وظایف جنگ ومعر که باشد ازمکرومکیدت امرا وغدروخدیعت وزراء ونوادر حوادث ازرفع وخفض درجات وصعود وهبوط مقامات که استعمال آن مقتضی بظفر ونصرت باشد ورایهای صواب که از وزراء ومقربان صادر گشته وبسبب ابتلاء وآزمایش تدارك وقایع پیش ازصدوربیندیشند وبدقایق حیل از آن تحرز وتجنب وتحرزجویند تا در ورطهٔ هلاك وغوطهٔ[...]نیفتدچه امورد نیاوی متقاربند وسلسله وقایع وحوادث مسلسل ومتعاقب وهرچه یکبار حادث شد اعادت تکرار مثل آن نائبه عن قریب چشم می باید داشت واز گـردش ایـام بافرجام مثل آن نازله توقع می باید کرد چه مبدأ دولتها وانکسارلشکرها وانصراف دولت ها ورجوع اقبال با مرکز خویش واین احوال را درنفس اثری عظیم است و هرچه ازین شیوه ندانند گوئیا آن حادثه اورا افتاده وبممارست ومزاولت آن مهذب ومجرب گشته ومباشر آن کار ومعاصر آن زمان بوده

شعر

بجائی که بگذشت یکروز آب نسازد خردمند ازوجای خواب

وعاقل ابتدای شروع درامورهرآینه مقطع ومخلص آن معاینـه بیند و کیفیت وجوه مداخل ومخارج آن نیکوبشناسد وچـون مرغ ازدام و دانـه هراسد والحق فرقی ظاهر است میان موقعی که این وصف حال اوباشد و در بدایت کار نهایت بدانسته ومیان جاهلی که وجه صواب ازخطا آنگـاه بیند وتدارك وتدبیر آنگه اندیشد که کار ازدست وتیر ازشصت رفته باشد ومنفعت ومضرت آن در گذشته مثل حکایت ابومسلم مروزی با عباسیان وعبدالله ساعی بامهدی وفضل یحیی برمکی بارشید خلیفه وحال بوقاچکسانك باارغون خان وقصه نوروز وطغاجـارباغازان خان... وقصه چوپان با ابوسعید بهادرخان وحال امیرکا با امیرصاحب قران (امیرتیمور) انـارالله برهـانـه و قضیه سعید خواجه وجهانملك بابندگی حضرت سلطنت شعار(شاهرخ بهادر) خلدالله تعالی ملکه وسلطانه که اینها همه یکصورتند و هریك بزمانی واقع ونازل شده

واگرازاینهایکی مطالعهٔ تواریخ کرده بودی و تجارب متقدمان پیش چشم آوردی و بعقل رجوع کردی هرگز درهلاك واستیصال نیفتادی چه ازسخن گذشتن آینده را فایده بود، پس عاقل باید که دائماً احوال گذشتگان برابر نظرداره تاازهمه مکروهات ومحذورات سالم ماند وپادشاهان وامراء ووزراء را موافق تر ازمطالعه تواریخ نیست که بایسته ترانیسی وشایسته ترجلیس است ندیمی بی‌ندم ومونسی بیغم، گویائی خاموش، جمادی باهوش، مایه ده سلوت، فایده بخش جلوت، مصراع : «وخیرجلیس فی الزمان کتاب» مفرح هرمهموم و نوشداروی هر مغموم وسبب استبصار واعتبار وقصص مطبوع ومرغوب جملهٔ امم است چه عوا ازجهت استماع حکایات خوانند وخواص از برای فایدهٔ معنی

قطعه

هرآنگهی که سری گردنی فتد درخاك بکارگاه حوادث زمکر لیل ونهار
اگرتو گوش کنی بشنوی که میگوید زمانه فاعتبروا یا اولی الابصار

فایده دیگردرمطالعه تاریخ آنست که چون اخلاف درقرون ادوار وسنور واطوار پادشاهان وخانان وبسیطت مملکت ونفاذ حکومت وجلالت قدر و کامکاری وفرمانروائی اسلاف نظر کنند که تصاریف ایام وتغایر مشهور واعوا برایشان ابقا نکرد ومال ومملکت وسپاه وحشمت همه بزوال کشید و جز آثار نیك وبدواخبار خیروشراسمار واثمارنماند رغبت در تقدیم حسنات ثابت گردد وصادق شود وسعی وجهد درامضاء واجرای خیرات ومبرات مؤکدتر شود ودل بربقای دنیا نهند. ارباب کیاست عجایب تغلبات را سرمایه بیداری وهوشیاری سازند و راستکاری را سبب رستگاری دانند

نظم

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه‌السلا
بآخر شنیدی که بر باد رفت خنك آنکه بادانش وداد رفت

دیگر آنکه قدرمدارج ومراتب علما وحکما ومعارج ارباب هنروفرهنگ بشناسند وبدانند که پادشاهان ماضی دفاین وخزاین عالم بعمارات عالیه و ایادین مرتفعه خرج کردند... وبوقت نزعات جان وسکرات روان هیچیك بکار نیامد وبعد ازانقضای عمرفایده نداد ونام پادشاهان نامدار وخسروان کامکار که مستوفی دخل وخرج حیوة سرجملهٔ مجموع عمروبارز بقای هریك بقلم فنا (. . . .) کشیده بواسطهٔ ثبت تاریخ وتحریر برروی اوراق روزگار وروزنامهٔ لیل ونهار باقی ماند وذکر آنانی که در کسب نیك نامی کوشیده اند بخور مجامر مجالس است وحکایات گروهی که ازاخلاق حمیده غافل بوده اند سخره وعبرهٔ نظار، تا خردمند هوشیاربدان تأسی کند ونیکبخت دولتیار ازین اجتناب نماید وبترسیص قصورمحامد ومآثر وتشیید ابنیه معالی ومکارم کوشد .

شعر

المرء یفنی ویبقی ذکره ابداً بالشرشرء وبالمعروف معروف
فاجهد لتکسب ذکراً باقیاً ابداً فالمرءبعدالموت بالفعل موصوف

چه جملهٔ علماوحکما باوجود عقول کامله وخواطرخطیردرعرصهٔ میدان تدبیر دست رد برپیشانی تقدیرنیارستند نهاد و در انفاس معدوده و اوقات محدوده لحظه و لمحه نتوانستندافزود«فاذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعه ولایستقدمون»وچون این باب مسدود بود درطریق دیگرشروع نمودندونوعی دیگر اختراعی کردند وبحقیقت معلوم شد که صیت باقی و ذکرمخلد حیات ثانیست حسن الذکرثمرة العمردرآن کوشیدند که صحایف جراید وطیلسان فخروشرف بمحامد و مآثرافعال واقوال موشح و مطرز گردد ، لاجرم عمرثانی وذکرباقی یافتند

نظم

آن خسروان که نام نکو کسب کرده اند رفتندویادگارازایشان جزآن نماند
نوشیروان اگر چه فراوانش گنج بود جز نام نیك ازپس نوشیروان نماند
ایشان نهان شدند درین تیره خاکدان لیکن شعار کردهٔ ایشان نهان نماند

دستگیر وپس از مدتی به‌بیرون ازقلمروخود تبعید نموده و پسردیگرش را که والي فارس بود ، به‌حکومت بغداد منصوب ساخت، پیربداق پس‌از مدتی خودسری را آغاز نمود جهانشاه برای منکوب ساختن وی با سپاهی گران عازم بغداد شد وشهر را محاصره نمود پس از یکسال بآن شهر دست یافت و پیربداق را زندانی کرد و فرزند دیگرش محمد میرزا را بجانشینی وی برگزیدوبا جلال وشوکت تمام به‌تبریز بازگشت.[۵۳]

جهانشاه پس ازمراجعت ازخراسان‌وسرکوبی سرکشان ومدعیان‌محیط رابرای‌عمران‌آبادی‌فراهم‌ساخت‌ودرزمان خویش‌عمارات زیادی را بنانهاد که مسجد کبود (گوك مسجد) که‌بنای‌آنرا به‌بیگم خاتون زن جهانشاه نسبت میدهند ازمشهورترین آنها است .

کاتب چلبی نویسندهٔ کتاب « جهان نما » مسجد کبود را چنین وصف کرده است: « .... از بناهای دیگر داخل شهر،مسجد جهانشاه قره قویونلو می‌باشد که داخل وخارج و سردرب ومنارهٔ (آن) با کاشی تزیین یافته، یك قبه ویك منارهٔ دارد مشبك، روزنه‌هایش ازنوعی سنك بلغمی به‌طرز عجیبی کنده شده . ازمسجد سلطان کوچکتر ولی بسیارزیبا وبا لطف‌است...»[۵٤]

تبریز در عهد جهانشاه دچار فتنهٔ حروفیه[۵۵] گردید. حروفیها آشوبی

۵۳ـ جلد ۳ ص ۱۵۲ ملحقات کتاب زینة‌المجالس ترجمه و تلخیص از منجم‌باشی وکتاب تاریخ تبریز مینورسکی

۵٤ـ مجله معلم امروز شمارهٔ ۵ سال ۲ ص ۱۹۱

۵۵ـ جماعت حروفیه پیرو شاه فضل‌الله نعیمی تبریزی (متولد ۷٤۰ هـ) بودند و عقیده داشتنند که تمام حروف مقدس است و در هر حرفی سری وجود دارد و مظهر حروف جمال انسان می باشد و انسان در نتیجه تکامل

بقیه درصفحه بعد

محمدشیبانی رحمهماالله علم‌تاریخ را مستحضرشده بودند و درپیش‌امام‌واقدی
اخبارو آثاروغزوات ومعاملات‌مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم‌وصحابهٔ کرام‌رضوان‌ا
تعالی علیهم اجمعین تلمذ کرده و از وفوررغبت خلفا وسلاطین درعلم‌تاری
مورخان رارونقی هرچه تمامترپدیدآمده بود وعزیرومکرم وباثروت‌ومحتر
میگشتند و درقدیم الایام در دواوین اکاسرهٔ‌عجم که پادشاهی به‌نسبت‌پادشا
زادگی و وزارت بوزیرزادگی‌مشروط بود از کیومرث تاخسروپرویزمواجد
ومرافق مورخان‌تعیین بودی ومراتب ومنازل‌ایشان وحشمت وحرمت‌مورخا
بامراتب وحشمت موبدان که مشایخ دین وملت‌آن پادشاهان بودند مساو
داشتندی‌ومورخان را دهقان‌و کتاب ایشان رابآستان خواندندی بعد از آ
چون این قاعده مرعی نماند رونق مورخان نقصان پذیرفت و هم ثعالبی د
کتاب‌تاریخ عرایس نوشته است که خلفا وسلاطین و وزراء وملوك اگر
رعایت و تربیت‌مورخان نمایندآن رعایت قانونی بود و آن خدمت ایشا
چراکه مورخ محامد و مناقب سلاطین سلف و وزراء وملوك با خلف‌بیامیز
وطریقه اتصال خلف باسلف‌محافظت‌نماید ونسق وترتیب مشهورواعوام‌مرع
دارد و از مقاربت‌اعصار که از لوازم تاریخ‌است متجاوز جایزندارد وخدمت
بجای‌آرد که تاقیام‌قیامت آثار آن‌خدمت باقی ماند و رغبت مطالعه کنند گا
صاحب همت از مطالعه نوشتهٔ مورخان‌واستماع اخبار مؤلفان تاریخ کم‌نشو
و این دولت را اندازه کجا بود که شخصی از دنیا رفته باشد وحیوة و مد
او سپری گشته وهیچ اثر از ملك و خدم‌وحشم و اعوان و انصار و خویش
قرابت وزن‌وفرزندوغلام و کنیزك وخزاین‌و دفاین‌درعقب او نمانده ومحامد
مآثراو هرروز وهرهفته بسمع‌سلاطین وملوك واکابر هرعهد وعصربرسد وب
زبان‌بزرگان‌هرعصری درحالت‌استماع هراثری رحمه‌الله‌طاب‌الله‌ثراه وانارال
برهانه برآید ، یکی گوید صدآفرین‌برو‌باد، دیگری گوید صدرحمت بری
جهانداری که او کرده است .

دیگر از دانستن احوال انبیا و حوادثی که بدیشان رسید وتلقی کرد

ایشان حوادث و وقایع را برضا وصبرو نجات یافتن ازبلاها وسیلت امیدواری عالمان علم تاریخ می‌شود و از وقوع بلاهای متنوع که براولیا و انبیاء که بهترین فرزندان آدم‌اند علیه‌السلام، نازل شده است، دلهای موقنان اسلام از وقوع حوادث و نوائب نمی‌افتد بلکه قرار دلهای سلاطین ووزراء وملوك واکابر درظهور واقعات جدیدوحوادث زمن ازدانستن تاریخ است که اگرجهانداران را ازحوادث فلکی صعوبتی‌سخت پیش می‌آید امید گشادآن‌منقطع نمیشود و تداوی دفع امراض ملکی از معالجهٔ دفع مرضهائی که‌پیشینیان کرده‌اند روشن میگردد وازحوادث ظنی ووقایع وهمی که درصدد درآمد باشد احتراز دردل میافتد وعلامات حوادث پیش‌از وقوع ازدانستن علم تاریخ میشود ودرترجمهٔ سخنان بوزرجمهرآمده‌است که علم تاریخ مؤید و معین رأی صوابست که علم باحوال سلف درصحت رأی خلف شاهدی عدلست.

دیگر آنکه تجدید حالات و تقریب روایات موجب میلان خاطرست و از مطالعهٔ تطلع بر مقدمات مقاملت امم سالفه ونمونهای تأثیرات اجرام عالم علوی وآثار حوادث عالم سفلی ومهذب عقل ومجرب نفس میگردد ودر کلام عرب آمده‌است «هی‌لقاح‌العقول ومشکوةالافهام وزنادالتجارب ومنهاج‌الاعتبار وجدوالسالك» وشعوردرین علم وسیلت رأی راست وتدبیردرست‌است‌چرا که ازمطالعه‌تجارب‌دیگران، شخص صاحب‌تجربه‌میگرددوخودحکمت‌الهی‌چنان اقتضا کرده که‌بقای انسان بالشخص محال‌است «والعمرقصیرة والصناعةطویله والوقت ضیق والتجربه خطیر والقضاء عسر». بنا برتنسیق این مقدمات شرف علمی که بدان مجاری احوال متقدم و کیفیت مآل قرون متقادم

شعر

سلماً و حزناً نفعاً و ضراً   جزراً و مداً حلواً و مراً

معلوم شود و معنی «کفي بالتجارب تاديباً وينقلب‌الاحوال عظة» وضوح یابدوحکم«السعیدمن‌العظ بغیره ومن‌لم‌یعتبر بمن سبقه تغییربه من‌لحقه» نقاب اشباه بردارد توان دانست که درجه در چه مکانت باشد و منافع آن جمیع فرق را شاید ومسود وفاضل و مفضول‌چگونه شامل افتد. فواید علم تاریخ نامحصور است از تفکر در امور گذشتگان واعتبار ازاحوال ایشان وتجارب درمهمات و مصالح ملك و آثار دولت هر طایفه وسبب نکبت هرقومی وتنبیه نفس برمصائب‌دنیوی وازقرون ماضیه وام سالفه وغیرذلك ممالایحصی ...

دیگر بباید دانست که مبنای علم تاریخ برصدق است چنانکه ابراهیم صلواةالرحمن علیه از حضرت عزت جل جلاله درخواست میکرد«واجعلني لسان صدق فی‌الاخرین»ودرتوبیخ‌دروغ‌ونسیان حق‌سبحانه وتعالی میفرماید «یحرفون‌الکلم‌عن‌مواضعه» ونیز تألیف کردن‌تواریخ‌باکابرومعارف‌ومشاهیر که به‌تجربت‌وراستی‌ودرستی منسوب‌باشند مخصوص است که درعلم تواریخ نقل خیروشر وعدل وظلم واستحقاق و غیراستحقاق‌ومحاسن ومقابیح و اطاعت و معاصی وفضائل ورذائل سلف‌است که‌تاخوانندگان خلف ازآن اعتبار گیرند ومنافع ومضار جهانداری ونیکوکاری وبدکرداری دریابند تا نیکوکاری را اتباع نمایند واز بدکرداری بپرهیزند. پس مورخ باید که همچنانك فضائل وخیرات وعدل و احسان پادشاهی وبزرگی می‌نویسد از آنچ معلوم او شده است باید که مقابیح و رذایل او مستور ندارد و طریقه مناومت در نوشتن تاریخ معمول نکند ونظر اودنیاواعتقاداً صدقاًومذهباً اخبار راستی ودرستی بود واگر حکایتی نامعقول بدو رسید باید که‌آنرا ترك کند مگرآنکه در غایت شهرت باشد اگرچه هرچند درتواریخ سخنی مخالف معقول یابندآنرا بر ضعف اعتقاد مورخ عمل نباید فرمود چه نظر مورخ بر توصیف مذهبی و ترجیح ملتی‌نیست اورا حکایت هرطایفه‌برحسب روایت‌ایشان نقل باید کرد نه بروفق معتقد خود. لاجرم از طعن طاعن و دقیقت معترض ایمن باشند و

حوالت مطاعن بامدعیان آن طایفه بود و راوی بحکایت کفر کافر نشود و باید که آنچ نویسد بی‌میل و تعصب نویسد و چون اخبار تواریخ بی‌سندست و اعلام معاملات سلاطین و اکابرست مورخ باید که چنان باشد که در نبشتهٔ بی‌سند او اعتقادات مطالعه کنندگان راسخ گردد ودرمیان معتبران اعتبار یابد وهواعلم بالصواب والیه‌المرجع والمآب[9]

۹ــ مطالب متن بامقابله بانسخه‌های داماد ابراهیم‌پاشادراستانبول به‌شماره ۹۱۹ و کتابخانه آرسنال پاریس به‌شماره ضمیمه ۱٦۰ (که فعلا در کتابخانه ملی پاریس مضبوط است) وکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به‌شماره ۵۷٦٦/۲٦٦ اقتباس شده است .

قسمت دوم

نقش بز کوهی

بر روی

سفالهای پیش از تاریخ ایران

نوشتهٔ

غلامرضا معصومی

(فوق لیسانسیه در باستانشناسی)

قسمت دوم

نقش بز کوهی

بر روی سفالهای پیش از تاریخ ایران

غلامرضا معصومی
(فوق لیسانس در باستانشناسی)

تمدن شوش : (۳۵۰۰ سال پیش از میلاد) ۱

تپه باستانی شوش در استان خوزستان و در جوار مقبره دانیال نبی پیغمبر (ع) است . این تپه یکی از مراکز تمدن دورانهای باستانی وتاریخی ایران بوده از سالیان دراز بوسیله هیئت های فرانسوی مورد کاوش قرار گرفته و هم اکنون نیز کاوش علمی فرانسویان در آنجا ادامه دارد . پروفسور گیرشمن‌شوش‌رایکی‌ازمراکز تمدن دنیای قدیم میداندزیراشوش از هزاره چهارم قبل از میلاد مسیح تا دوره ساسانی مسکون بوده وآثار تمدنهای‌مختلفی از اقوام گوناگون رادر دل خود جای داده است . شوش دارای طبقات مختلفی

۱ ـ شهر باستانی‌شوش که درقسمت شمال غربی استان خوزستان برسر راه اهواز به دزفول وهفت تپه واقع‌شده‌است تمدنی بسیاردرخشان دارد. تپه باستانی شوش را اولین‌بار دانشمند بزرگ انگلیسی بنام لوفتوس Loftus کشف کرد و سپس در دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار «دیولافوآ» دانشمند فرانسوی امتیاز کاوشهای شوش رااز‌دولت وقت انحصاراً برای فرانسویان بدست‌آورد‌وباتفاق همسرخود خانم «دیولافوآ»دراین‌تپه‌باستانی شروع به‌کاوش کرد. پس‌از دیولافوآ ازطرف‌موزه لوور دانشمند وباستان‌شناس فرانسوی بنام ژان دمرگان Jean de Morgan مأمور کاوش در شوش شد پس‌از دمرگان

است که دوتمدن آن قدیمتر استو به نام تمدن شوش I و تمدن شوش II نامیده شده است . هریك ازاین دوتمدن یاد شده نیز به قسمت‌های دیگری تقسیم میشود :

تمدن شوش I - الف - سفال این تمدن معمولا نخودی رنگ بانقش‌های سیاه وتزئینات هندسی وتصویر حیواناتی مانند گاونر - بز کوهی - سگ - مار - لاك پشت - پرندگان باگردنهای دراز وعقاب بابالهای گشاده و گاهی انسان مشخص‌شده است - هنرمندان ایندوره غالباً زندگی‌وشکل وحرکت حیوانی رابوسیله يك‌خط نشان‌داده‌اندوبیشتر اشکال هندسی نیزهمان‌نقوشی است که بمرور زمان ودرنتیجه رشد وترقی‌وتکامل افکار هنرمندان سازنده آنها بصورت طرح هندسی درآمده است .

تمدن شوش II : - دراین تمدن سبك تازه‌ای دررنگ‌آمیزی سفال‌پدید آمده است-رنگ نقوش سیاه وگاهی سرخ‌فام بوده مشتمل‌براشکال‌هندسی خطوط منحنی-نیم دایره-مثلث وخطوط موازی است و اغلب‌موضوع آنها از طبیعت الهام گرفته شده است و تصاویر حیواناتی‌مانندعقاب بابالهای گشاده

باستانشناس دیگر فرانسوی بنام«پرشل Pershel» ریاست‌هیئت‌کاوشهای‌شوش‌رابعهده‌داشتو بعدازاو پروفسور «دمکنم» Roland de Mecquenem سالیان دراز درشوش‌کاوش‌کرد وازآن پس پروفسور«گیرشمن»سالیان‌چندریاست هیئت‌کاوش شوش رابعهده داشت واکنون چندسالی است که‌پروفسور«ژان‌پرو»ریاست این‌کاوش‌علمی‌مشترك‌ایران وفرانسه‌رابعهده‌دارد. نتیجه کاوشهای طولانی شوش در ۳٦ جلد کتاب بنام« خاطرات هیئت باستان شناسی Mémoires-de la-Mission-Archéologique en Iran - Mission de Susian فرانسوی در شوش » شرح داده شده است که نخستین جلد آن بوسیله دمرگان و ژکویه ولمپر باستان شناسان فرانسوی راجع به‌کاوشهای دوموسم مربوط به سالهای ۱۲۷٦ تا ۱۲۷۸ شمسی (۱۸۹۷ تا ۱۸۹۹ میلادی) نوشته شده وبسال ۱۲۷۹ شمسی برابر ۱۹۰۰ میلادی درپاریس بچاپ رسیده‌است. آخرین کتاب (جلد سی و ششم) نیز به‌وسیله هیئت فرانسوی درشوش به‌سرپرستی دکتر جرج کنتنوپروفسورگیرشمن باهمکاری خانم‌گیرشمن بسال ۱۳۳۰ شمسی(۱۹۵۱ میلادی)نوشته وبسال ۱۳۳۳ شمسی (۱۹۵٤ میلادی) درپاریس به‌چاپ رسیده است .

بزوحشی ـ پرندگان و ماهی در روی ظروف‌سفالی این‌تمدن دیده میشود .
ساخت و نقش برخی ازاین‌ظروف سفالی‌برتری تمدن شوش رابه‌تمدنهای همجوار وهمدوره خود نشان میدهد .

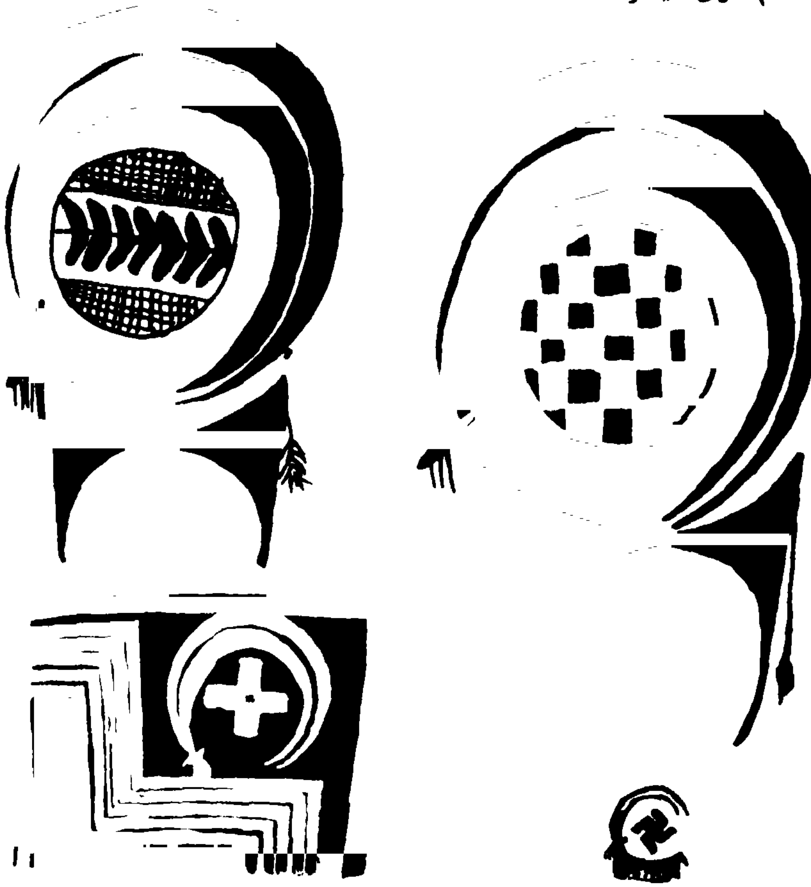


چند نمونه از قطعات سفالهای شوش با نقش بز کوهی به حالت های مختلف ونقوش تزیینی دیگر .

(هزارهٔ چهارم پیش از میلاد)

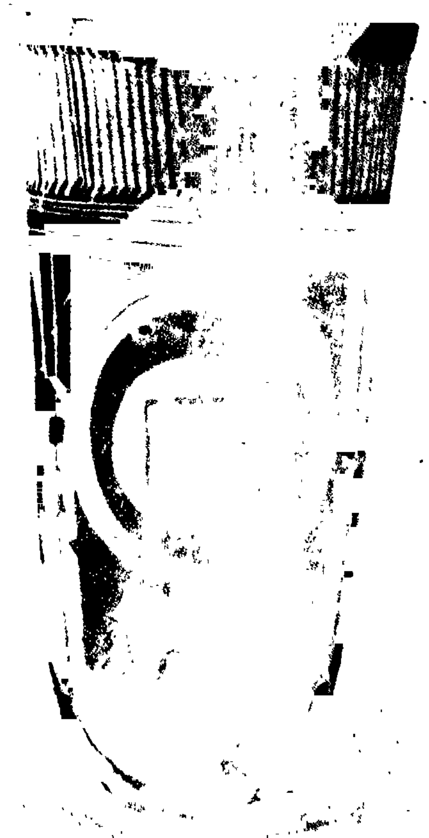
(۳۵)

ازمیان اشیاء سفالی شوش علاوه برطرح چند قطعه سفال که دراین مقاله آمده است یك لیوان سفالی بسیار زیبا بانقش بز کوهی معرفی میشود . این لیوان بشماره ٤۱۲ دفتر کل موزه ایران باستان ثبت گشته ودرموزه‌نامبرده نگهداری میشود .



(ش- ۲٦و۲۷و۲۸)

چندنمونه از قطعات سفالهای شوش‌بانقش بز کوهی ریشدار که‌درمیان شاخ آنها نقش‌درخت زندگی وصلیب شکسته که‌علامت خورشیداست همراه بانقوش تزئینی دیگر دیده میشود.(هزاره چهارم پیش از میلاد)



(ش-۲۹)

شماره ۴۱۲ از نمونه‌های تمدن شوش

متعلق به هزاره چهارم پیش‌از میلاد ـ ساغر (لیوان) سفالی نخودی رنگ
ین‌به نقوش هندسی تزئینی و یك ردیف سر و گردن پرندگان باتلاقی در
مت‌لبه بین نوارهای کمربندی. درقسمت وسط درسه طرف لیوان نقش سه بز
وهی ریشدار باشاخهای مدور بلند ودرازو پیچیده که قسمت خالی لیوان را پر
رده‌است دیده میشود درمیان شاخهای بز هنرمند نقش خورشید رابصورت مربع در
سطح دایره‌ای نشان داده است. این ساغر یکی از زیباترین اشیاء شوش I بشمار میرود
ا کنون درموزه ایران باستان است. ارتفاع ۲٤ سانتیمتر قطر دهانه ۱۲/٥ سانتیمتر.



(ش ـ ۳۰)
تکه سفالی از شوش بـا نقش انسان که مارها از دوطـرف باو حملـ
همراه‌نقش بز کوهی و درخت زندگی (درخت مقدس)
مربوط به هزارهٔ چهارم پیش از میلاد



(ش — ۳۱)

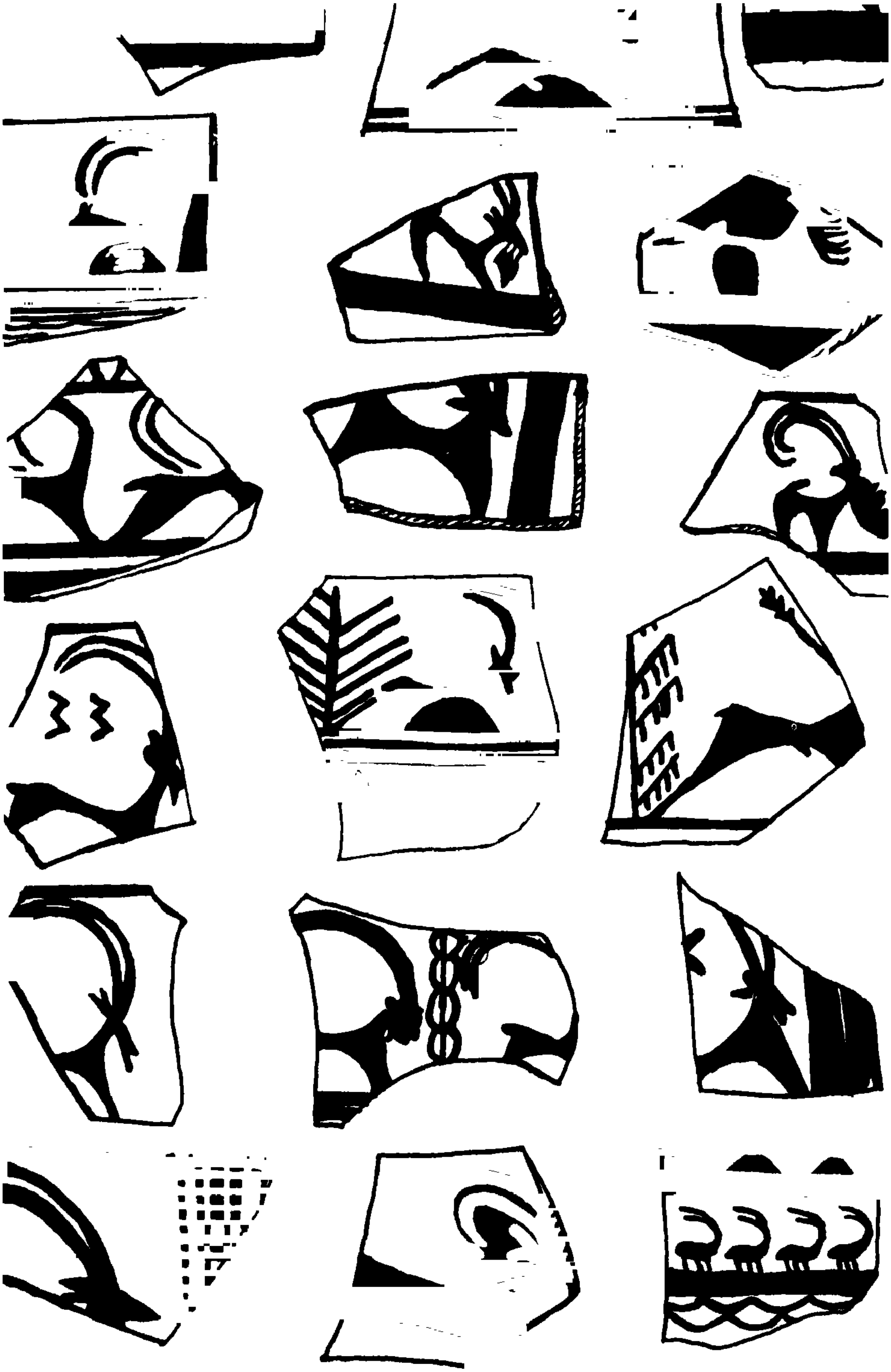
تکه سفالی از شوش با نقش مار و بز کوهی ریشدار و درخت مقدس (درخت زندگی) مربوط به هزارهٔ چهارم پیش از میلاد

تمدن تپه‌گیان نهاوند (هزاره چهارم پیش ازمیلاد) [۲]

تپه گیان‌تپه بزرگی‌است کـه در جنوب شهر نهاوند قرار دارد
شناسان دراین تپه ٥ طبقه منظم باستانی معرفی کرده‌اند ودر قدیمت
آن‌آثاری مربوط به‌اواخر هزاره پنجم پیش ازمیلاد بدست‌آمده
طبقه از تمدن این تپه باتمدن شوش I قابل مقایسه است. سفالهای
بیشتر نخودی رنگ بانقوش هندسی سیاه و گاهی بانقوش حیوانات
مرغان ردیفی در حال حرکت و نقش خورشید تزئین شده است.

نقش بز کوهی نیز کم و بیش در نمونه‌های آثار مکشوف‌ازای
پدیدار شده‌است که تنهابه معرفی‌یك‌ظرف حاوی‌اینگونه نقش‌اکتفا
گذشته از آبخوری سفالی بسیار زیبا که ازطبقهII تپه گیان بدست
شماره ۲٦۷ دفتر کل موزه ایران‌باستان(بخش پیش‌از تاریخ)ثبت‌شد
آن بازیرنویس نموده شده‌است. طرح چند قطعه‌سفال منقوش از ت
مربوط به این‌تمدن که قابل مقایسه باقطعات سفال‌مربوط به‌تمدنهای
نقاط دیگر ایران‌است ضمن تصاویر این مقاله ارائه میگردد.

۲ــ کاوشهای تپه گیان نهاوند از طرف موزه لوور به ریاست دکتر
Dr - G - Contenau ومعاونت پروفسور گیرشمن Pro - R - Ghirshman
۱۳۱۰ هجری شمسی آغازشد ونتیجه‌آن درکتابی بنـام «کاوش در تپه گیان
Fouilles du Tépé Giyan - Prés de Néhavend در سالهای ۱۳۱۰ و ۱
برابر سالهای ۱۹۳۲ــ۱۹۳۱ میلادی بوسیله دکترجرج کنتنو ودستیاری پرو
گیرشمن نوشته شد ودر سال ۱۳۱٤ شمسی (۱۹۳۵میلادی) درپاریس چاپ ومن:



(ش-۳۲) طرح قطعات سفال مربوط به تمدن تپه‌گیان نهاوند با نقش بزهای گوناگون
(هزارهٔ دوم و سوم پیش از میلاد)



(ش - ۳۳)

آبخوری شماره ۲٦۷ مربوط به طبقه ۲ تمدن تپه گیان نهاوند(۱٤۰۰تا ۱۸۰۰ پیش از میلاد) آبخوری نخودی رنگ دسته‌دار و ظریف که از سه قسمت گردن و بدنه و پایه تشکیل شده‌است.

در قسمت بالای آن نقش یك تنهٔ درخت بادو گل دیده میشود. درقسمت وسط گذشته از نقوش تزئینی بین دو چهار گوشهٔ کمربندی، نقش یك درخت زندگی و دو بز کوهی در طرفین آن دیده میشود . این بزها مشغول خوردن برگ درخت زندگی هستند . قسمت پائین آبخوری ساده و قیفی شکل است. ارتفاع ۱۳ و قطر دهانه آن ۸/٥ سانتی متر .

تمدن لرستان (۱۸۰۰ تا ٦۰۰ پیش از میلاد) ۳

تمدن لرستان همان تمدن کاسی‌ها است که از هزاره دوم پیش ازمیلاد آغاز شده و تا نیمه قرن ششم پیش از میلاد (آغـاز دوران هخامنشی) ادامـه داشته است.[٤]

دکتر اشمیدت دانشمند باستان شناس آمریکائی و همکاران او در کاوشهای لرستان اشیاء جالبی بدست آوردند کـه شرح آنها در بسیاری از کتابها منجمله کتاب «هنر ایران» تألیف آندره گدار آمده‌است.

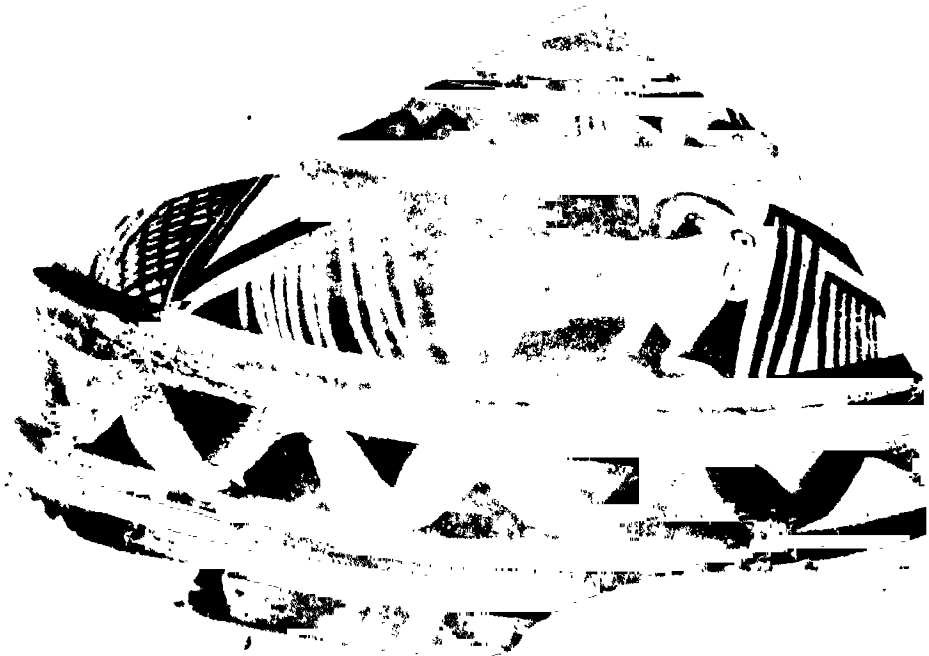
سفال لرستان دارای زمینه روشن و نقش هندسی همراه بانقش حیوان به ویژه بز کوهی و غزال است . از مشخصات مهم هنر لرستان ساختن تصاویر و مجسمه های حیوان است و از همه مهمتر و معمولی تر بز کوهی و گاو نر و حیوانات خیالی و موهومی شبیه شیر بالدار و اسب بالدار است . مجسمه اسب- مار -خرس و پرندگان نیز به حالت طبیعی دراین هنر دیده میشود .

در هنر لرستان بز کوهی‌راحیوان خورشید می‌نامند که منسوب‌به‌خدای خورشید است‌وعلامتی‌را که‌شبیه‌ستارهٔ چندپر (یا گل‌رزاس‌پرپر «Por - Par») است ودرروی تصاویر بز کوهی دیده می‌شود، علامت‌خورشید می‌دانند .

نقش بز کوهی در روی ظروف سفالی لرستان فراوان‌است و جالبتراین که نقوش نامبرده معمولا بانقوش تزئینی هندسی‌همراه است- نقوش بزهابر ظروف سفالی لرستان بسیار متنوع‌و زیباّاست.برای نمونه‌چند ظرف‌سفالی‌را که از نقاط مختلف لرستان بدست‌آمده است‌در اینجا شرح می‌دهم؛

۳- راجع به سرزمین لرستان ونمونه‌ای از اشیاء ونقش ساغرهای آن درشماره‌های ۲و۳ سال ۱۳٤۸ مجله بررسی‌های تاریخی شرحی ازاین نگارنده‌آمده است و آنچه که مسلم است پس‌از ظهور تمدن زیویه کم‌کم هنر لرستان عقب رفته و با حمله سناخریب‌شاه آشور (٦۹۱ پیش‌ازمیلاد) این هنربکلی ازمیان رفت واگرچیزی هم باقی مانده بود در حقیقت با روی‌کارآمدن هنرهخامنشی باهنرهخامنشی درهم‌آمیخت.

٤- درنقاط مختلف لرستان تاکنون کاوشهای علمی وتجارتی زیادی انجام گردیده است که ازآنجمله دانشمند آمریکائی (آلمانی‌الاصل) دکتر اریخ- اف - اشمیدت در معبد سرخ دم لرستان‌درسالهای ۱۳۱٤-۱۳۱٥ کاوش‌نمود. آقای پروفسور«لوئی‌واندنبرگ»←



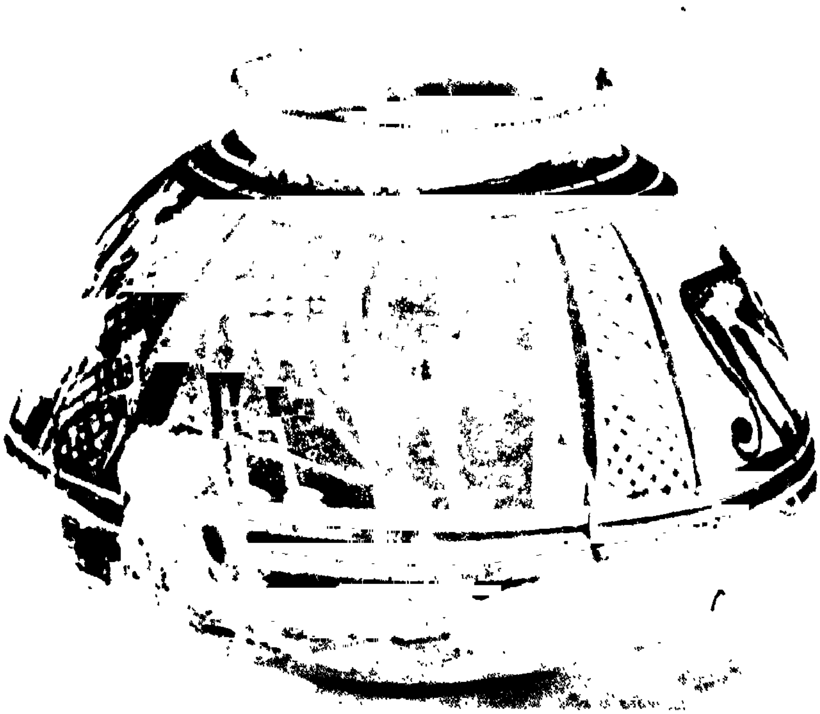
(ش -۳٤)

شماره ۷۲٤۰ نمونه‌ای از آثار مربوط‌به تمدن لرستان متعلق به‌اواخر هزاره دوم پیش‌ازمیلاد

قطعه سفال از بدنه‌کاسه بزرگ سفالی کرم رنگ بانقوش‌قهوه‌ای‌تزئینی هندسی و بز کوهی‌نر.

طول ۲۸/۵ و عرض۱۹ سانتیمتر. از کفترلان‌لرستان بدست آمده‌است.

باستانشناس بلژیکی نیزچندسالی در ورکبود ایلام ونقاط دیگر لرستان کاوش کردو کتابی بنام «باستانشناسی ایران باستان» Archéologie Del Iràn Ancien در سال ۱۳۳۸ خورشیدی (۱۹۵۹ میلادی) تألیف ومنتشر نمودکه بوسیلهٔ آقای دکترعیسی بهنام ترجمه شده‌وضمن‌انتشارات‌دانشگاه‌تهران‌بچاپ‌رسیده‌است وبالاخره‌پروفسوره‌مك‌بورنی،در کوهدشت لرستان وخانم «کلرگاف» درمنطقه نورآباد تپه باباخان لرستان مدت ٤ سال (٦۹ - ۱۹٦٦) کاوش علمی‌بعمل‌آورده‌اند. گذشته ازمحلهای‌فوق‌الذکردرتپه‌های کفترلان، زردلان- پشت‌کوه، گوزان، چغاسبز، دلفان، میروالی لرستان وهرسین کرمانشاهان تاکنون‌کاوشهای علمی - تجارتی وغیرمجازانجام یافته‌است.

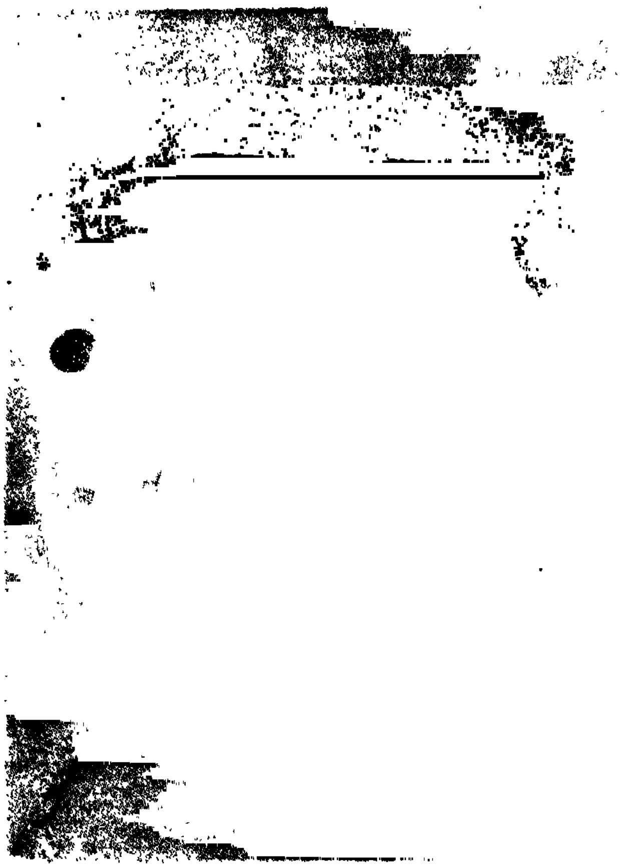


(ش - ۳۵)

شماره ۷۰٤۷ نمونه دیگری از آثار مربوط به تمدن لرستان متعلق به اواخر هزاره دوم پیش‌از میلاد

کوزه سفالی کرم رنگ بادهانه تنگ و خمره‌ای و نقوش هندسی تزئینی سیاهرنگ .

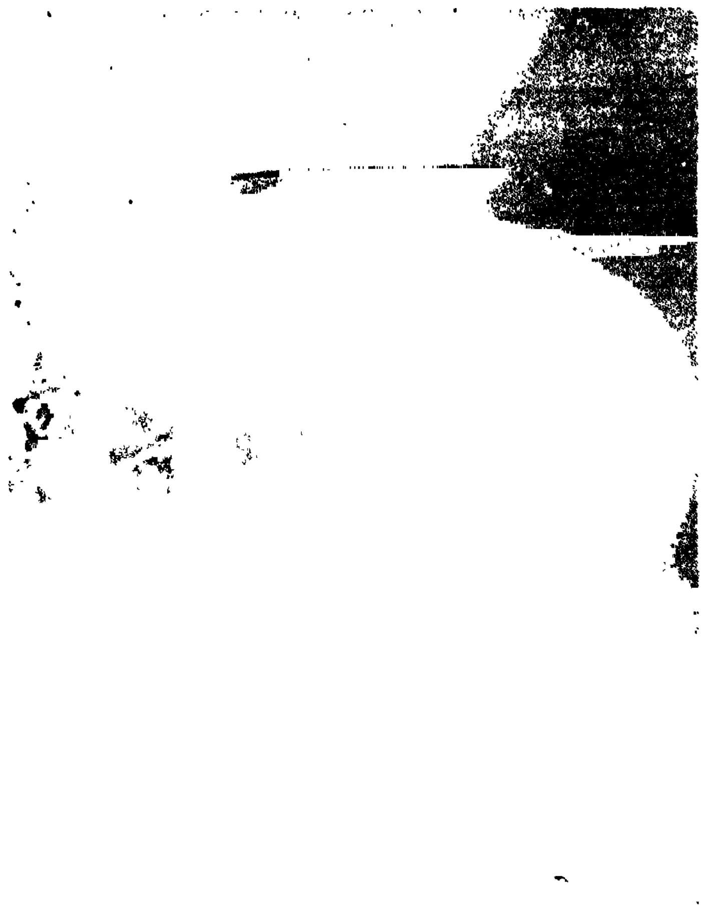
نقش ٤ بز کوهی و ٤ گاو نزدیك بطرح هندسی در چهار طرف کوزه وجود دارد . قطر دهانه ۷/۵ و ارتفاع ۱۹/۵ سانتیمتر .



(ش-۳٦)

شماره ۲۱۳۰- نمونه‌ای از آثار مربوط به تمدن لرستان

کوزه بزرگ سفالی دهانه گشاد و دسته‌دار که یك دسته را مجسمهٔ حیوانی شبیه قورباغه تشکیل داده است . دور تا دور سطح بدنه با خطوط هندسی هاشوری (که تشکیل مثلثهای تو پر داده است) مـزین است . بین خطوط هندسی نقش ۸ بز کوهی قرار دارد . شکسته و کسر دار و وصـالی شده است قطردهانه ۱۸/٥ و بلندی ۳۲/٥ سانتی‌متر (ازکاوشهای خـانم کار-گاف در تپه باباجان نورآباد لرستان .)



(ش-۳۷)

، ۴۴۹- تمدن لرستان

کوزه سفالی شکسته ووصالی‌شده با دهانه تنگ‌و لبه به‌خارج‌برگشته
؛ بدنه پراز نقوش هندسی است . نقش ه بز کوهی و چندورخت‌زندگی
. کوزه بین نقوش هندسی را پر کرده است . قطر دهانه ۱۲وبلندی‌آن
سانتی‌متر (ازکاوشهای سال ۱۳٤٦ پروفسور واندنبرگ درلرستان)



(ش-۳۸)

شماره ۱۵۰۲۹ـ از آثار مربوط به تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد)

قوری سفالی کرم رنگ با نقوش هندسی تزئینی قهوه‌ای دارای لولهٔ ناودانی ودو دسته که یکی روی دهانه قرار گرفته است. روی بدنه آن یك ردیف بز کوهی بطرح شبیه اشکال هندسی دیده میشود. قطر دهانه ۱۰ و ارتفاع ۱۹/۵ سانتیمتر.



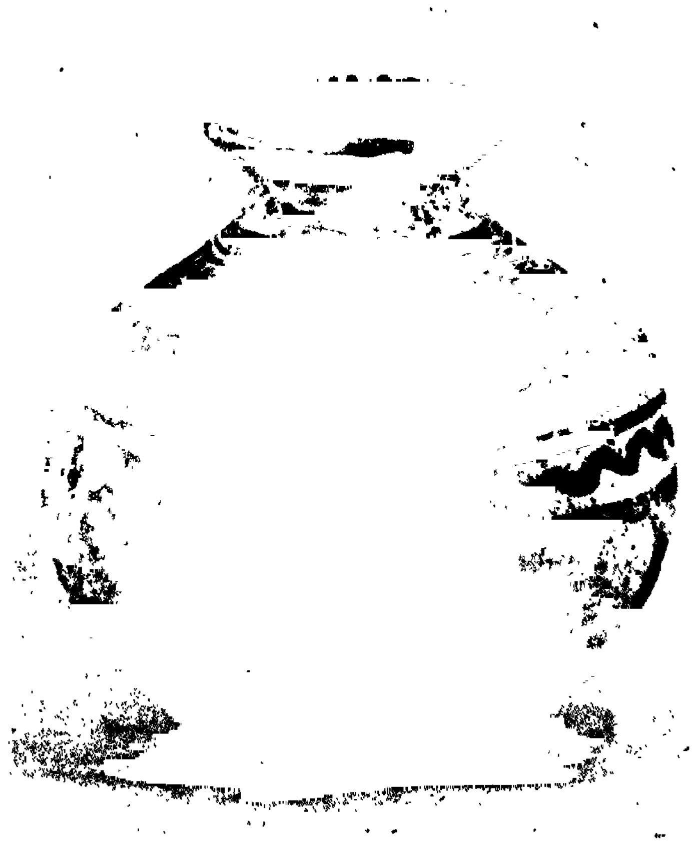
(ش-۳۹)

شماره ۱۵۰۰۵ ـ از آثار مربوط به تمدن لرستان (۱۲۰۰ پیش‌از میلاد)

کوزه کوچك‌سفالی نارنجی رنـگ با نقوش هندسی وخطوط کمربندی قرمزرنـگ . روی بدنه در دوطرف نقش دو بز کوهی نر بطرح شبیه اشکال هندسی دیده میشود . قطر دهانه ٦/٥ سانتیمتر و ارتفاع ۷ سانتیمتر .



(ش ـ ٤٠)
قطعات سفال مربوط به تمدن لرستان با نقش بزهای کوهی متنوع در حالتهای
گوناگون مربوط به (هزارهٔ اول و دوم پیش از میلاد)



(ش-۴۱)

ـاره ۱۵۰۹۹ ـ نمونه دیگری از آثار مربوط به تمدن لرستان (اواخر هزاره ـوم پیش از میلاد)

کوزه سفالی کرم‌رنگ‌دهانه تنگ بابدنه کروی و نوارهای کمربندی ـوه‌ای ویك نوار کمربندی مارپیچ زیر دهانه . روی بدنه یك ردیف‌نقش‌بز ـوهی بطرح شبیه هندسی و پرنده بهمان شیوه . قطر دهانه ٦ و ارتفاع ۱ سانتیمتر .



(ش-۴۲)

شماره ۱۵۵۳۶ ـ نمونه دیگری از آثار مربوط به تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد)

کوزه سفالی کرم‌رنگ بادهانه تنگ ولبه‌بر گشته. روی‌بدنه‌بانوارهای کمربندی ومثلثهای بهم پیوسته قهوه‌ای‌رنگ تزئین شده است . بین مثلثها را یك‌ردیف‌نقش بز کوهی پر کرده‌است . این‌ظرف درناحیه کرمانشاه بدست آمده‌است . قطر دهانه ۷ بلندی ۱۰/۶ سانتیمتر .





شماره ۷۲۳۰ تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش ازمیلاد)

طرف بزرگ سفالی نخودی رنگ خمره‌ای شکل دهانه گشاد بابدنه کروی و ته باریك . **دارای نوار های کمربندی وخطوط جناقی ونقوش شطرنجی به رنك قهوه‌ای است. دریکطرف آن زیرلبه بین نوارهای‌کمربندی نقش یك بزکوهی بزرگ دیده میشودکه بطرح هندسی درآمده است. قطر دهانه ۲۳٫۵ وبلندی ۲۷٫۸ سانتیمتر است. (دوعکس)**

تمدن تپه حصاردامغان ٥ (هزاره‌چهارم پیش‌ازمیلاد)

تپه حصار درجنوب شهر دامغان ودر۳٦۱ کیلومتری شرق تهران قرار گرفته است . دراین تپه باستانی دانشمند فقید پروفسور هرتسفلدآلمانی آزمایشهای سطحی کرد و چند گمانه زد ولی‌کاوش اصلی این تپه به وسیله باستانشناس‌امریکائی(آلمانی‌الاصل) پروفسوراریخ ـ اف ـ اشمیدت انجام گرفته است . پروفسور اشمیدت رئیس هیئت حفاری تپه حصار تمدن این تپه را به چند طبقه باستانی تقسیم کرده است :

تمدن حصار I ـ الف : سفال ساخت دست با اشکال هندسی برنگ سیاه که روی زمینه قرمز نقاشی شده است .

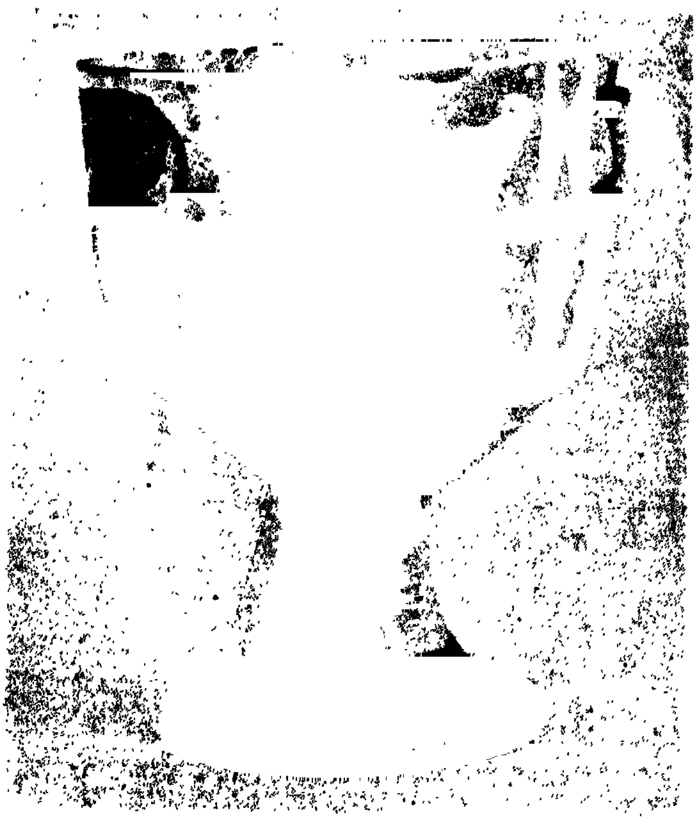
تمدن‌حصار II ـ ب : سفال که‌بوسیلهٔ چرخ‌ساخته‌شده‌است‌برنگ زمینه قهوه‌ای روشن یا کرم و نقش حیواناتی مانند بز کوهی و پرندگان و انسان بارنگ سیاه . (ظرف شماره ۸۷۸)

تمدن حصار I ـ ج : مقدمات لعاب دادن سفال دراین دوره فراهم شده واشکال هندسی ونقش حیوان مخصوصاً بز کوهی درآنها بسیارجالب توجه است . (ظروف شماره ۳۹۵-۳۲۰-۳۲۱)

تمدن حصارII ـ الف: سفال خاکستری وسیاه رنگ با نقوش یك‌ردیف غزال (یابز کوهی) باگردنهای بلند بطرح شبیه‌اشکال هندسی. (ظرف‌شماره ۳٤٦).

٥ـ بعضی از دانشمندان چنین می پندارند که شهر دامغان همان شهرصددروازه (هکاتم‌پلیس) باستانی بوده‌است که یکی از شهرهای بزرگ تاریخی ایران بشمار میرود ودرزمان پارتها پایتخت ایران بوده‌است به‌مسافت کمی درجنوب شهردامغان تپه حصاریکی‌از تپه‌های باستانی مربوط به‌ادوار پیش‌ازتاریخ ایران است که‌کاوشهای آن ازبهار سال ۱۳۱۰ شمسی(۱۹۳۱ میلادی) ازطرف موزه بستن آمریکا بوسیله پروفسور اوریخ‌ـافـ اشمیدتـPro ـ Erich F. Schmidt شروع شد ونتیجه این‌کاوشها را پروفسور نامبرده درکتابی بنام حفریات‌در تپه حصاردامغان Excavation at Tepe Hissar Damghan نوشت واین‌کتاب در سال ۱۳۱٦شمسی (۱۹۳۷ میلادی) ازطرف موزه دانشگاه پنسیلوانیا ـ فیلادلفیا بچاپ رسید.

دن حصار II ـ ب : سفال خاکستری درآثار این تمدن کماکان وجود
ی ظروف سفالی رنگ شده نیست و چون فلززیاد شده بود ازفلزات
فراوان کرده‌اند .
قات دیگری نیز به اسامی طبقه III الف و III ب و III ج هست که
ای آثارتمدنهای روشن ومشخصی را در بردارد ولی منظور ما بحث
قات نیست بلکه توجه ما به نقش سفال است .
نشته از چند ظرف سفالی که باشماره‌های فوق‌الذکر شرح داده شد
دادی از قطعات سفال منقوش مربوط به تمدن تپهٔ حصار دراین‌مقاله
ست .



(ش ــ ٤٣) مربوط به‌شماره ۳۲۱

(٥٥)

شماره ۳۲۱ـاز آثار تمدن تپه حصار ـ I ـ ج (۳۵۰۰ پیش از میلاد)

ظرف سفالی نخودی رنـگ پایه‌دار با تزئینات هندسی که از چند خط راست و ردیفی از هاشور های کوتاه و خطوط دال برموازی تشکیل شده است . درزیر لبه بربالای خط کمربندی ردیفی ازنقش بزهای کوهی وپلنگها دیده میشود بطوریکه نقش دوبز کوهی در وسط و دو پلنگ در طرفین آنها است . روی این ظرف جمعاً نقش چهار بز کوهی و سه پلنگ دیده میشود. قطردهانه ١٤ ارتفاع ١٧ سانتیمتر.



(ش ــ ٤٤)

شماره ۳۹۵ـ ازنمونه‌های تمدن تپه حصار I ـ ج (۳۵۰۰ پیش از میلاد)

ظرف سفالی پایه‌دار نخودی رنـگ کـه باخطوط هاشوری و کمربندی تزئین شده است . در روی آبخوری نقش یك بز کوهی ریشدار دیده‌میشود .

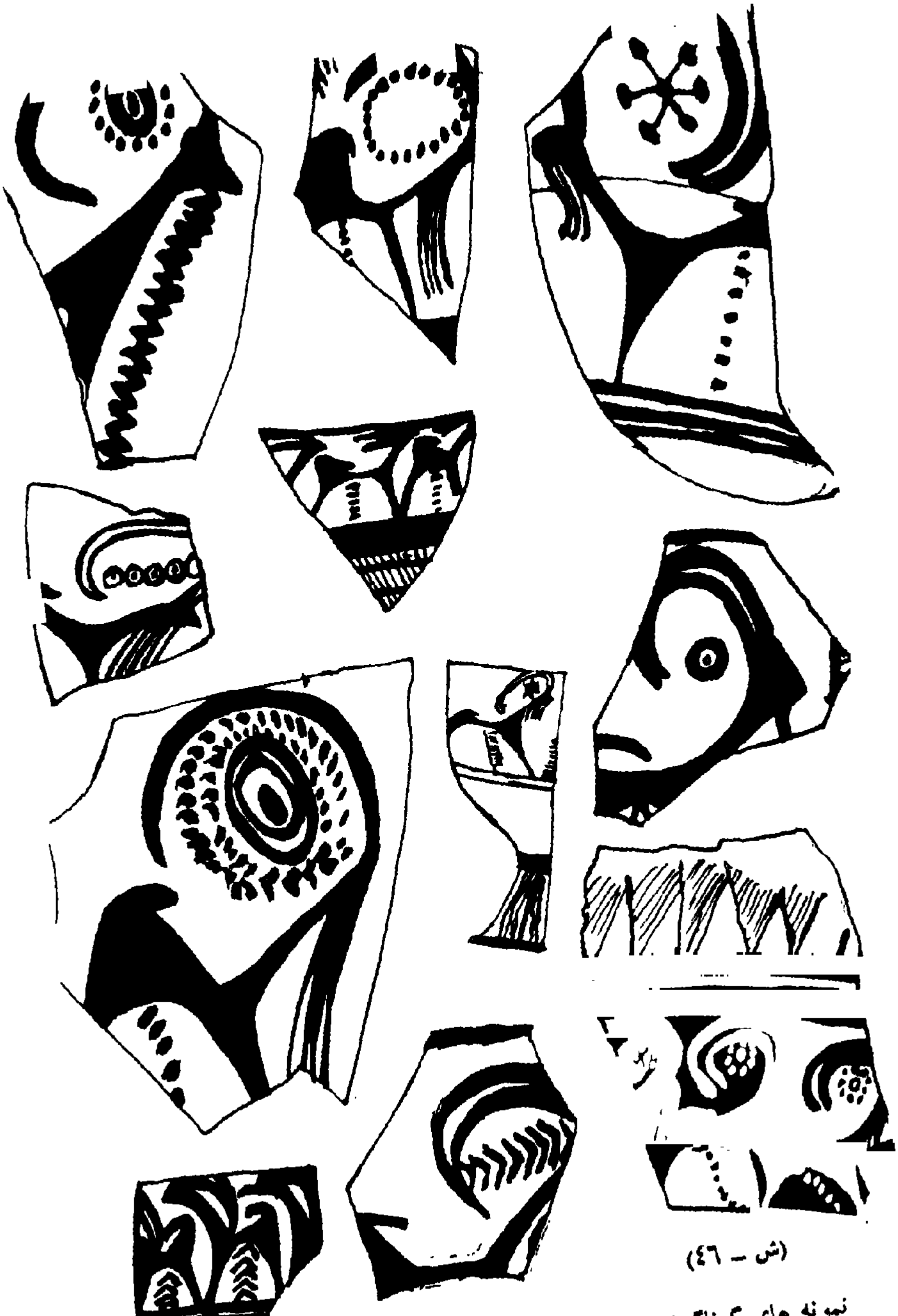
شاخهای بز مدور بوده و در میان شاخها نقش یك گل ٦ پردیده میشود. در زیر شکم بـز نقش چند انسان که با هم کشتی میگیرند پدیدار است . قطر دهانه ۱۱ - ارتفاع ۱۸ سانتیمتر .



(ش - ٤٥)

شماره ۳۴٦ ـ از آثار تمدن تپه حصار II ـ الف (۳۱۰۰ پیش از میلاد)

ظرف بزرگ سفالی نخودی رنگ پایه کوتاه با نقوش قهوه‌ای رنگ . نقوش‌آن مرکب از یك ردیف بزهای کوهی که به طرح هندسی تبدیل شده با گردن بلند تخیلی و بدن کوچك وشاخهای مدور است ، بطوریکه شاخها زیر لبه بالای ظرف و بدن بزها درقسمت پائین ظرف قرار دارد . قطردهانه ظرف ۱۹ وارتفاع‌آن ۱۷/٥ سانتیمتر است .



(ش ـ ٤٦)

نمونه های گوناگون قطعات سفال از آثار تمدن تپه حصار دامغان که در بین
شاخ بز های کوهی نشانه های متنوعی همچون ستاره‌ـدایره نقطه‌چین‌ـ‌نقطه‌های
مدور متوالی و دوایر محاط درهم دیده میشود همهٔ این نشانه ها نمایندهٔ گردونه
خورشید است .



(ش-٤٧)

شماره ۸۷۸ از نمونه‌های تمدن تپه حصار I-ب (۳۹۰۰ سال پیش‌از میلاد)

ظرف سفالی نخودی رنگ‌وپایه‌دار . دارای تزئینات‌هندسی ونقش‌چهار بز کوهی تقریباً بطرح شبیه هندسی . بز های کوهی ریش‌دار است و شاخ آنها دوایری را تشکیل میدهد که در مرکز این دوایر گردونه خورشید نمایان است . قطر دهانه ۱۵- ارتفاع ۱۵/۵ سانتیمتر



(ش-٤٨)

شماره ۳۲۰ از نمونه‌های تمدن تپه حصار I-ج (۳۵۰۰ سال پیش ازمیلاد)

ظرف سفالی پایه‌دار نخودی رنگ دارای تزئینات هندسی که ازچند خط دال‌پر تشکیل‌شده‌است . نقش‌پنج بز کوهی بین تزئینات هندسی قرار گرفته وبدهان بزها طنابی بسته‌شده‌است. در میان شاخهای بز ٦ نقطه‌مدور دیده میشود . قطردهانه ١٤- ارتفاع ١١/٥ سانتی‌متر .

تمدن تپه حسنلو آذربایجان غربی (۷۰۰- ۱۲۰۰ پیش از میلاد) ٦

تپه حسنلو در نزدیکی نقده در استان آذربایجان غربی و در مغرب دریاچه رضائیه قرار گرفته است . این تپه بنام آبادی بزرگ مجاور آن که حسنلو نام دارد معروف است . دراین تپه باستانی بزرگ آثار تمدنی مربوط به هزاره دوم تا سدهٔ هفتم پیش از میلاد مسیح دیده شده است .

نمونه‌های سفال مربوط به این تمدن بیشتر به رنگ خاکستری مایل به سیاه و ظرفهای مکشوف درآنجا دارای مجسمه حیوان روی دسته یالوله است . جالبترین اشیاء سفالی حسنلو سه پایه‌های سفالی و ظروف پایه‌دار است که گاهی نیز نقش برجسته حیوان در بدنه آنها دیده می‌شود . شماره ۱۰۰۹۰ دفتر کل موزه ایران باستان (بخش پیش از تاریخ) یکی از ظروف زیبائیست که در تپه حسنلو بدست آورده‌اند و به نقش بز مزین است .

٦- تپه حسنلو ابتدا بوسیله یك هیئت تجارتی ایرانی درسال ۱۳۱۳ کاوش شد ودر سال ۱۳۱۵ بوسیله سراورل‌اشتین Sir Aurel Stien چندین گمانه دراین تپه زده شد ومقداری هم‌اشیاء بدست‌آمد . درسال ۱۳۲٦ یك‌کاوش تجارتی‌دیگربوسیله آقای فرهادی انجام گرفت که آقای محمودراد بازرس فنی‌آن بودند . درسال ۱۳۲۸ از طرف اداره کل باستانشناسی آقای مهندس علی‌حاکمی (مدیرفعلی موزه ایران باستان) باتفاق آقای راد مأمورکاوش علمی دراین تپه باستانی شدند. مقدارزیادی ازاشیاء حسنلو که امروزه در سالن موزه ایران‌باستان دیده‌میشود بوسیله این هیئت به‌موزه آورده شده‌است. نتیجه‌این کاوش درجلد اول گزارشهای باستان‌شناسی مندرج‌است. بالاخره درسال ۱۳۳۷ یك هیئت ایرانی وآمریکائی به ریاست پرفسور دایسون Pro - Dison ونظارت وبازرسی آقای اصغریان (معاون کنونی اداره کل موزه‌ها وحفظ بناهای تاریخی) دراین تپه‌کاوش علمی انجام داد .این هیئت درروز پنجشنبه ۲۳ فروردینماه سال ۱۳۳۷ ضمن‌کاوش دریکی از اتاقها به جام زرمعروف حسنلو برخورد کرد وافتخار دیگری برای ایران عزیز کسب نمود زیرا شهرت این تپه بیشتربه خاطر کشف همین جام طلائی‌است‌ازآن پس چندین‌بار این‌هیئت در تپه حسنلوکاوش کرده‌است ولی متأسفانه تاکنون کتاب مستقلی دراین‌باره از طرف دایسون چاپ نشده‌است. عکس این‌جام برای دوستداران وعلاقمندان به‌آثارهنری وباستانی میهن عزیز همراه نمونه‌های دیگری ازآنچه درتپهٔ حسنلو بدست‌آمده‌است درج میگردد.





(ش ـ ٤٩ ـ ٥٠)

شماره ۱۰۰۵ـ از آثار تپه حسنلو

سبوی بزرك سفالی قهوه‌ای رنگ دارای نقش دو گوزن و يك بزكوهی. سطح بدنه مشتمل بر نقوش هندسی و شطرنجی است این طرف شکسته و وصالی شده است. قطر دهانه ۱۷ـ بلندی ٤٤ سانتیمتر (از کاوشهای پروفسور دایسون) .



(ش – ۵۱)

ظرف شبیه قوری شماره ۱۰۰۹۰ تمدن حسنلو (۱۲۰۰ – ۷۰۰ پیش ازمیلاد)

این ظرف یکی از بهترین اشیاء سفالی است که نقش برجسته یك بز در روی بدنه‌اش نمایان بوده ومجسمه حیوان‌دیگری شبیه گربه یاسگ‌روی لوله‌آن قراردارد. قطردهانه ۹/۵- ارتفاع ۱۸/۵سانتیمتر.

(ش - ۵۲)

جام زرین حسنلو که در فروردینماه سال ۱۳۳۷ بوسیله هیئت مشترك ایران و امریکابریاست پروفسور دایسون کشف‌شد. این جام درآغوش‌انسانی جای داشت که برزمین افتاده بود و برپشت او خنجری فرو کرده بودند.

نقوش این جام‌بسیار متنوع و دارای ارزش هنری فراوان است. ممکن است چنین‌تصور کنیم که هنرمند سازنده این جام در منقش ساختن‌آن ازدو داستان‌شیرین فارسی کهن الهام گرفته‌باشد. یکی‌داستان‌مهرفراخ‌دشت‌است که در مهریشت اوستاآمده ومهربر گردونه‌ای‌سوار همراه‌یارانش به‌جنگ‌دشمن



(ش - ٥٢)

یا برای سرکشی به گوشه و کنار کشور میرود . سربازان کماندار نیزهمراه مهرند که بهفرمان او پیمان شکنان را کیفر دهند .

دیگری داستان فریدون پیشدادی وضحاك ماردوش است که شاهفریدون و برادرانش بر گردونه سوارند و اژدهای سه سر (بابقول اوستا سه کله وسه پوزه و شش‌چشم)نشانه ازیدهاك (ضحاك) ماردوش است . نقش دوزن احتمالا دختران جمشیدشاه (خواهران فریدون‌شاه) یعنی ارنواز و شهرناز باشند که بدست ضحاك اسیرشده بودند . باید یادآور شد که درچهارسوی کف جام نقش‌چهاربز کوهی‌نیزدیده‌میشود که برزیبائی جام‌افزوده است و دراین‌عکس نمایان‌نیست .(برای آگاهی‌بیشتردراین زمینه به کتاب فروهریاشاهین نوشتهٔ سرگرد مراد اورنگ چاپ۱۳٤٤ خورشیدی صفحه۸٤ - ۹۵مراجعه‌شود.

تمدن زیویه کردستان (حدود ۸۰۰سال پیش‌از میلاد)[۷]

تپه زیویه در نزدیکی‌شهرستان سقز و شمال کردستان قراردارد .دراین تپه تاکنون حفاری علمی‌منظمی انجام نگرفته است وآنچه که به این تمدن نسبت‌داده میشودجسته گریخته بوسیله حفاریهای غیرمجازمردم یاحفاریهای تجارتی بدست‌آمده است . از اشیاء زیویه در موزه ایران باستان بسیاراست و بهترین‌آنها اشیاء نقره‌ای و اشیاء طلائی و عاجهای منقوش است که زمان نفوذ این تمدن را به ۸۰۰ سال قبل‌از میلاد میرساند .

ظروف سفالی که ازتمدن زیویه بدست‌آمده‌آجری رنگ و دارای‌لعاب شفاف‌است . این ظروف گاهی‌بانقوش‌هندسی کنده تزئینی مزین است. ظروف

۷- درشمال ناحیه‌ای که مانها حکومت‌میکردند (سواحل دریاچه رضائیه تانزدیکی تبریز وحدود کرمانشاه) هنرناحیهٔ زاگروس‌درنتیجه تماس باهنرآشوربسیارپیشروی کرد و حتی‌ازهنرلرستان‌جلوترافتاد(اراتوها رابطهنرناحیهٔ زاگروس‌باهنرآشوربودند).این تأثیر هنر اراتو وهنرآشور درهنرزاگروس که همان هنرماد است‌کاملا چشم‌گیربوده‌وسبب‌شده است که گنجینه زیویه با آن مشخصات وسپس شاهکارهای حجاری تخت جمشیدبوجود آید .

گنجینه زیویه در دژی ازپایتخت‌منائی(شهرایزیرتو Izirtu) یافت شده شامل اشیاء زر وسیم وعاج‌است که همه را درون صندوق مفرغی درآن دژنهاده بودند . اشیاء عاج از آشوربه منائی (قسمتی از کشور مادیا محل حکومت مانها) آورده شده وممکن است در دوره مادها این‌گنجینه را پنهان ساخته باشند .

دیگری نیز مانند ساغرهای سفالی زیویه یافت شده که از مجسمه‌های گوناگون حیوان تشکیل گردیده است به‌ویژه حیواناتی شبیه گوزن ـ بز کوهی و قوچ در این تمدن رل بسیار مهمی را بازی کرده‌اند . ازظروف جالب زیویه کوزه ـ لعابدار شماره ٦٨٨٥ موزه ایران باستان است که شرح آن درزیر عکس آمده است

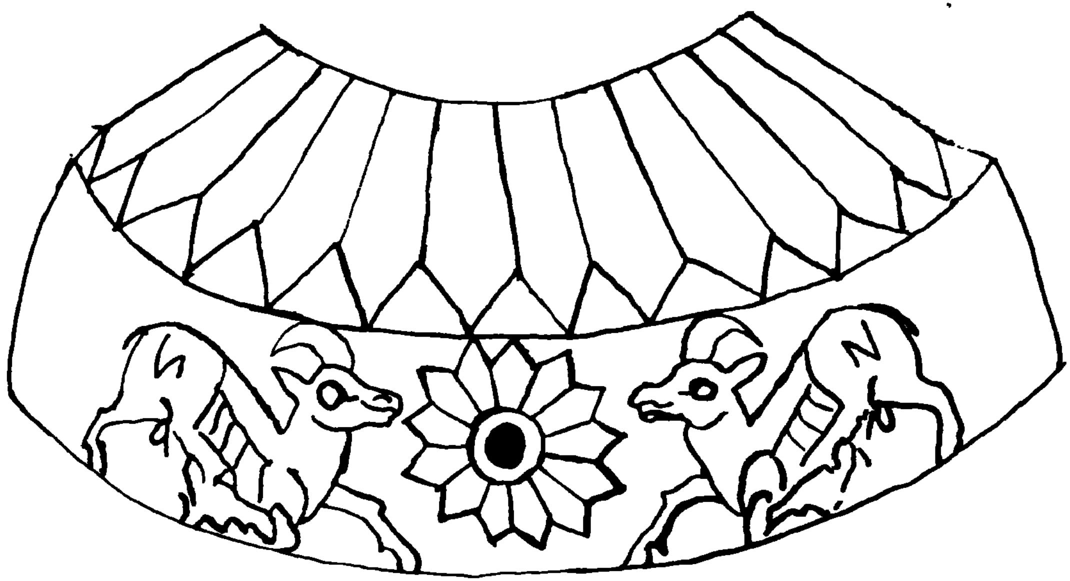


(ش-٥٣)

کوزه شماره ٦٨٨٥ ازآثار مربوط به تمدن زیویه (٨٠٠ پیش از میلاد)

قسمت بالای این کوزه باخطوط هندسی بصورت مثلث‌های ردیفی منظم تزئین شده و قسمت پائین آن ساده است .

در قسمت وسط کوزه دردوطرف بین دو ردیف خط کمربندی نقش دو گل



طرح نقش کوزه شماره ٦٨٨٥ ازآثار مربوط به‌تمدن زیویه ازرو‌برو که
نقش گل ستاره‌ای شکل و بز کوهی در طرفین آن کاملا نموده میشود.

زیبای ستاره‌ای شکل (آفتابگردان) که به گل خورشید معروف است د
می‌شود – در دو جانب هریك ازاین گلها نقش بز کوهی بحالت نیم‌خیز
دارد بدین معنی که یکدست آنها روی زمین خوابیده و دست دیگر را ب
میکند . قطردهانه۱۱وبلندی۳٦ سانتی متر.



(ش – ٥٥)

شماره ٦٧٠٠ نمونه‌ای از آثار مربوط به‌تمدن‌ماکو آذربایجان ؛ (۱۲۰۰ پیش‌از میلاد)

ساغرسفالی نخودی رنگ به‌شکل مجسمه اسب که دهـانه ظرف‌درپ
اسب قرار دارد . يك جل تزئینی (نمد) برپشت اسب ترسیم کرده‌اند ونق
آن‌قهوه‌ای‌وسیاه‌رنگ‌بوده مشتمل‌بر‌تصاویربزهای کوهی‌وشیران وپرند
و دایره‌هائی است که نمایندهٔ خورشید بشمار میرود .

صفحه‌ای از تاریخ مشروطیت ایران

از

محسن فرزانه

درسال ۱۳۲۵ قمری که محمد علیشاه زمام امور کشور را بدست گرفت . بعمد دست به تحریکاتی در تهران و آذربایجان زد تا موجبات تعطیل مشروطیت را فراهم سازد مرحوم کسروی در تاریخ مشروطه ایران[۱] به تلگراف حضوری تلگرافخانه کاخ گلستان بین اتابك و نظام الملك والی آذربایجان اشاره میکند و مفاد آنرا نیز آورده است لکن تلگراف حضوری مجددیکه متن آن ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد[۲] چندی بعد از تلگراف مذکور صورت گرفته و ناظر باوضاع آشفته آذربایجان است که اتابك دستور هائی به نظام الملك والی آذربایجان میدهد و جواب

---

۱ - صفحه ۳۴۴ ، ۲ - درصفحات ۳۹۹ و۴۲۳ کتاب مرقوم اشاره باوضاع متن تلگراف شده است

تلگراف حضوری مزبور که از ناحیه والی این استان مخابره شده چون نوارضبطصوت منعکس کنندهاوضاع ناگوار روز است بسیار جالب وسودمند بنظر میرسد . متأسفانه از هرتلگراف یك صحفهآن بیشتر دردسترس‌نیست:

از طهران بهتبریز ـ حضوری

اقدامات‌کامله حضرتعالی در تهیه استعداد و احضار افواج موجب تشکر گردید از حسن مراقبت و کفایت مسلمه آنحضرت جزاین ترتیب را انتظار نداشته و نداریم بقسمی که بانهایت نگرانی که از حال‌آذربایجان داریم در این چند روز از مراحمت استعلام خودداری کردهایم ـ درمسئله بیله سوار درجواب‌آخری‌اجرای‌فقراتیکه‌بصراحت‌تعهدشده ووزارت‌خارجه‌بحضرتعالی اطلاع داده است وعده‌شده باقی‌بفرصت رسیدگی و اجرای حقانیت موکول گردید[۳]وخسارات وارده برعایای ایران هم مطالبه شده هنوز جواب‌نرسیده است . لهذا در تکمیل اجرائیات فقرات موعوده که عمدهٔ آنها دستگیری قاتل است تأکیدات بجاهای لازم ضرورت دارد .

باتلگرافی که دو روز قبل اهالی ارومیه بمجلس مخابره کردهاند وضع آنجا مهلت ده روزه را متحمل نخواهد شد تا استعداد کافی بهآنجا برسد برای‌تقویت معنوی اهالی سعی‌بلیغ‌لازم است.سیم را که مجدداً قطع کردهاند باید خیلی‌زود تعمیر کنند که انقطاع مخابرات سلب امید ازآنها نکندبدیهی است در این خصوصها اهتمام لازم فرمودهاید . درباب خوی که هفتاد نفر قزاق کفایت قصاص یکنفر را ندارد بعقیده ما از عدم کفایت نایب‌الحکومه است اگرصلاح میدانید تا رسیدن وثوق‌الملك محمدخان سرکرده قزاق را بسمت نیابت‌حکومت مأمورنظم‌آنجا فرمایند عمل قصاص را هم تمام نمایید. همین شخص یاخودوثوق‌الملك‌بعداز رسیدن اسلحه دولتی رااز دست‌اشراری که بعنوان نظمیه مشغول شرارت هستند گرفته بمیاندوآب برود تا

۳ ـ اشاره به تجاوز عثمانیها و جنگ درنواحی ارومیه است که نمایندگان روس و انگلیس درتهران و استانبول بمیانجیگری برخاسته بودند .

دیـروز بامید فـوج ماکـو برای ارومی از طرف ریاست نظام اقدامی نشده بـود فوج اول خاصه را باجلال‌الملك داده‌ام مأمور مخصوص باحکم قتل‌وغارت‌فرستاده‌ام فوج‌را حرکت بدهد همین‌طور مأمورمخصوص فرستاده‌ام فوج بهادران را درشبستر حاضر کند از اینطرف شب‌وروزمشغول تدارك لباس و چادرهستم قبل‌از ورود من‌هیچ اقدام نشده‌بوداستعدادقراجه‌داغ از سه‌روز قبل معطل لباس و ملزومات است که دیروز فرستاده شد یك توپ میخواهد، درتبریزاسبابش موجود نیست از سراب مأمور رفته‌است که ببرد فوج اردبیل میگویندحاضر است لباس ندارد لباس‌آنهم تدارك‌شده است تا برسد بمحل البته سه چهارروز طول دارد همه دروغ میگویند. همه مشغول دزدی‌اند ، بی‌طرفهامان مشغول‌اسباب چینی امام‌جمعه وارد نمیشددو روز اضطراب‌داشتم مجتهد وارد شد سه روز اضطراب داشتیم باهفتاد نفرقزاق یك نفرقاتل‌را کفایت نکرد درخوی‌قصاص برسانند یکنفر که بطرفی‌فرستاده شود واقعاً انجام‌خدمت بکند نیست آلان پس‌از هزار فکروثوق‌الملك رابرای خوی معین کرده‌ام و حال‌آنکه هیچکس اینکار را نمی‌کند فوج حیدرخان را باسعدالسلطان داده‌ام بلکه‌برود حاضر کند فوج دهم خوی را سالارمؤید را فرستاده‌ام بلکه غیرت کند حاضرنماید از این اقدامات هرنتیجه که‌حاصل شد بارومی فرستاده‌میشود خدا پدر نصیرالسلطنه را

بقیه‌سند دردست نگارنده‌نبوده است .

موضوع شکایت کنسول هلند

محمدحسن‌خان سعدالملك‌برادرنظام‌السلطنه مافی‌حاکم بوشهرتلگراف ذیل را بسال‌۱۳۰۵هجری قمری بعنوان وزیراعظم (میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان) مخابره کرده است که مفادمتن چنین است :

ازبوشهر جواب‌دولتی ۱۷۰ کلمه

حضور مبارك بندگان حضرت مستطاب‌اجل‌اکرم وزیراعظم روحی‌فداه از اظهار قونسول هولاند به‌سفارت دولت فخیمه روس مقرر رفته بود اولا بدو

ورود رسماً قونسول دیدن از فدوی کرد معمولا فدوی هم در کمال احـ
از مشارالیه بازدید نمود ملاقات ثانوی مشارالیه می‌بایست بتوسط کارپر
مهام خارجه وقت خواسته باشد و فدوی هم بتوسط کارپرداز وقت داده بـ
چنانچه همچو رقعه ازکارپرداز در دست دارد و فدوی آنوقت برای ملاقا
حاضر نشد حق شکایت دارد وانگهی از قرار اظهار خودش قبل‌از وقت آ
فرضاً اظهاراتش هم حقیقت داشته باشد حقی نداشته قبل‌از وقت بیایدچنا
دروقت معینی که خود مشارالیه مدعی است می‌آمدالبته کسی که وعده‌ملا
بمشارالیه داده بود حاضرمیشد زیرا تعین وقت بجهته اینست که از طر
تخطی ازآنوقت معین نشود قونسول در این باب حق شکایت ندارد امیدو
که برخلاف قاعده و رسم دزه معمول ندارد در این مورد غیرحق بود ـ
حضرت اجل‌عالی انصاف دهید چه‌حق عذرخواهی دارد .

محمدحسن . مهر تلگرافخانه

بتاریخ ۷ شهر ذیحجةالحرام سنه ۱۳۰۵

دستور وزیر اعظم درحاشیه چنین‌است: جواب داده شود اینها که‌نو
میشود صحیح است ولی همانطور کـه نوشتم یك‌طوری بهراسمی هست ر
(شکایت) را بکنید وبوزیر مختار روس هم هرقدر ازاین تلگراف را . . .
باید نوشت واطلاع داد .

گزارشی از ساخلوی بوشهر ـ سنه ۱۳۰٦ قمری

از بوشهر به‌طهران

حضورمبارك‌بندگان حضرت‌مستطاب اجل‌افخم‌وزیراعظم روحیفدا مـ
رفته بود جیره یکماهه ساخلو بوشهررا بعرض برساند چون مأمورین‌بو
درآخر هرماه بدون یکروز تأخیرجیره خودرا دریافت میدارند اگر تسـ
در دادن جیره بشود در نقطه بوشهر اسباب افتضاح خواهد شد بدین ـ
تلگرافاً معروض داشت جیره یکماهه تمام مأمورین بوشهر یکصد خر

است. گندم فعلاخرواری پنج‌تومان و نان خرواری نه تومان وششهزار دینار است درحقیقت خرواری چهارتومان ششهزاردینار تفاوت نان باگندم است و موجب این است که باید بدست آسیاب آرد شود زیرا که طاحونه دردوازده فرسخی است و آب شیرین باید وهیزم را هم باید.

بقیه سند دردست نگارنده نبوده است .

گزارش پستی فوج گلپایگان

عمده‌الامراءنصراله‌خان سرتیپ درانتظام‌امرفوج کمال مراقبت ومواظبت را دارد و تاکنون مهما امکن درنظم و امنیت آنها کوشیده است و بحمدالله‌تعالی حالا منظم‌است وخصوص بعدازآنکه‌یاوررا محبوس نمودم خیلی‌حالت فوج بانتظام آمده و همه روزه مواظب آحاد و افراد فوج است که در شهر بخلاف قاعده رفتار نکنند و سهل است بفوج گلپایگان نیز رسیدگی میکند وفی‌الجمله نظمی که فعلا در فوج مزبور است از کفایت و اهتمام معزی الیه است که آنهارا تاکنون بقسمی ساکت و آسوده داشته است لازم بود بعرض حضور حضرت اشرف افخم دامت شوکته برساند .

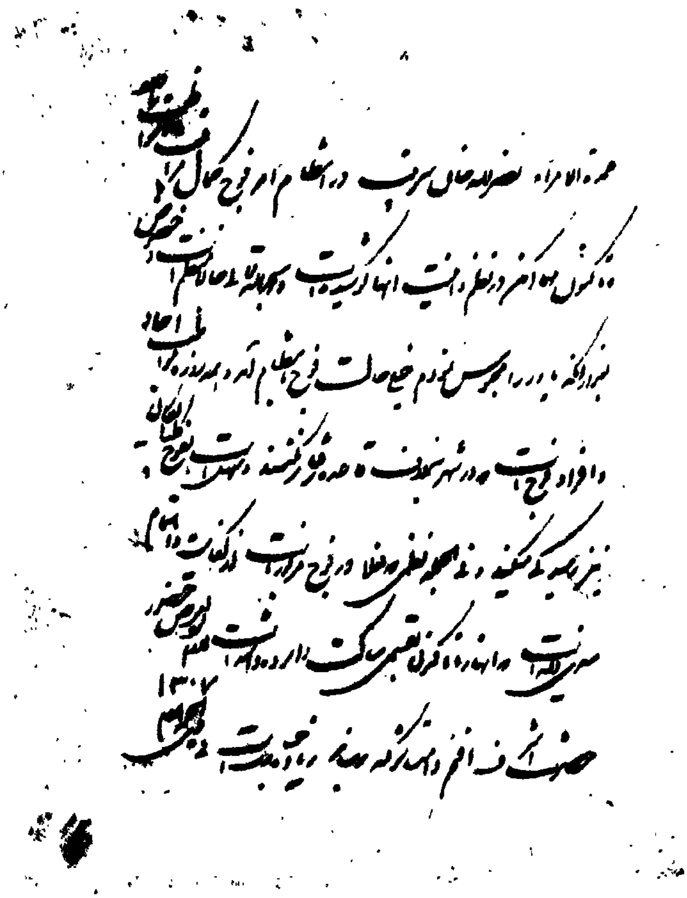
زیاده جسارت است فی‌ذیحجةالحرام ۱۳۰۷

گزارش شماره ۱۴ راجع به‌تریاك مغشوش

این روزها رعیتی، چند ظرف تریاك بشهرآورد بشخص تاجری فروخته بود وآن شخص تاجربعدازخریدن‌تریاك را امتحان کرده معلوم شد مغشوش است خواسته بود پس بدهد و میان‌آنها گفتگو بمحاکمه کشید باین بنده اطلاع دادند بایع ومشتری را حاضر نموده درصدد تحقیق برآمدم بعد از غوررسی ودقت معلوم شد این تقلب در تریاك پیش ازآنکه بتاجر بفروشند شده بود چون تریاك تجارت عمده است واگرخدانکرده این تقلب درچین

و در خارج معلوم شود این تجارت بزرگ بکلی‌ضایع خواهد شد گفتم آن یك ظرف تریاك مغشوش را در گمرك آتش زدند که عبرت و تنبیه دیگران بوده بساین کار جرأت ننمایند و عموم تجار داخله و خارجه از این معنی شکر گذاری نموده عریضه رضامندی نوشته بودند عین اورا برای استحضار خاطر مبارك فرستاد. زیاده جسارت است ذی‌الحجة‌الحرام ۱۳۰۷

اینك عین اسناد به‌ترتیب ازنظر خوانندگان گرامی میگذرد :



گزارش پستی فوج گلپایگان

(٦)

این روزها [illegible] تریاک [illegible] مغشوش [illegible]

[illegible] تریاک را امتحان کرده [illegible] مغشوش [illegible]

[illegible] اطلاع [illegible]

[illegible] تریاک [illegible]

[illegible] تریاک [illegible]

[illegible]

مغشوش [illegible]

[illegible] از این [illegible]

۱۳۰۲

[illegible]

گزارش شماره ۱۴ راجع به تریاك مغشوش

از طهران به تبریز اداره تلگراف دولت علیه ایران صفحه

ملاحظات	تاریخ اصل مطلب	عدد کلمات	نمره

حضوری روز ساعت دقیقه

اقدامات کامله حضرت عالی در تهیه استعداد و احضار افواج موجب تشکر گردید از حسن مراقبت و کفایت مسلمه

جز این مترقب نبود [illegible] نمی‌دانم [illegible] با نهایت نگرانی هم از حالات [illegible] دارم در این چند روز

استعداد خود را حاضر کرده‌ایم در [illegible] در جواب آخری اولیای [illegible] بعد حتی تعهد شما به وزارت

اطلاع داده است و عده شما با [illegible] روسیه که در اجرای [illegible] حکم کرده [illegible] دارد

ایران هم مطالبه شما هنوز جواب نرسیده است لهذا در تکمیل احتیاجات [illegible] موجوده [illegible]

[illegible] است [illegible] ضرورت دارد [illegible] اگر [illegible] روسیه [illegible] کرده

مهلت ده روز [illegible] نخواهد [illegible] استعداد کافی [illegible] برای تقویت [illegible] است [illegible]

باید خیلی زود [illegible] کنند [illegible] از [illegible] در این خصوص [illegible]

[illegible] قزاق کفایت [illegible] دفعه [illegible] از [illegible] کفایت [illegible]

[illegible] روسیه [illegible] قزاق [illegible] نیابت [illegible]

[illegible] از دست اشرار [illegible]

تاریخ شهر ساعت دقیقه قبل سنه

تلگراف حضوری شماره ۱

از تبریز به — اداره تلگراف دولت علیهٔ ایران — صفحه

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
نمره حضوری					

بیاساید آب برفتم دیروز با سید فوج ماکو برای اردوی از طرف ریاست نظام اقدام شده بود فوج [illegible] با جلال [illegible] داده بودم

مامور مخصوص با حکم قتل و غارت فرستادم فوج [illegible] حرکت ندهد همین طور مامور مخصوص فرستادم از فوج بهادران بود [illegible]

شب و روز مشغول تدارک لباس و [illegible] هستم قبل از دو روز [illegible] اقدام شده بود [illegible] از سه روز قبل [illegible] لباس و [illegible]

فرستادم یک توپ [illegible] در تبریز اسباب موجود نیست از سر آب مامور رفته است [illegible] فوج اردوی [illegible]

لباس [illegible] تدارک شده است تا برای [illegible] چهار روز طول دارد [illegible] همه مشغول [illegible]

امام جمعه وارد [illegible] روز [illegible] و [illegible] مجتهد وارد شد [illegible] روز [illegible] با اتفاق [illegible]

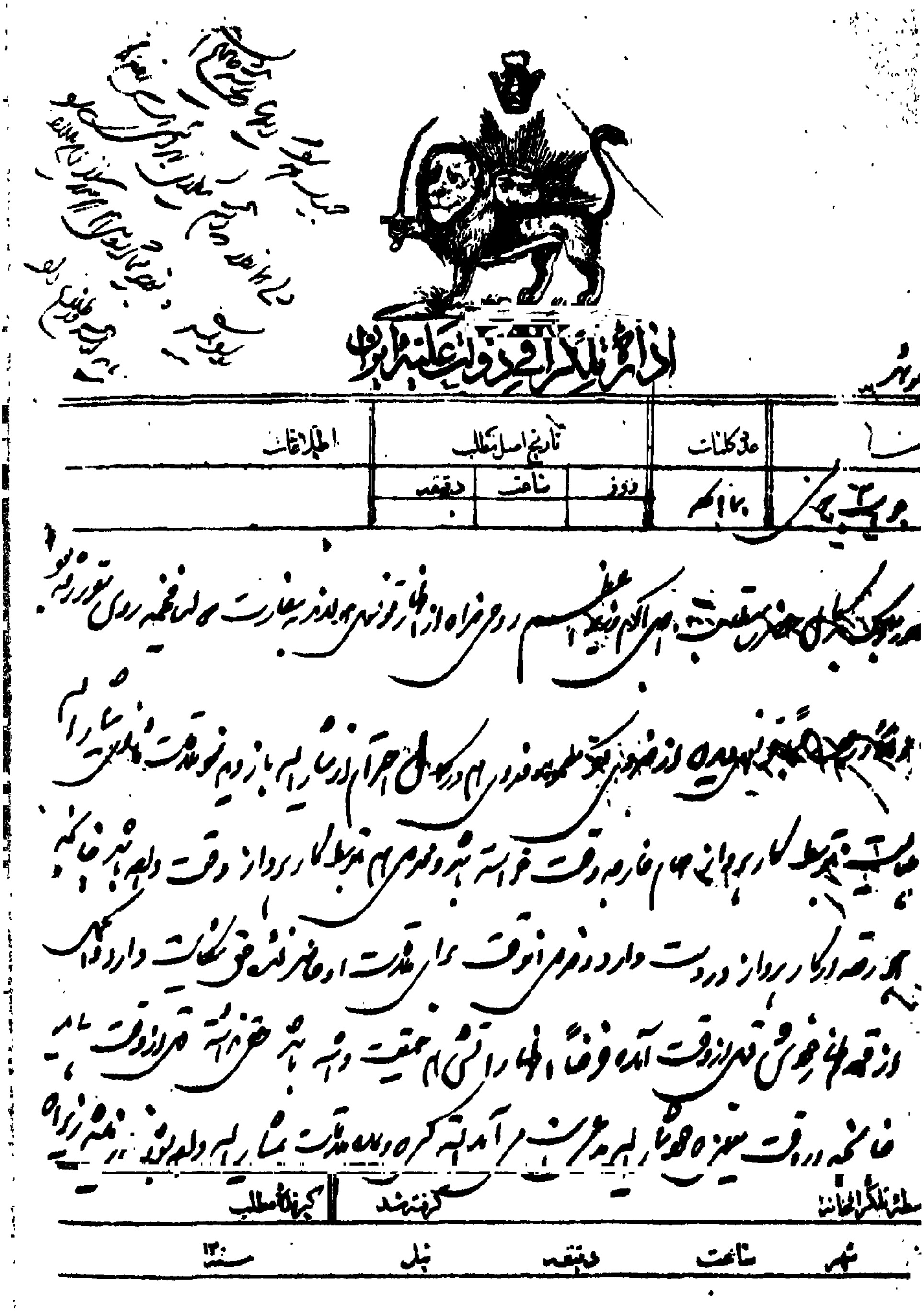
در خون قصاص [illegible] فرستاده شود [illegible] انجام خدمت [illegible] نیست [illegible]

[illegible] فوج حیدر خان را با [illegible] داده [illegible] فوج [illegible]

[illegible]

تاریخ — ساعت — دقیقه — ۱۳۲۵

بقیه تلگراف حضوری شماره ۱



تلگراف شمارهٔ ۲

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			ملاحظات
		روز	ساعت	دقیقه	

تعیین وقت [illegible] ۱۵ [illegible] وقت [illegible] نداریم [illegible]

[illegible] تا [illegible] حضرت [illegible] انصاف [illegible]

[illegible] مهر

بواسطهٔ تلگرافخانهٔ — گرفته شد — گیرندهٔ مطلب

بتاریخ [illegible] شهر [illegible] ساعت — دقیقه — [illegible]

بقیه تلگراف شمارهٔ ۲

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
۲۲	۱۲۰				

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل افخم وزیر اعظم روحی فداه [illegible]

[illegible]

اقامت	گرفته شد	گیرنده مطلب
	مخابره شد	مسئله ۱۳۰۶

تلگراف شماره ۳

بخش دوم

- ۱ -

آرم سلطنتی فتحعلی شاه

دانشمند گرامی جناب آقای یحیی ذکاء درمورد مقاله‌ای که بقلم فاضل ارجمند آقای محمد مشیری تحت عنوان «معرفی چند سکه از دوران قاجاریه» درشمارهٔ دوم سال پنجم مجلهٔ بررسیهای تاریخی چاپ شده بود مطالبی مرقوم داشتند که ما آنرا عیناً از نظر آقای مشیری گذرانیده و اینک نامهٔ آقای ذکاء و جوابی که آقای مشیری بدفتر مجله ارسال داشته‌اند ذیلا از نظر خوانندگان گرامی میگذرد.

بررسیهای تاریخی

مجله محترم بررسیهای تاریخی

درشماره‌دوم سال‌پنجم‌آن مجله دوست فاضل و محترم این‌جانب آقای محمد مشیری‌درمقالهٔ مفید خود تحت عنوان «معرفی چند سکه از دوران قاجاریه» اشاره به‌مقالات‌مسلسل و کتاب «تاریخچه تغییرات‌وتحولات درفش‌وعلامت‌دولت‌ایران ازآغاز سده‌سیزدهم هجری تا امروز» نوشته اینجانب کرده و نکات وملاحظاتی چند درباره‌مطالب‌آن درج کرده‌اند که اینك ضمن سپاسگزاری از الطاف ایشان در مورد نسبت دادن علاقمندی به شعائرملی‌ومذهبی وداشتن احساسات عالیه به‌شخص اینجانب، لازم میدانم درخصوص دخالت دادن نظریه‌های‌شخصی و احساسات درمورد یك موضوع تاریخی که بگمان‌ایشان‌منجربه ضعف مبنای تحقیقی وعلمی نوشته‌ام گردیده است توضیح مختصری بدهم.

آقای مشیری درمورد سکه جالبی که ازعهد فتحعلیشاه درمجموعه



شکل ۱ ـ پشت وروی سکه نقرهٔ فتحعلی شاهی موزهٔ بریتانیا . ضرب انگلستان .

سکه‌های موزه بریتانیا موجود است(شکل۱) و اینجانب برای نخستین بار راجع به نقش روی آن و نمونه دیگری از همان نقش که در کاخ گلستان برروی ظرفی دیده می‌شود، در کتاب فوق مطالبی آورده‌ام، مرقوم داشته‌اند که «این سکه‌ها ازطرف دولت ایران سفارش داده نشده‌است و پس از رسیدن به ایران هم در جریان داد وستد و در دسترس مردم نبوده است. این سکه‌ها جزو هدایایی است که دولت انگلیس بوسیله سر گوراوزلی به دربار ایران فرستاده بود و بعنوان «دست‌لاف» بین وزرا و درباریان پخش شده و هیچگونه ارزش پولی نداشته است.»

آقای مشیری باآوردن مطالب فوق خواسته‌اند، علاوه بررد نظر اینجانب که این آرم برای دولت ایران پدید آورده شده و برروی سکه‌هایی در انگلیس ضرب شده بود، ضمناً میان پول طلائی که دولت انگلیس درسال ۱۸۱۱ میلادی (۱۲۲٦ هـ. ق.) توسط سر گوراوزلی بدربار فتحعلیشاه ارسال داشته بود و این سکه‌ها، ارتباطی برقرارسازند ولی متأسفانه ایشان در آن مقاله دلیل و مدرکی برای وجود این ارتباط ارائه نداده‌اند و درواقع قدرت و ضعف استدلال و نظر ایشان نیز دراین‌مورد دست کمی ازنظر اینجانب که با عبارات «گویا» و «ازقرائن چنین پیداست» بیان شده است ندارد. وانگهی نویسندهٔ محترم توجه نکرده‌اند که اینجانب درهمان کتاب نوشته‌ام که فلوسی مسین که خط آن عین خط و نوشته سکهٔ موزه بریتانیاست درهمدان درنزد شخصی دیده‌ام که آرم روی آنرا با سوهان سائیده بودند. بنظر ما حتی ضرب سکه «نقره» در انگلستان و ارسال آن بعنوان دست‌لاف یا بهتر بگوئیم «رشوه» بدربار فتحعلیشاه کار عجیبی می‌نماید تا چه رسد ارسال فلوس مسی که بنا بنوشته خودشان ارزش پولی هم نداشته است.

لابد توجه کرده‌اند که نظراینجانب درمورد این آرم منحصراً متکی به نقش این سکه نقره نبوده است که اگر جزو دست‌لاف قرار گرفت همه نتایجی که ازآن گرفته‌ام بکلی باطل شده و نادرست ازآب درآید، این‌جانب درآن کتاب مدرك دیگری ازمجموعه چینی‌های کاخ گلستان ارائه داده‌ام که آرمی

عیناً شبیه به آرم سکه مزبور برروی آن نقش شده واز طرف دولت انگلیس به فتحعلی‌شاه هدیه شده است ووجود همین‌ظرف خود به تنهائی ثابت می کند که این علامت محض تفنن ویا بیخودانه برروی آثار مختلف نقش نبسته و منظور ازآن نمایاندن آرم سلطنتی ایران بوده است (شکل۲).



شکل ۲ ــ پیالهٔ چینی با آرم سلطنتی که ازطرف دولت انگلیس به فتحعلی شاه هدیه گردیده است. (عکس از موزه گلستان)

بی گمان معرفی نمونه دیگری از این آرم برروی یك سکه ایرانی از مجموعه موزهٔ ایران باستان که آقای مشیری انجام داده‌اند کاریست سودمند که درنزداهل‌تحقیق‌مأجورخواهد بودولی ازآنجا که اثبات شیئی نفی‌ماعدا نمی کند، دراین مورد باید بچندنکته توجه داشت.

نکته اول این‌است که سر گوراوزلی باریکم بسال ۱۸۱۱ میلادی(۱۲۲۶- هـ . ق .) به ایران آمده استوپولی که بدربار ایران تحویل داده طلابوده‌نه نقره ومس ونیز تا کنون ندیده‌ایم که درجایی به نقش ونوع سکه های این هدیه اشاره‌یی شده باشد.

نکته دوم ایـن که چون درسال ۱۲٤۱ هـ . ق . نخستین سی‌سال سلطنت فتحعلیشاه پایان یافته و قرن دوم سلطنت او آغاز گردید، او را «سلطان

صاحبقران» نامیده‌وباین مناسبت درهمان سال دو نوع سکه‌ضرب کردند : [۱]

یکی سکه‌یی که سی وشش نخود نقره داشت واین مصرع بر روی آن نقش بسته‌بود : «سکه‌فتحعلی شه‌خسروصاحبقران» وآنرا «سکه‌صاحبقرانی» نامیدند که بعداً به تخفیف فقط «قران» گفته‌شد که هنوز هم در زبان مــردم ایران جاریست .

دوم‌سکه اشرفی بود با هجده نخود طلای خالص که روی‌آن‌مصرع‌زیر ضرب شده بود «سکه فتحعلی شه خسرو کشورستان» واین‌سکه های طلا را نیز« کشورستانی»نامیدندولی چون پول‌طلا کمترازسکه‌های نقره دردسترس مردم‌بودازاین‌رو نام‌آن‌مانندنام«قران»شهرتی‌نیافت‌ورفته‌رفته‌فراموش گردید

آقای مشیری که کتابی در زمینه سکه‌های ایران در دست تألیف‌دارند باید بهتر از اینجانب بدانند سکه طلایی که درمجموعهٔ سکه‌های‌موزهٔ‌ایران‌-باستان مشاهده کرده و تصویرآن را درمقاله‌شان آورده‌انــد ، همان سکــه «کشورستانی» فتحعلی‌شاهی است که بسال ۱۲٤۱ هـ . ق . باآرم مورد بحث ضرب شده است . (شکل۳)





شکل۳ـ عکس‌رو و پشت سکهٔ طلای فتحعلیشاه قاجار است که در موزهٔ ایران باستان به شمارهٔ ۳۷۷ ضبط می‌باشد .

۱ ــ منتظم ناصری جلد سوم ص۱۳۲ .

چنانکه مشاهده می‌شود ، میان تاریخ ارسال پول طلای دولت انگلیس (۱۲۲۶ هـ . ق .) وضرب سکه کشورستانی (۱۲٤۱ هـ . ق .) مدت پانزده‌سال فاصله است و بسیار بعید و نامعقول می‌نماید که دولت ایران پس از پانزده‌سال باآن همه جریانات سیاسی که پیش آمده بود بخواهد بمناسبت سی‌امین سال سلطنت شاه مملکت سکه‌یی‌ضرب کند ودر آنجا بفکر استفاده از آرم‌مجعول یا ترکیبی که برروی سکه‌های ارسالی دولت انگلیس ضرب شده‌بود بیفتدو از آن‌استفاده کند .

همانگونه که در کتاب خود نوشته‌ام ، بنظر اینجانب این‌آرم درهمان سالهای ٤۲-۱۲٤۱ هـ.ق. برای دولت ایران‌ساخته شده و موقتاً بمدت بسیار محدودی بکاررفته وسپس بعللی پذیرفته نشده وآثار آن جمع‌آوری و از بین برده شده است واگر غیر ازاین بود میبایست سکه‌های مسی و نقره‌یی و طلایی متعددی از آن در گوشه و کنار کشور و خارج از کشور بدست میآمد .[۲] دلیل اینکه علامت‌روی‌سکه‌های‌مورد بحث‌آرم سلطنتی‌ایران‌بوده وبهمین علت هم برروی سکه‌های نقره وطلا ضرب گردیده وبر روی ظروف نقش بسته است وجود سند ونمونه چهارمی است که نخستین بار در اینجا بمعرفی‌آن می‌پردازیم. (شکل٤)

الکساندر جونز ادوارد یك افسرانگلیسی است که کتابی‌بنام«مسافرت ازهند تاانگلستان» درفاصله سالهای ۲٦-۱۸۲۵ میلادی (٤۲-۱۲٤۱ هـ . ق .) نوشته وبسال ۱۸۲۷ میلادی در لندن بچاپ رسانیده است . در این سفرنامه نویسنده کتاب ضمن بحث راجع به‌ایران‌تصویر درفشها وآرم‌سلطنتی‌ایران‌را درپایان کتاب‌خودبدون‌توضیح اضافی‌آورده‌است که‌دراینجاعیناً بچاپ‌میرسد.

باوجود این کتاب ومعرفی‌شدن این علامت درآن بعنوان «آرم سلطنتی ایران» در فاصله سالهای ٤۲ – ۱۲٤۱ هـ. ق . که مقارن با زمان ضرب سکه

---

۲ - ازسال۱۲٤۲ به‌بعد که آرم مذکورازروی‌سکه‌های‌طلاونقره« کشورستانی»حذف گردید، بجای‌آن‌عبارت «ضرب دارالخلافه‌تهران» بر روی سکه‌ها بکارمیرفت.



شکل ـ ٤ آرم سلطنتی ایران ـ نقل ازکتاب الکساندر جونز ادوارد .
چاپ لندن ۱۸۲۷ م

کشورستانی است، دیگرشک‌وتردیدی درصحت نظر ونوشته های ما کتاب باقی نمی‌ماند ونیز کاملا آشکار میگردد که این آرم سلطنتی در زمانها (شاید هم بمناسبت صاحبقران شدن فتحعلی شاه) پدیدآمده و میان رفته است و هیچ ارتباطی باهدایای سر گوراوزلی و پول اهدایی انگلیس درسال ۱۲۲٦ هـ.ق . نداشته است .

بدینسان ملاحظه میشود که اینجانب بهیچ وجه نظرشخصی‌یااحـ را بدون ارائه سندومدرك درنوشته‌ام دخالت نداده‌ام تاخدای نا کرد تحقیقی وعلمی آنرا تضعیف نماید ومرادر نزد اهل تحقیق شرمسار

تهران ـ سوم مهرماه ۱۳٤۹

یحیی ذکاء

-۲-

مجلهٔ محترم (بررسی های تاریخی)

مرقومهٔ **(جناب آقای یحیی ذکاء)** زیارت شد، قبل ازعرض جواب متذکر می‌شوم که بنده بدوستی جنابشان مفتخرم وایشان را علاوه برمراتب دانش و فضلشان صاحب مقامات بسیار ارجمند معنوی و اخلاقی میشناسم وشخصیت و فضایل ایشان همواره مورد احترام و تکریم بی‌نهایت بنده‌است .

اما در موضوع نامه، تصور میکنم برای ایشان اشتباهی رخ داده است ، زیرا بنده بهیچوجه وارد این بحث نشده‌ام که «نظرایشان‌درموردانتخاب آرم مزبور جهت آرم سلطنتی فتحعلیشاه درست‌بوده یاخیر .» و چون در آن‌مورد هیچگونه مطالعه‌و بررسی ندارم ، خودرا فاقدصلاحیت دانسته وابداً درمقاله خودم متعرض آن موضوع نشده بودم و اکنون نیز تائید و یاخدای نکرده طرد نظریه ایشان را در آن خصوص به‌اهل فن وفضلائی که صلاحیت دارند واگذار می کنم .

امامطلبی که بنده بانهایت احترام وادب متذکر شده بودم ، دربارهٔ این بود که آقای یحیی ذکاء علت‌عدم رواج سکه نقره ضرب انگلستان را چنین مرقوم داشته بودند:

« چون کلمهٔ (الله) از نظرایرانیان‌مسلمان‌درجای بسیارنامناسب افتاده است‌لذا ذوب گردیده و از بین رفته است.» بنده نوشته بودم که نباید چنین باشد،زیرا باهمان وضع وهمان‌آرم وهمان جای مناسب یانامناسبی که کلمهٔ (الله) قرار داشت‌عیناً سکه‌طلائی که شعار (سکه فتحعلی‌خسرو کشورستان) در روی آن با خط خوش نستعلیق نقش بسته در طهران ضرب زده‌اند کـه خوشبختانه خود ایشان نیز دربالا تائید فرموده‌اند .

اظهار نظریه‌بنده‌ابداًازارج‌واهمیت تحقیق‌ایشان ذرهٔ‌نمی‌کاهدوامیدوارم اگر هم بنده اشتباه کرده‌ام باسعهٔ صدر و بزرگواری کـه دارند غمض عین فرموده و عفو فرمایند.

باتقدیم احترامات صمیمانه

محمد مشیری

- ۳ -

در شماره گذشته این مجله صفحه ۳۷۳ در
« کتاب‌التاج‌فی سیرة انوشیروان » چنین گفته شد:
«ازقراری که‌شنیده‌ایم کتاب‌التاج‌فی‌سیرةانوشیر
باردیگر وپیش ازآنکه آقای دکترمحمدی‌آنراتر
کنند توسط دانشمند محترم آقای محیط طباطب
بفارسی برگردانیده شده است ...» اینك در آخ
لحظاتی که مجله زیرچاپ بود نامه‌ای از یك خوا
ارجمند دریافت داشتیم که تاریخ دقیق چاپ این‌مق
مشخص‌مینماید. ونیز در همین نامه اشاره شده است
آقای رحیم زاده صفوی در همان ایام، آن را بص
رساله ای بطبع رسانیده است. اینك ضمن سپاسگز
فراوان‌ازتوجه همهٔ خوانندگان مجلهٔ بررسیهای‌تار
خاصه آقای احمد توکلی، متن نامه ایشان را بـ
آگاهی بیشترعلاقمندان درج مینمائیم.

بررسیهای تاریخی

آقای سردبیر مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بعنوان یکی ازخوانندگان مجله پر ارج بررسیهای تاریخی ازملا
نامهٔ آقای دکتر محمد محمدی راجع به ترجمهٔ محقق محترم
سیدمحمدعلی امام‌شوشتری از کارنامه خسرو انوشیروان که نشانه توج

خوشحال شدم ومخصوصاً خرسندیم ازاینکه این مقاله مجدداً از طرف امام‌شوشتری نشر داده شده افزون گردید زیرا معلوم شد بعلت اینکه تا بحال قرن تاریخی قبل از اسلام ایران ازطرف هیچ بنگاهی یکجا وکامل چاپ نشده آنچه جسته گریخته منتشرشده بود بعلت نبودن کتابهای راهنما از نظر ها محومانده است.

درباره این ترجمه برای مزید اطلاع باید عرض کنم علاوه بر اینکه آقای محیط طباطبائی آنرا درشماره نهم ودهم مجلهٔ شرق بتاریخ شهریورو مهر ۱۳۱۰ برابر ربیع‌الثانی وجمادی‌الاول ۱۳۵۰ در صفحات ۵۵۲ و۵۹۰ منتشر کردند. آقای رحیم زاده‌صفوی هم در اسفند سال ۱۳۱۰ آنرا بصورت رساله‌ای بطبع‌رسانید . تصورمیکنم‌این رساله بعدیکبارهم‌تجدیدچاپ شد . رحیم زاده صفوی اشاره بوجود چندکارنامه متعلق به چند پادشاه ساسانی میکند همچنین‌به وصیتنامهٔ اردشیربابکان که درهمان تجارب‌الامم ثبت بوده و ازقرارمعلوم ایشان قصد ترجمهٔ آنرا هم ازعربی بفارسی‌داشته‌اند.

محیط طباطبائی به ترجمهٔ‌کارنامه ترجمهٔ خطبهٔ انوشیروان بمردم‌ایران را افزوده است .

ازتصدیع پوزش میطلبم .

احمد توکلی

کنگره‌های زبان و تاریخ

۱ـ کنگرهٔ زبان :

روز سه‌شنبه پنجم آبان‌ماه ۱۳۴۹ برنامه جلسات سخنرانی وبحث دربارهٔ زبان فارسی، پس‌از سرود شاهنشاهی، باقرائت پیام اعلیحضرت همـایون شاهنشاه آریامهر بزرگ‌ارتشتاران توسط جناب‌آقای اسداله‌علم وزیر دربارشاهنشاهی گشایش‌یافت . ابتداجناب‌آقای‌امیرـ عباس‌هویدا نخست‌وزیر وسپس جناب‌آقای‌صادق کیا معاون وزارت‌فرهنگ‌وهنرمطالبی‌ایراد فرمودند.این جلسات مـدت سه روز ادامه داشت ، ادبا و محققان ایرانی‌هریك درباره موضوعات زیرسخنرانی کردند:

آقای فرهادآبادانی	تأثیر زبان فارسی‌درزبان گجراتی
آقای ادیب برومند	فارسی‌ادبی وفارسی‌عامیانه
آقای مراد اورنـگ	آموزش‌زبان فارسی‌درسازمانهای گوناگون
آقای‌محمدعلی‌امام‌شوشتری	آرایش وپیرایش‌زبان‌فارسی
آقای محمدرضا باطنی	آموزش‌زبان‌فارسی به عنوان‌یك‌ابزارعملی
آقای‌حسین بحرالعلومی	آموزش‌زبان‌فارسی‌درسطحهاوموارد گوناگون

آقای محمد بدیع	نفوذ وتأثیر زبان فارسی درزبانهای دیگر
آقای ناصربقائی	املاء فارسی
آقای اکبر بهروز	املاء فارسی
آقای احمد ترجانی زاده	نفوذ وتأثیرزبان فارسی در زبانهای دیگر
آقای حسن حاج سیدجوادی	نفوذ وتأثیرزبان فارسی در زبانهای دیگر
آقای خلیل خطیب رهبر	دستورزبان فارسی
آقای ابوتراب رازانی	نامه و روش نگارش آن
آقای شاپور راسخ	زبان‌فارسی در برابرجهان صنعتی امروز
آقای جمال‌رضائی	دستور زبان‌فارسی
آقای فریدون‌رهنما	تأثیرترجمه در زبان‌فارسی
آقای جواد سلماسی‌زاده	تأثیرترجمه در زبان‌فارسی
آقای علی‌شریعتمداری	نکته‌های تربیتی درآموزش‌زبان‌فارسی
آقای محمود شفیعی	خط ودستور زبان‌فارسی
آقای جعفر شعار	املاء فارسی
آقای سیدجعفرشهیدی	آموزش‌زبان‌فارسی‌درسطحهاوموارد گوناگون
آقای علی‌اکبرفرزام‌پور	آموزش‌زبان‌فارسی‌دردبیرستان‌وسالهای اول‌دانشگاه
آقای مسعود فرزاد	املاء فارسی
آقای خسروفرشیدورد	تأثیرترجمه درزبان فارسی
آقای مهدی فروغ	زبان فارسی در کاربردهای اختصاصی‌مانند نمایشنامه
آقای حسین کریمان	حالات ورروابط جمله‌هاوترکیبات‌ناتمام‌درزبان‌فارسی
آقای محمدحسین کریمی	تأثیرترجمه درزبان فارسی
آقای صادق کیا	زبان‌فارسی‌دربرابرپیشرفتهاوتحولات‌صنعتی‌وفرهنگی
آقای جلال‌متینی	علل عدم توفیق معلمان درتدریس دستور زبان‌فارسی
آقای غلامحسین مرزآبادی	گسترش‌جغرافیائی‌زبان‌فارسی

آقای احمد مهران	آموزش زبان فارسی در سطحها و موارد گوناگون
آقای حسن مینوچهر	دستور زبان فارسی
آقای شهریار نقوی	نفوذ و تأثیر زبان فارسی در زبانهای شبه قاره مانند بنگاله و سانسکریت
آقای ماهیار نوابی	وضع کنونی زبان فارسی و نیازمندی آن با برخورد با تمدن جدید .
آقای نیرسینا	گسترش جغرافیائی زبان فارسی
آقای سلیم نیساری	املاء فارسی

۴ـ کنگرهٔ تاریخ و فرهنگ ایران :

این کنگره روز سه شنبه ۱۲ آبان ۱۳٤۹، پس از سرود شاهنشاهی با بیانات جناب آقای سناتور رضازاده شفق و آقای صادق کیا رسماً آغاز بکار نمود، سپس محققان و مورخین ایرانی هریك درباره موارد زیر سخنرانیهائی ایراد نمودند :

آقای فرهاد آبادانی	تمدن مادها
آقای مراد اورنگ	ریشه آئین مهر ازدیدگاه فرهنگ ایران
آقای محمدعلی امام شوشتری	سازمانهای دولتی روزگار کیان
آقای بابك راد	زمینه پیدایش شاهنشاهی در ایران
آقای محمدابراهیم باستانی پاریزی	روایات ایرانی وشرقی در باب کورش کبیر و پیدایش هخامنشیان
خانم شیرین بیانی	شوش پایگاه تمدن هخامنشی
خانم ملکزاده بیانی	تاریخ ماد باستناد کتیبه‌ها و کنده‌کاریها و مهرها
آقای احمد تاج بخش	اوضاع اجتماعی ایران پیش از هخامنشیان

آقای موبد سهراب بخشی	شخصیت تاریخی کوی ویشتاسپه پشتیبان زرتشت
آقای علی سامی	کشاورزی ایران در دوران پیش از هخامنشیان
آقای شاهپور شهبازی	حدود و سازمانهای دولتی شاهنشاهی ماد
آقای جلیل ضیاء پور	تاریخ و فرهنگ ایران پیش از هخامنشیان و زمینه پیدایش شاهنشاهی در ایران.
آقای ابراهیم صفائی	زمینه چیرگی کورش بر لیدی
آقای حسنعلی ممتحن	نظری به تاریخ روابط ایلام باهمسایگان
آقای محمد جواد مشکور	زادگاه زردشت .
آقای خدایار محبی	خدا درافسانه‌های یونان و فرهنگ ایران هخامنشی
آقای فرخ ملکزاده	یگانه آتشدان بجامانده از دوران ماد و هخامنشی در کاپادوکیه.
خانم مهوش نیکجو	اهمیت اجتماعی مبارزات قوم ماد برعلیه توسعهٔ نفوذ سیاسی دولت مقتدر آشور واقوام مهاجم بمنظور تشکیل یك حکومت ملی در سرزمین ایران .
آقای مجید یکتائی	تمدن سرزمین خنیرث و بین‌النهرین

- ۱ -

کتابهای تازه

در آبانماه ۱۳٤۹ کتابی تحت عنوان «صدر التواریخ»، تألیف محمدحسن خان اعتمادالسلطنه باهتمام و تصحیح و تحشیهٔ دانشمند ارجمند آقای محمد ـ مشیری بدفتر مجله رسید. این کتاب در ۳۳٦ صفحه و بقطع وزیری بچاپ رسیده و توسط سازمان انتشارات وحید منتشر گردیده است.

کتاب فوق تاریخ و سرگذشت یازده نفر از صدراعظم‌های دودمان قاجاریه بشرح زیر :

۱ـ حاجی میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی ، اعتمادالدوله
۲ـ میرزا شفیع صدراعظم مازندرانی
۳ـ حاجی محمد حسین، نظام‌الدوله معروف به‌صدراصفهانی
٤ـ میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
٥ـ حاجی میرزا آقاسی
٦ـ میرزا تقی‌خان امیرنظام ، امیر کبیر
۷ـ میرزا آقاخان ، اعتمادالدوله ، صدراعظم نوری
۸ـ میرزا محمد خان قاجار ، سپهسالار اعظم
۹ـ حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله ، سپهسالار
۱۰ـ میرزا یوسف آشتیانی، مستوفی‌الممالك
۱۱ـ میرزا علی‌اصغرخان ، امین‌السلطان، اتابیك اعظم

است که محمد حسن خان اعتماد السلطنه برای (میرزا علی اصغرخان ـ امین‌السلطان) تألیف و تدوین کرده است.

مؤلف کتاب : محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ، که‌قبلا صنیع الدوله لقب داشت، فرزند حاجی علی‌خان‌حاجب‌الدوله‌و نوهٔ‌حسن‌خان مقدم‌مراغه‌ای‌است.

محمدحسن‌خان‌روز۲۱شعبان‌سال۱۲۵۵هجری قمری درشهرطهران‌متولد شد وتاسال ۱۲۶۷ در مدرسهٔ دارالفنون به‌تحصیل اشتغال داشت و در سال ۱۲۸۰ باسمت نمایندهٔ نظامی درزمان سفارت امیرنظام گروسی به‌پاریس‌رفت و درآنجا توانست به‌تکمیل زبان فرانسه و اخذ معلومات جدید بپردازد. درسال ۱۲۸۴ بایران مراجعت کرد و به سمت مترجم مخصوص شاه تعیین‌شد وبعدها جزو اعضای شورای دولتی گردید ودر ۱۲۸۷ ریاست دارالترجمه و ادارهٔ امور روزنامه باو واگذارشد ولقب صنیع‌الدوله یافت. در سال ۱۳۰۴ به‌لقب اعتمادالسلطنه مفتخر گردید و به‌وزارت انطباعات ارتقاء یافته و همهٔ عمر باهمین سمت به‌تألیف وترجمهٔ کتاب وطبع ونشر روزنامه و سالنامه پرداخته است. ازآثارمتعدد او تاریخ ایران ، مرآت‌البلدان ، منتظم ناصری، مطلع‌الشمس و در رالیتجان التدوین فی‌جبال الشروین و المآثروالآثار همراه با سالنامه‌های کشور ایران طبع شده است، وقایع یومیه پانزده سال آخرعمر او حاوی اطلاعات مهم است که اخیراً به‌نام یادداشتهای روزانهٔ وی بچاپ رسیده است . کتاب دیگر او خیرات حسان در تاریخ زنان مشهور اسلام است .

وی مردی پرکار وعلاقه‌مند به‌تحقیقات‌تاریخی وادبی‌بود وجمع کثیری ازدانشمندان‌را گردآورده وآنان رابه‌تألیف وترجمهٔ کتابهای زیاد واداشت. درسال ۱۳۰۶قمری به‌عضویت انجمن جغرافیائی‌آسیائی‌پاریس ولندن‌انتخاب شد ودر ۱۸ شوال ۱۳۱۳ درتهران درگذشت.

امید است چاپ این کتاب که سالها مورد استفادهٔ خواص بود ، برای تسهیل‌کار پژوهندگان تاریخ مفید بوده ومورد استفاده‌قراربگیرد .

Barrasihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR EN CHEF

LI-COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

ادب ایران طی‌ادوار طولانی تاریخ پیوسته مورد احترام و ستایش دانشمندان خارجی ازهر ملت و مذهبی بوده‌اند و آثار آنانرا چون دری گرانبها عزیز شمرده از دریای بیکران دانش و فرهنگ آنان بهره‌های فراوان برده‌اند. چه بسا دانشمندان خارجی که سالهای زندگی‌خویش را وقف تحقیق وتتبع ومطالعه دراحوال آثاربزرگان فرهنگ‌ما کرده‌اند و یادگارهای گرانبهائی از خود باقی گذاشته‌اند.

خوشبختانه چندسالی است که‌دانشمندان ایرانی‌و دستگاههای‌فرهنگی کشور نیز در این راه قدم گذاشته با انتشار کتابها و تشکیل انجمن‌ها، بزرگان علم و ادب ایران را بجهانیان معرفی‌می‌نمایند وآثارآنانرا به‌چاپ میرسانند. مجلهٔوزین بررسیهای تاریخی که نسخه‌های آن در سراسر جهان منتشر میشود یکی از مؤثرترین وسیله‌ای است که حقاً میتواند در این امر مهم شریك باشد و حتی‌الامکان در هر شماره یکی از آنانرا معرفی نماید. بااین فکر درصدد برآمدم یکی از مؤرخان بزرگ ایران‌رابنام حافظ‌ابرو. که باوجود مراتب فضل و مرتبهٔ خاصی که در تاریخ وجغرافیا دارد وهنوز برای بسیاری ناشناخته مانده در این‌مجله معرفی‌نمایم،در کتابی که درتحت عنوان « ذیل‌جامع التواریخ رشیدی»در دست چاپ‌دارم شرح زندگی وآثار و یك قسمت از تاریخ او را بطور تفصیل شرح داده و نوشته‌ام بااین تفصیل لازم دیدم برای معرفی بیشتر این‌مورخ و آنانی که شاید آن کتاب‌بدستشان نرسد، علاوه برمختصری ازشرح حال وآثاروی، عقیدهٔ اوراراجع به‌حقیقت و فوائد علم تاریخ ، که در کتاب خود نیاورده‌ام ، بعنوان نمونه‌ای از روش تحقیق و سبك نوشته‌هایش در دسترس خوانندگان محترم مجلهٔ بررسیهای تاریخی بگذارم.

راجع به‌فوائدتاریخ مورخان‌قبل از حافظ ابرو مانند عزالدین‌بن‌علی‌بن‌الاثیر درالکامل و عبدالرحمن بن‌خلدون در مقدمهٔ ابن خلدون وابوالحسن

وبی‌تکلف صیت باقی جز بآثار ستوده و افعال حمیده ممکن نگردد

شعر

برفتند هر کس درود آنچه کشت نماند بجز نام نیکو و زشت

و دلیل صدق این معنی را چه احتیاج به بیان است . فاما از نظایر و اخوات وقراین سیاقت از چندان مملکت عریض وحشمت مستفیض و اسباب کامرانی وتنعمات این جهان که سلطان سعید مغفور محمود غزنوی را علیه الرحمه حاصل بود نام نیك وصیت حسن او بواسطه سخن عنصری و فردوسی و کلام عتبی و ابوالفتح بستی برصحایف لیل ونهار باقی ماند

شعر

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

ازباغ سلطنت محمود جز نصایح خامهٔ عتبی الهری باقی نمانده وازقصر رفعت آل بویه جز نتایج کلك صافی خبری نمیدهند

شعر

لولاالجریر و الفرزدق لم یکن ذکر جمیل من بنی مروان

و پادشاهانی که اهل فضل در ایام ایشان رواجی نیافته‌اند وبشرح حالات و مقامات و غزوات ایشان اعتنائی ننموده کس از ایشان یادنیاردو ازمعالی و مساعی ایشان ذکر نکند . پس معلوم ومحقق است که سخن وران بهتر و مهمتر چنان پادشاهانند

شعر

باقی بقیدقافیه مانده‌است درجهان آثار حسن سیرت محمود غزنوی

زنده رستم بشعر فردوسیست ورنه زو در جهان نشانه کجاست

حکایت

امام ثعالبی در کتاب غرروسیر آورده است که در اوایل عهود خلفاء عباسی اکابر و اشراف آن اعصار رادرعلم تاریخ رغبتی تمام بوده است وامیرالمومنین هارون الرشید که اعظم خلفای عباسی بوده است در شنیدن تواریخ شعفی هرچه تمامترداشت و از مشاهدهٔ وفوررغبت خلیفه ، امام ابویوسف القاضی و امام